

دستور سخن

مؤلف : احمد یاسین فرخاری



Kستور سخن

مؤلف : احمد یاسین (فرخاری)

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است
چاپ نخست
1369 هـ. ش - 1410 هـ. ق
1990 م

مشخصات کتاب

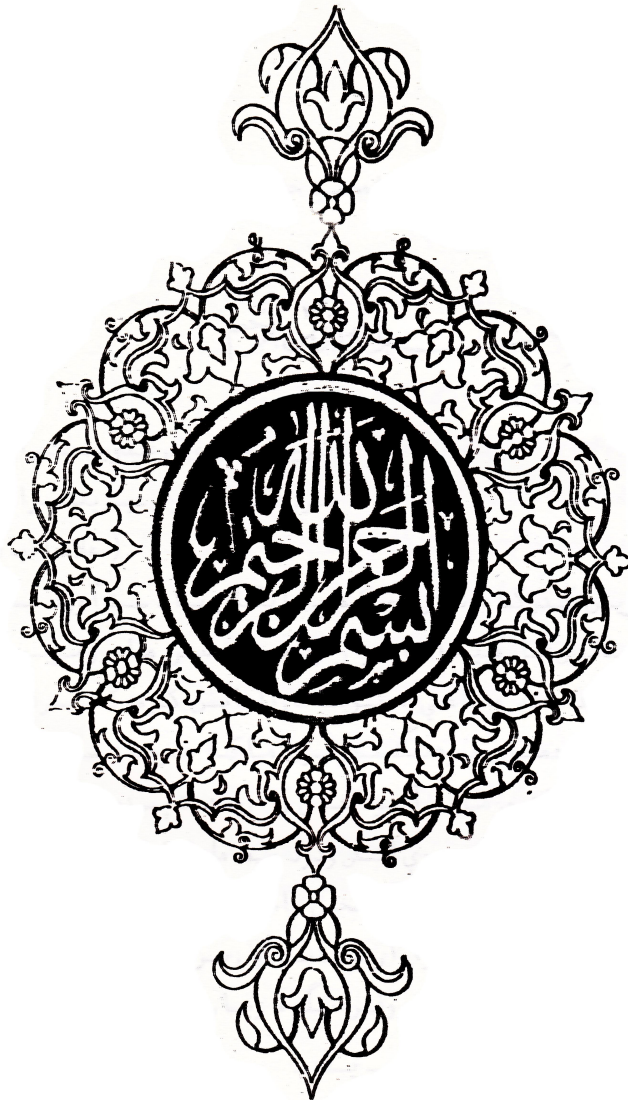
نام کتاب : دستور سخن
نام مؤلف : احمد یاسین (فرخاری)
تعداد صفحات : 286 صفحه
سال چاپ : 1369- هجری خورشیدی
تیراژ : 1000 نسخه

اهداء

به والدین بزرگوارم . . . که در راه آموزش و پرورش من از
هیچ گونه زحمتی مصایقت نورزیدند .

به پاسداران راستین سنگرهای آزادی میهنم . . .
و به آنانی که با خون خود نهال آزادی را آبیاری کرده و عروس
شهادت را تنگ درآغوش فشردند .

این کتاب را اهداء مینمایم
احمد یاسین (فرخاری)



تقریظ

به قلم : استاد مولانا محمد حنیف (حنیف)

بسم الله الرحمن الرحيم

گرچه هندی در عذوبت شکر است
طرز گفتاردری شیرینتر است
(علامه اقبال)

درین گذرگاه تاریخ که بیگانگان با دستاوردهای مادی ، به دوش
قاره پیما ها سوار و در پی تسخیر ماه و مریخ اند ، و می خواهند همه مناشی
معنویات را ازین کره کدر بردارند ، به ویژه دشمنان فرهنگ سوز قرن ما که
هرجا دست میازند تا فرهنگ و کلتور ماده آلود شان را از پشت پرده های
حیله و مکر و یا علناً با نیروی آتش و دود به ملل اصیل و مستضعف
بقبولانند ، گرفتن از بازوی سخن و احیای دستور سخن دری امریست بسی
ارزنده و سزاوار ستایش ؛ زیرا موضوع روشن است ، که در دنیای کلچرو

فرهنگ، زبان از ممیزات شاخص یک ملت به حساب رفته، حیثیت سورالبدی را دارد که هسته و هستی معنوی یک قوم درپناه آن جاگزین مییابد .

مهد اصلی زبان دری - که امروز بیشتر از (110) ملیون نفوس جهان با آن حرف میزنند - فراشییی های دوجناح هندکوه و ساحه جغرافیایی خراسان بوده ، درشکن قرنهای طلایه لشکرها ، همعان وفدها و با زمزمه قافله های بازرگانان درشرق و جنوب شرق تا اقصای هند ، درغرب تا ماورای دجله و فرات و درشمال تا آنسوی مرزهای ماوراءالنهر و کوهپایه های قفقازدامن کشیده است ، و دریافت میکنیم که این زبان اصلاً مال خراسان زمین بوده و هسته شجره النسب آن دربلندیها و همواریهای این بوم و بر روییده و در آغوش شهرستان کهنسال آریانای کبیر مانند : بلخ الحسنی ، غزنه کهن و تخارستان باستان نشو و نما کرده است ؛ بناء گفتگو پیرامون آن ، روشن نگه داشتن نام و نسب آن و تشریح مزایای آن مایه افتخاربوده ، کام جان را لذت میبخشد .

من ازمطالعه مجموعه زیبای (دستورسخن) که برادر ارجمند احمدیاسین (فرخاری) آن را شیرازه بسته اند ، بسیارمحظوظ شدم و به این تلاش و کاوش شان آفرین خواندم ؛ زیرا نگارش همچو اثر گرانقدر بازهم پیرامون زبان مردم خراسان کهن درین گیرودار حوادث ، مرهم گذاری ماهرانه یی است بالای زخمهای خون چکان معنویات ، و حراست

و داروغه گی بزرگی است از مرزهای قلمرو یک زبان زنده و ارزندهٔ قرن‌ها . آری زبان دری که زبان عذوب ، سهل و زبان توقیع نویسان و منشیان درگاه سلاطین است ، باید استوار، نیرومند و جاویدان باشد .

ببینید ، زبان دری که از نگاه جوهر و هستهٔ خود تأثیرگذار و تأثیرپذیر می‌باشد ، آمدن زبان قرآن را درین بوم و بر با سینهٔ فراخ استقبال کرد ، درحالی که زبان پرثوی ساسانی در سرزمینهای غربی و جنوب غربی فارس باطلوع زبان عربی و نفوذ واژه های آن رو به افول گذاشت ، زبان دری درخراسان زمین با متانت و ویژگی درخورستایش درکنار زبان عربی قد علم کرد و درتوسعهٔ فرهنگ اسلامی با آن زبان همدست شد ، قوت گرفت و قوت داد ، لذت برد و لذت بخشید ؛ زیرا این زبان چند هزارساله که با همه صفایی و پختگی درتاب و خم تاریخ با زبان عربی در خلال داد و ستدهای بازرگانی و فرهنگی سابقهٔ درازی داشت . هنگامی که سلطهٔ اسلام درشهرستانهای خراسان پخش شد ، احساس بیگانگی نکرد و با آن گرم گرفت . بالمقابل عربها هم به وسیلهٔ ترجمانها از عذوبت آن آگاهی یافتند ، واژه های دلکش و پرلطف آن را منشیان درفرامین و شعرا درقصاید و حماسه ها استخدام کردند . حتی ارباب سخن و قصیده سرایان نامدارقبایل عرب که هرسال چند روز با نشیده ها ، بازار عکاظ را گرم میساختند ، طوری که مسابقات المپیایی ، کشوربرنده را درعصرما افتخارمیبخشد - قبایل آن روز عرب با انشاد قصاید غرا به بازو افتخار

میرسیدند و نشانه افتخار شان آن بود ، که درپای حکمیتها در چارسوق عکاظ ، قصیده لاجواب هرشاعر به دیوار کعبه تعلیق میگردید ، چنانچه درطی روزگاران شمار اینگونه قصاید به هفت قصیده رسیده ، که مجموع آن امروز کتابی است به نام (سبعة معلقة) ؛ اما همین سخنوران بودند که چون با لشکراسلام درقلمرو خراسان آمدند ، به زودی از زبان و ادب دری متأثر گردیدند و از مرزهای قصیده و حماسه قدم فراتر گذاشته به غزل ، رباعی و مثنوی نیز آشنایی پیدا کردند .

همچنین گویندگان دری با تضمین و دخیل نمودن مضامین و واژه های عربی کلام شان را متعالی و متجلی نمودند ، خصوصاً که دری گویان اشعارو چکامه های خویش را با جمله ها و کلمات قرآنی ترصیع و آرایش دادند .

هکذا نثر دری با استخوان بندی و نضج باستانی یی که داشت از ترکیبات زبان عربی استفاده اعظمی نمود و توسط گفتگوها ، تبادل افکار و مصاحبه ها هردوزبان ازناحیه فصاحت و بلاغت به هم نزدیک و هماهنگ شدند .

بالاخر ازین کتاب زیبایی (دستورسخن) این جوان عمیق نظر (فرخاری) دریافتم ، که او درطی عرقریزی و تلاشهای خود پیرامون همه ابعاد زبان دری حرف زده است که هرخواننده را مایه معلومات و پایه مباهات است .

من درحالی که این تلاش محترم (فرخاری) را تقدیر میکنم ،
امیدوارم این کتاب نغزش زود به طبع برسد و در رواق شبستان فرهنگ
کشور مشعل تازه یی افروخته گردد .

با احترام

محمد حنیف (حنیف) بلخی

تقریظ

به قلم: استاد (آینه)

بسم الله الرحمن الرحيم

برتر از خورشید شد کار سخن
شب ندارد روز بازار سخن

شعرا ، حکما ، فیلسوفان ، علما و دانشمندان تباربزرگ بشر از همان
طلیعهٔ انسانیت ، ارزش گفتار و اجزای آن را احساس و درک نموده درجهت
اکمال آن خدماتی ایفا کرده اند ، که تا هم اکنون کوششهایی درین زمینه
روان است .

علم خاص (فیلولوژی) با اتلسهای زبان و تقسیمات آن از لحاظ
ساکنان قدیم و معاصر بر کرهٔ ارض با همه متعلقات کلی و جزوی اش،

رشته مهم و اولای معارف بین الملل را احتوا میکند . تقسیمات عملة آن بر اساس گویندگان از بدو تاریخ و کشف آثار زبانهای هندواروپایی ، هندو آریایی ، زبانهای اسکایی ، سامی و . . . نتیجه تحقیق و کارعلمای فیلولوژی و دانشمندان عرصه زبانشناسی است که برای زبانها تاریخی یافتند، رهنمایی ترتیب کردند و ریشه آن را درزبانهای دیگر جستجو کردند . خط شناسی نیز بنام دانش (کالیگرافی) با ثبت گویشها - که اجزای آن کلمات است - از دیرباز به موازات زبانشناسی منحیث پدیده معاون زبانشناسی شناخته شده و با رشته و طریقه های گسترده فنی دران اهتمام صورت گرفته که اکنون رشته یی از علم تاریخ به شمارماید .

از خط هیروگلیف و میخی - که خط نگاری اوایل است - تا کشف الفبا و انکشافات بعدی تا امروز که مشاهده میکنیم ، جهان ما درهمه نقاط دورافتاده چه در قعر جنگلها و چه در ریگستانها و بیابانها ، دامن کوهپایه ها و مرتفعات جزایر و نزدیکیهای قطب و یخبندان عجایب شناخته شده زبانها و خطها را طبقه بندی نموده و عرضه میدارد که انواع آن به چندین هزارگوش و خط نویسی میرسد .

با پیشرفت روزافزون مدنیت و توسعه فرهنگ و کلتور و جهشهای ساینس و تکنالوژی ، میبینیم که زبانشناسی در رشته های مربوط به آن درقطار عالیتیری که همان هنر ادبیات و شعراست مثل دانشهای ریاضی و

تجربوی به لفظ اندک و معنای بسیار ، توانسته در فورمولبندی و طبقه و صنف آید و استفاده جوان طالب را آموزش و مطالعه سهلتر میسر گردد .

دایره المعارفها ، قاموسها ، دکشنریهای مصور و ساده ، دستورها و قواعدی ازین قطار آثار مفیده ، نتایج خدمات برای زبانهاست که درمجامع تحقیقات با طریقه ها و میتودهای مکشوفه تا هنوز جاری است ، تا ازین راه خانواده بشر را بیشتر آشنایی و قرابت داده و از حال یکدیگر آگاه گرداند و مراودات و همدلی و همفکری و همزبانی به هم رسد ، تا بتوان صلح و مسالمت را ازین جهات نیز در دنیای پر آشوب امروز حفظ کرد و ناشناسی و بیگانگی را طرد نمود ؛ اما دریغ و افسوس که دژخیم جنگ و مطامع بشر بلندپرواز و هوسباز ابداً به آرامی و آدمیت و پیشرفت سالم و مبارزه عالم درنبرد جهت ازاله تاریکیها نتوانست امنیت کلی بارآرد . تلاش پیشوایان فکرو علم فقط به آرزوی سعادت همگانی و مسالمت در زندگی ساکنان کره خاکی و طرد هزاران مصیبت دیگر، درین راه به پیش میرود .



تلاش برادر محترم (فرخاری) که چنین اثر متمتعی به تصنیف کشانیده، نیز علامت دیگری است در رشته خدمات فرهنگی برای وطن عزیز .

دربخش نخست کتاب که وارد دستور زبان میشویم ، فونیتیک لهجه ها و آواز و سیلاب و اعراب و غیره علامات و دانستنیهایی که متعلم و مطالع را آگاهی میبخشد و فایده میدهد ، در بیان آورده شده که البته مرور آگاهانه یی است بر آنچه در دسترسی از آثاردیگران باقی است و مؤلف ازهرشاخه گلی چیده، همه را جمع نموده و به ما عرضه کرده است . سپس تصریف در زبان باهمه اصول وفروع آن آغازمیابد ، که (فرخاری) با همان طرز ساده و آموزنده که حتی سویه های اندک آشنا به ادب و سواد و خواندن و نوشتن بتوانند با تذکر و تعلیم و با مطالعه استفادت کنند ، مباحث عمده و استخوان بندی زبان را پیدا و شرح کرده اند . محتوای بحث و ایضاح نیز برقاعده مرتب گذاشته شده و مؤلف هدف نیک خود را مانند یک آموزگار حرفوی در طی اثر خود تعقیب مینماید .

ازین قسمتها که به تفصیل لازم آمده مرور شود ، در قسمت چهاردهم به نحو میرسیم که یکی از نحوین درین رشته چنین تعریفی دارد : « النحو فی الکلام کالملاح فی الطعام » . این مبحث را نیز با بیان جمله ، اجزاء ، ترکیب و انواع آن با توضیحات لازم و بجا در روشنایی مفید به درک و ذهن و با بیان روشن و اسلوب سهل نه ممتنع متعهدانه انجام بخشیده .

میرویم به بخش دوم که (نشانه گذاری) است .
اصول تنقیط و دانستنی بس مهم را به توجه آورده اند . . . گذشته از تحریر و انشا ، دنیای مطبوعات معاصر به استفاده ازین رشته سخت ضرورت دارد . همین نشانه گذاری و علامات آنست که خواننده را از سرگردانی میان جملات و مفاهیم رهایی میبخشد .
نویسنده ضرورتیاب باگرد آوری و ارائه آن در آحاد و اجزاء و موارد بکاربردن هریک خدمت شایسته دیگری را درعالم زبان و ادب انجام داده است .

دربخش سوم که رهنمای املائی درست است ، بازهم اثری را که (دستورسخن) گفته میشود ، رهنما قرار داده بابیان و اشاره و ایراد و توضیح مثالها ، غلط نویسی را - که متأسفانه مرض شایع روزگارماست و بایستی این را عیب بزرگی شمرد - منع میکند و محرر را ازان برحذر میدارد و صورت صحیح دستوری را نشان میدهد .

خلاصه که خواننده و استفاده جوی طالب درین اثربا وجه خوب رهنمایی میشود و تألیف آن درچنین دوره یی از قلمزنی و سخن بندی - که همه میدانند درچه سطحی است - بس غنیمت است .

ما به آثاری از علما و ادبای دری فهم و فارسی شناس دسترسی داریم ؛ ازقبیل : مجموعه یی که ملک الشعرا (بهار) باعهده یی از دانشمندان فرهنگستانی ازقبیل نفیسی ، حکمت و . . . تألیف نموده و بعداً

پرویز ناتل خانلری آثار ارزنده ، آموزنده و پرمحتوای دیگری درین رشته ها نوشته و ادب عالیتری را از لحاظ عروض با همه متعلقات آن شاعر قویدست و پخته گوی بدیع آور (مهدی حمیدی) با انتقاد عالمانه به میان آورده . همچنان آثار ندیم ، ملک الشعراء استاد بیتاب و . . . که در کتب درسی شامل است و از مبادی صرف و نحو تا بدیع و بیان و معانی و عروض و قافیۀ عالی را احتوا میکند ، نهایت آموزنده ، مفید و به هرسویه سازگار است و دانشجوی ادبیات و متعلم متوسطه را به این رشته ضرورت . پس هرچه بران افزوده شود سعی مشکور است . برادر گرامی (فرخاری) که به نوبۀ خود تألیف این اثر مفید را بنام (دستور سخن) عرضه کرده ، رنج و زحمت شان برای فرزندان معارف و هموطنان خواننده خیلی پربار گفته میشود . باغبان را نیز مدعا همین عرضه ثمر است و نویسنده هم جزاین چیزی دربار ندارد .

در مورد (دستور سخن) بایک مرور ، همین قابل تذکر و درخور توان من بود که گفتم ، اگر برعکس ایراد فرمایند که : « عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگوی » ، من آیینۀ هنر نمایم و عفو فرمایند که دوست فقط هنر بیند .

هرگاه کار (فرخاری) درصف کتب درسی قبول گردد و برای
صنوف متوسطه درمحل تدریس آید ، دورنیست . آن گاه اولیای معارف
دانند تاچه قبول افتد و چه درنظرآید .

درمورد این که برمؤلف انتقادی شود ، و خدمتش را زیر ذره بین
قرار دهند و از راه حرافی و لفاظی بدون درنظرگرفتن قدرت و امکانات ،
تاخت و تازی صورت گیرد ، کاردیگران است . بایستی اکادمیست توانا خود
سعی فرماید تا پیشتربرود و بیشترگوید و نواقص و ضرورتهای را جواب
فرماید وپهلوی (دستورسخن) دستور دیگری بنشاند ، تاعیب و اکراه و
صحت و سقم را با معاینات لابراتواری فراهم آورد .

با احترام

یوسف (آینه)

تقریظ

به قلم: استاد محمد صابر (یوسفی)

بسم الله الرحمن الرحيم

گرعندلیب فصاحت فروشد ای (حافظ)
تو قدر او به سخن گفتن دری بشکن

پیوند ارگانیک پدیده های معرفتی با قوانین و پرنسیپهای معین ،
ساختار اساسی ارگانیزم آن را پایه گذاری میکند و بنیادهای واقعی آن را
اساس مینهد .

نمود واقعی معارف بشری درپیوند منطقی با پدیده های درونی
(بنیادی) و اصول و قواعد هماهنگ با آن به مثابه نخستین پله های

دریافت ضروری و رسیدن به قله های آن تجسم یافته است ، که به هیچ وجه مطالعه سطحی و نگرش کوتاه و یکجانبه ، مفاهیم اساسی آن را به دست نمیدهد ؛ زیرا برداشت سالم مستلزم نگرش وسیع و آگاهی کافی از ابعاد گونه گون ساختاری و روابط منطقی مفاهیم و ویژگیهای خاص است که پیکره اصلی ارگانیزم آن را تشکیل داده .

آنچه روشن است ، نقش بارز قواعد است که دربنیاد معرفتها قد برافراشته و زدودن آن سهولت رسیدن به مقاصد اساسی را از میان برمیدارد . بر پژوهشگران است تا سیر اصلی فعالیتهای علمی خویش را در خطوط مشترک با مسایل بنیادی و قواعد و اصول معین آن هماهنگ سازند ، که جدا ازان نیل به امیال محال مینماید . و لزوم فراگیر قواعد معرفتی علاوه بر معرفت از بنیادها برای پژوهشگران از همینجا برجسته میگردد .

با این همه کتاب حاضر را دردست داریم . (دستورسخن) که به همت دانشمند گرانقدر استاد احمدیاسین (فرخاری) به رشته تحریر درآمده ، آیینی تابناک را مانند است ، برای آنانی که نوشته هایشان از بیماری خطاهای دستوری عذاب میکشد .

وقتی به شگوفه نشستن نخستین جوانه ها را پس از ایام دراز برگریزان نظاره گرمیشوی و بوی مطبوع آن را به مشام جان فرومبیری ، بی شبه ساغر روانت از مینای شادی لبریز میگردد و قلبت شادمانه به

تپیدن میاید.(دستورسخن) نیز ازان ارزشمند کتابهایی است که پس از طولانی سالهای زیاد که فراموشیهای دستوری ، ناپخته آثار فراوان را به میدان آورده ، نمود یافته است که در ذات خود نهایت ارزشمند است و قابل قدر ؛ زیرا ادبیات برمحور توانمند زبان بنا یافته است و زبان است که پایه های شکوهمند آن را استحکام بخشیده .

زبان در زندگی ملتها به گونه یی بزرگ نقش داشته و پایه های اساسی تکامل اذهان آنان را برمعرفتهای گوناگون تقویت بخشیده است . ارزشمندی بزرگ زبان درعظمت بزرگ تحولات علمی ، که روزتا روزبر روند انکشاف و باروری آن افزوده میشود ، نهفته است که به وضاحت اثرمندی بارز آن را دربرداشتهای علمی بالآثر افهام و تفهیم میتوانیم احساس نماییم . به همین گونه معیار ارزشیابی آثار ادبی بربنیاد رعایت قواعد دستوری زبان استوار است که عدم رعایت دقیق آن موجبات به پایین آمدن گراییدن ارزشمندی آثار را فراهم میسازد ؛ زیرا شفافیت مضامین ادبی ازپشتوانه مفاهیم دستوری قد میافرازد .

کتاب حاضر که از برگ برگ آن بوی صداقت به مشام میرسد تلاش سازنده یی است به منظور احیای قواعد دستوری و آن قوانینی که ادبیات امروزین به آن سخت نیازمند است . باشد که این شگوفه ها بار

آراد و توشه های ارزنده یی به راهیان کرانه های ادبیات عرضه دارد .
دستان مؤلف درد نبیناد و برای تألیفات بیشتری ازین گونه روانترباد .

با احترام
محمد صابر (یوسفی)

پیشگفتار

الحمد لله الذى أعز العلم فى الأعصار و أعلى حربه فى الأمصار، والصلاة
و السلام على رسوله الذى قال : « طلب العلم فريضة على كل مسلم و
مسلمة » .

جای بس مسرت است که یزدان توانا فرصتی را در اختیارم قرار داد
تا توانستم این کتاب را به رشتهء تحریر درآورم . هرچند پژوهشگران
افغانستان و ممالک مجاور از زمانهای دوری بدینسو درمورد بخشهای
مختلف زبان و ادبیات به کاوشهایی پرداخته و کتابهای سودمندی از خود
به جا گذاشته اند ، با آن هم نظربه اقتضات زمان و ایجابات مکان ، کسان
دیگری نیز به پژوهش پیرامون این عرصه ها دست یازیده اند .

به گواهی تاریخ پس ازان که عساکرمسلمانان در زمان حضرت
عثمان (رض) به افغانستان آمدند، هدیه بزرگی را که عبارت از دین مقدس
اسلام بود ، باخود آوردند . با آمدن این کیش مقدس ، تحولات عمیقی
درهمه عرصه های حیاتی مردم این سرزمین رونما گردید .

این تحولات تنها در ساحت سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی و . . .
منحصرنماند ؛ بل همه عرصه های دیگر از جمله زبان و ادبیات دری را -
که زبان مردم این سرزمین بود ، تحت تأثیر خود قرار داد .

طی سالهای آغازین ورود اسلام به این سرزمین ، الفبای زبان ما
جای خود را به الفبای زبان عربی - که خود از الفبای عبری و آرامی گرفته
شده بود - داد ، واژه های بیشماری از زبان عربی داخل زبان ما گردید ،
سبکهای جدیدی در ادبیات ما راه یافت و بالاخر با مطالعه ی اندک
در عصر حاضر درمی یابیم که جزء لایتجزای زبان ما شده است .

هنگامی که آیین ملکوتی اسلام در سرزمین باستانی خراسان رحل
اقامت افکند و با تاروپود عقول مردمان این دیار آمیخت ، دانشمندی ازین
خطهء باستان قد فراز آوردند و با ذکاوت بیحد و حصر خود کتابهایی به زبان
عربی فراهم آوردند ، که تا هم اکنون ماندگار است .

صرف نظر از کتابهای نوشته شدهء دیگر ، که همه جهت اكمال
علوم دینی و مذهبی و حتی علوم بشری با سرانگشت قلم بدستان خراسانی
به رشتهء تحریر درآمده ، به منظور اختصار سخن صرف از « کتاب »
سیبویه - عالم معروف نحو - نام میبریم ، که در قواعد زبان عربی نوشته
شده و تا امروز از جمله ی منابع معتبر نحو درین زبان شمرده میشود .

این عجیب است که دانشمندی از سرزمین دور افتاده یی برمیخیزد
و برای قومی که از تمدن جزدینی نداشتند قواعد زبان شان را با همه

مشخصات نهفته اش نوشته و با موشگافی تحیرانگیز بیان میکند ، که این نشانهء ذکاوت و استعداد خارق العادهء وی را به نمایش میگذارد ؛ اما اگرسوال مطرح شود که آیا زبان خود ما دران زمان « کتاب » داشت ، چه خواهیم گفت ؟ . . . سخن معلوم است که دانشمندان ما پیوسته به منظور اکمال زبان بیگانه سعی خود را به خرج داده و متحمل زحمات فراوانی گردیده اند، تا ازین طریق هنرنمایی خود را به رخ دیگران بکشانند؛ ولی ای کاش یک هزارم این زحمات را در راه اکمال زبان خود ما متحمل میشدند و کتابهایی برای این زبان کهن و پرابهت مینوشتند .

اگردر فاصلهء هرصد سال کتابی در قواعد زبان ما توسط این دانشمندان بیگانه گرا نوشته میشد، اکنون ما صاحب دهها « کتاب » بودیم و چنانچه مشاهده میشود درین عصر نه تنها روی مسایل فرعی زبان ما ؛ بلکه روی اصول هم گاهی توافق نظر وجود ندارد ، و پیداست که اگرما صاحب « کتاب » هایی میبودیم دیگر اصلاً این همه کشمکشها وجود نمیداشت .

به هر حال ؛ بنده با دانش اندکی که درین رشته دارم ، بران شدم تا به نوبهء خود درین عرصه خدمتی به زبان و همزبانان خویش انجام داده و توشه یی فراهم آورده باشم ، که حاصل تلاشهایم همین کتاب موجود است .

چنانچه هویدا است، در عصر حاضر خطاهای دستوری ، املائی و انشایی میان شاگردان مکاتب ، ادارات دولتی ، مکاتیب رسمی و شخصی ، سرلوحه ها و حتی جراید ، روزنامه ها و مجلاتی که به زبان دری در داخل و خارج کشور به نشر میرسد خیلی زیاد به نظر میرسد ، که یگانه انگیزه آن عدم معرفت آنها با اصول و قواعد این زبان میباشد .

جوانان کشورما اکثراً از دستور زبان ، اصول نشانه گذاری و بالاخر از طرز درست املائی زبان خویش آگاهی ندارند و اگرهم دارند تعداد آنها خیلی اندک است .

گاهی هم جوانان کشورما میخواهند درین مورد چیزهایی فراگیرند؛ ولی اتفاقاً کتبی به دست شان میافتد که خیلی مغلق و پیچیده بوده و خواننده نوآغاز نمیتواند مفهوم را به صورت درست درک کند. از همینجاست که علاقه ی اولی کاهش یافته و آهسته آهسته به نابودی میگراید و دیگر علاقه یی از خود نشان نمیدهند .

درین کتاب کوشش جدی صورت گرفته است تا به شیوه خیلی ساده به رشتهء تحریر درآید ، تا آنانی که میخواهند تازه این دانش را فراگیرند به سهولت درک مطلب نمایند ؛ همچنان رهگشایی باشد برای پژوهشهای بهتر و بیشتر بعدی شان . بدین ملحوظ میتوان این کتاب را « بهترین رهنما برای نوآغازان » دانست ، که شاهد مدعا خود کتاب خواهد بود .

قبل ازین که به مطالعهء کتاب پرداخته شود ، نکات آتی را قابل تذکر میدانم :

□ موضوعات ، مطالب و اشعاری که دراصل متون مأخذ نبوده و مؤلف آن را به صورت تعلیق درآورده ، داخل قلابها گرفته شده ، تا آمیختگی مبهم ایجاد نگردد .

□ بیشتر موضوعات و قواعد ، مستند به اشعار شعرای نامور میباشد که اشعار آنها به حیث مثال درین کتاب به کار رفته است .

□ زیر واژه ها و جملاتی که به گونه ی مثال آمده ، خطی کشیده شده ، تا به سهولت درک مطلب شود .

□ ازشرح موضوعات درپاورقی صرف نظرشده و نکات مهم در داخل متن گنجانیده شده است .

درینجا باید متذکرشوم که هرچند درتدوین این کتاب سعی فراوان به خرج رفته است تا خالی از همه اشتباهات باشد ؛ با آن هم ممکن است خطایی سرزده باشد ، که علت آن یکی سرعت آماده سازی برای چاپ و علت دوم دانش اندک بنده درین رشته میباشد ؛ بناءً ازهمه خوانندگان گرامی آرزو میرود که این اشتباهات را با دیدهء اغماض نگریسته و قبلاً پوزشم را پذیرا گردند .

درپایان ازدوست فاضلم عبدالصبور (اقبال) لیسانسهء رشتهء دری
دانشکدهء زبانها و ادبیات دانشگاه کابل که درمورد تهیهء مراجع با من
همکاری نمودند ، صمیمانه اظهار سپاس مینمایم .

با تقدیم احترام

احمد یاسین (فرخاری)

بخش { ۱۰

K سوزن «PKY»

بسم الله الرحمن الرحيم

قمر | VXF

تعریف دستور زبان

دستور زبان یکی از بخشهای مهم زبانشناسی تشریحی است. دانشمندان پیشین آن را علم درست گفتن و درست نوشتن خوانده اند. این تعریف بنابر دلایل گوناگون - که مجال ذکر آن اینجا نیست - از موازین علمی به دور است. پس ، ما آن را چنین تعریف مینماییم : دستور زبان شرح علمی و با سر رشته ساختمان و معنای واژه ها و جمله های زبان است.^{«1»}

حروف هجای زبان دری

[حروف هجای زبان دری متشکل از سی و سه حرف میباشد ، که

عبارتند از]

ا- ب- پ - ت- ث - ج- چ - ح - خ- د - ذ - ر- ز- س - ش -
ص - ض - ط - ظ - ع - غ - ف - ق - ک- گ - ل - م - ن -
و - ه - لا - ء - ی

^{«1»} آواز شناسی ، تالیف عین الدین نصر

در نظام الفبایی زبان دری حرف (آ) نیامده ، مگر چون به مثابه نمودار نگارشی صوت (à) در آغاز و گاهی در میانه واژه به همین شکل نوشته میشود ، در نظام الفبایی بحیث یک حرف پذیرفته شده و تجویز گردیده تا در فهرست الفبا بحیث نخستین حرف نوشته شود . مثالهای کاربرد آن بدینگونه است :

در آغاز واژه : آب ، آمد ، آورد ، آینده ، آرمان ، آشفته.
در میانه واژه : جالالتماَب ، مآثر ، مآل.^{«1»}

[بدین ترتیب با دخول حرف (آ) در جمله حروف هجا ، شماره این حروف به سی و چهار حرف میرسد .]

حروف هجای زبان دری را میتوان به سه دسته تقسیم نمود ؛ بدینترتیب :

الف : حروف ویژه زبان دری ، که عبارتند از (پ - چ - ژ - گ) . هر یک ازین حروف اگر در کلمه یی یافت شود، آن واژه دری میباشد ؛ مانند:
پگاه (سپیده دم) ، چهره ، ژاله ، ایژک (شراره آتش) .
ب : حروف ویژه زبان عربی ، که عبارتند از : (ص - ض - ط - ظ - ع - ق - ح - ث) که مخصوص واژه های عربی میباشد.

^{«1»} روش املای زبان دری ، به کوشش پویا فاریابی ، ص 3

ج : حروف مشترک ، که شامل بقیه حروف الفبای دریست ، یعنی هم در عربی و هم در دری مورد استعمال قرار میگیرند .¹

حروف مُعْجَمَه و مُهْمَلَه

حروف نقطه دار را « معجمه » یا منقوط نامند و حروف بی نقطه را « مهمله » یا غیرمنقوط . حرفی که دارای یک نقطه باشد « موحدّه » ، دونقطه را « مثناّه » و سه نقطه را « مثلثه » نامند . آنچه ازینها دربالا باشد « فوقانی » و آنچه در زیر باشد « تحتانی » گویند .

حرکات و علامات

برای تلفظ نمودن حروف ، در زبان دری سه حرکت و سه حرف بکار میبرند . سه حرکت عبارتند از : (زبر، زیر و پیش) — — — [که در زبان عربی آن را] (فتحه ، کسره و ضمه) گویند .
هر حرفی که دارای حرکت باشد ، آنرا (متحرک) یا گویا نامند و حرفی که دارای حرکت نباشد آن را (ساکن) گویند .

¹ « دستور زبان فارسی ، تألیف واحدی .

حرفی که دارای فتحه باشد آنرا (مفتوح) ، حرفی که دارای کسره باشد آنرا (مکسور) و حرفی که دارای ضمه باشد آنرا (مضموم) گویند.^{«1»}

تنوین

تنوین نون ساکنی است ، که در آخر اسمای عربی در میاید و تلفظ میشود اما نوشته نمیشود ؛ مانند : صراحتهً ، مجازاً و
تنوین مخصوص اسمای زبان عربی است ، و آوردن آن در اسمای زبان دری تقلیدیست نابجا ، پس کلمات (زباناً) و (جاناً) خلاف دستور است.

انواع تنوین

تنوین بر سه نوع است .

- 1- تنوین نصب ؛ مانند : صریحاً .
- 2- تنوین جر؛ مانند: علی .
- 3- تنوین رفع ؛ مانند: قاسمٌ .

^{«1»} دستور زبان فارسی ، تألیف بر ناک ، ص - ۴ - ۵

همزه و الف

همزه در زبان دری فقط در اول کلمه در میاید ، که آنهم به شکل الف نوشته میشود ؛ مانند : ابر، اسب و انگور ؛ ولی الف چون حرکت پذیر نبوده و همیشه ساکن میباشد، بناءً همیشه در میان و پایان کلمات ظاهر میشود ؛ مانند : دانا و گرازنده (کسی که با ناز میخرامد) . بنابراین کلماتی که همزه وسط و آخر دارند – بر اساس این قاعده - عربی هستند ؛ مانند : مؤمن ، مؤید و ابناء .^{«1»}

[باید متذکر شد، که در زبان دری همزه فقط به شکل الف وجود دارد، و استعمال شکل عربی آن (ء) در واژه های دری خطاست .]

الف ممدوده و الف مقصوره

[چنانچه قبلاً متذکر شدیم ، الف همیشه در میان و پایان واژه ها ظاهر میشود ، که به صورت یک (1) عددی – دراز - نوشته میشود. این الف را الف ممدوده مینامند.

نوع دیگر آن الف مقصوره است، که همراه با واژه های عربی داخل زبان

^{«1»} دستور زبان فارسی ، تالیف واحدی.

ما شده است که اینک به تشریح و توضیح آن میپردازیم:

درعربی (الف مقصوره) یاییست (ی) درپایان واژه ها ، که (آ) خوانده میشود . چنین واژه ها در املائی دری مانند اصل عربی نوشته میشوند ؛ مانند: عیسی ، موسی ، مصطفی، معنی ، مرتضی ، یحیی ، فتی ، حتی ، مجتبی ، صغری ، کبری ، اعلی ، ادنی ، الی ، اولی ، علی .

هرگاه چنین واژه ها مضاف ، موصوف ، منسوب و در عبارتها و ساختار های دستوری دیگر واقع شوند ، (ی) بصورت (ا) نوشته میشود و قاعدهٔ واژه های مختوم به (ا) بر آنها تطبیق میگردد ؛ مانند :

عیسی	عیسای مریم
موسی	موسای کلیم الله
معنی	معنای واژه ها ، واژه های چندین معنایی
لیلی	لیلای قشنگ من ، کرشمهٔ لیلایی
شوری	شورای وزیران
یحیی	یحیای برمکی

هرگاه اینگونه واژه ها منسوب قرار گیرند ، در زبان عربی بصورت زیر نوشته میشوند :

موسوی	موسی
عیسوی	عیسی
معنوی	معنی
گنجوی	گنجه
قبیلوی	قبیله

و اما دراملای زبان دری اشکال زیرین را بخود میگیرند.

موسایی	موسی
عیسایی	عیسی
معنایی	معنی
گنجه یی	گنجه
قبیله یی	قبیله

واژه های زیر درحالتهای فاعلی و مفعولی به دو شکل نوشته میشوند:

<u>شکل فاعلی</u>	<u>شکل مفعولی</u>
محتوی	محتوا
مستوفی	مستوفا

مقتضی مقتضا

منتهی منتها

نوشتن واژه های عربی بلوی ، تقوی ، قوی ، مبتلی ، مصفی و مستثنی
در زبان دری با (الف) مرجح دانسته میشود ؛
مانند:

بلوا ، تقوا ، قوا ، مبتلا ، مصفا ، مستثنا . «1»

طرق نوشتن واژه های همزه دار

[هرچند این بحث مربوط به بخش سوم این کتاب است ؛ ولی ازینکه
در صفحات گذشته از همزه نام بردیم ، بی مناسب نخواهد بود به طرق
مختلف نوشتار آن نیز آشنایی حاصل کنیم .]

همزه در واژه های عربی هم در آغاز ، هم در میانه و هم در انجام می آید
، و شیوه نوشتن آن دستورهای ویژه یی دارد؛ اما بحث ما درباره طرز
نوشتن (همزه) در واژه های دخیل عربی در زبان دری است ، که به گونه
زیر مشخص میشود :

1- در آغاز واژه های عربی به شکل (ا) نوشته میشود ؛

«1» روش املا ی زبان دری ، به کوشش پویا فاریابی ، ص 33-34

مانند :

اتفاق ، اتحاد ، امت ، اصحاب ، ایجاد ، امتنان .

2- هرگاه همزه در پایان واژه ها برکرسی (الف) یا (واو) نشسته باشد ،

همزه حذف نمیشود ؛ مانند :

مبدأ مبدأ زبان دری

لؤلؤ لؤلؤ ناب و نایاب

رؤیت رؤیت هلال

3- در آن دسته از واژه های عربی ، که بروزن (فاعل) ، (فواعل) و

(فعائل) باشند ، در زبان دری بجای همزه (ی) نوشته میشود ؛ مانند :

اصل عربی (بروزن فاعل) املای دری

قائل قایل

سائل سایل

مائل مایل

جائر جایز

نائل نایل

اصل عربی (بروزن فواعل) املای دری

فوائد فواید

نوائب نوایب

دستورسخن	- 10 -	بخش نخست
جوائز		جوایز
عوائد		عواید
زوائد		زواید
اصل عربی (بروزن فعائل)		املاى درى
قبائل		قبایل
دلائل		دلایل
اوائل		اوایل
مسائل		مسایل
4- هرگاه حرکت حرف ما قبل همزه فتحه باشد، همزه بر کرسی (الف) نوشته میشود؛ مانند:		
تأثير، تأليف، تأويل، تاريخ، رأس، يأس، مأمور.		
5- هرگاه حرکت ماقبل همزه ضمه باشد، همزه بر کرسی (واو) نوشته میشود؛ مانند:		
مؤمن، لؤلؤ ، مؤتمن ، مؤذن .		
6- همزه ماقبل متحرک بر کرسی (واو) اول نوشته میشود؛ مانند:		
رؤوف ، داؤود ، رؤوس .		
7- همزه مکسور ماقبل متحرک بر کرسی (ی) - یای بی نقطه - نوشته میشود؛ مانند: رئیس، لئیم.		

8- همزه مفتوح ماقبل ساکن برکرسی (الف) نوشته میشود؛ مانند: مسأله، مسألت.

9- همزه مفتوح ماقبل یای ساکن برکرسی (ی) - یای بی نقطه - نوشته میشود؛ مانند: هیئت، خطیئت، بریئت.

10- همزه مکسور ماقبل ساکن برکرسی (ی) - یای بی نقطه - نوشته میشود؛ مانند: استله (جمع سوال)، افئده (جمع فؤاد، به معنی دل)، تخطئه.

11- همزه ماقبل مضموم و مابعد الف برکرسی (واو) نوشته میشود؛ مانند: سؤال، فؤاد.

12- همزه ماقبل ساکن که مضموم بوده و مابعد آن (و) باشد، برکرسی (واو) نوشته میشود؛ مانند: مسؤول، مرؤوس، مشؤوم.

13- واژه های مأخذ (جمع مأخذ)، لالی (جمع لؤلؤ)، مأل ، مآب، مآثر، متحدالمال، اجراءات، اقتضات، قراءات، منشآت، جرأت، قرائت، تبرئه، ارائه، براءت، توطئه، تخطئه، نشأت، و دنائت به همین شکل نوشته میشوند.

14- واژه هایی که در اصل عربی همزه ندارند، بدون همزه نوشته میشوند، مانند: موظف، موفق، موقت، موجز، مصون.

15- واژه هایی که در اصل عربی همزه دارند، در شکل فاعلی و مفعولی با

همزه نوشته میشوند؛ مانند: مؤرخ (از تأریخ) مؤدب (از تأدیب)، مؤکد (از تأکید)، مؤنث (از تأنیث)، مؤخر (از تأخیر)، مؤثر (از تأثیر).

16- همزه یی که در پایان واژه های عربی بدون کرسی نوشته میشود، حذف نمیگردد؛ مانند: سوء و جزء (جزو) و شيء (در زبان دری این واژه بشکل (شی) و جمع آن (اشیا) نوشته میشود).^{«1»}

فرق همزه و کسرهءاضافه

[چنانچه قبلاً متذکر شدیم، (همزه) ویژه واژه های عربی میباشد، و در زبان دری فقط دراول کلمه درمیاید - که آنها به شکل (الف) نوشته میشود - ولی در مجموع کتب، مجلات، جراید، روزنامه ها، مکاتیب رسمی و شخصی و ... دیده میشود که، هنگام اضافه کلمات مختوم به های غیر ملفوظ به کلمات دیگر، به سر های غیر ملفوظ، همزه مینویسند؛ مانند:

پیمانه می

دیوانه عشق

خانه خدا

درحالی که نوشتن همزه بربالای های غیر ملفوظ خلاف دستوراست؛

^{«1»} روش املائی زبان دری، به کوشش پویا فاریابی، ص 30 - 32

زیرا همزه - به شکل عربی آن (ء) - در واژه های زبان دری ، هیچگاه نباید مورد استعمال قرار گیرد ، و آنچه که باید برفوق های غیرملفوظ نوشته شود ، (کسره اضافه) است ، که به منظور افاده حرکت (ها) بر بالای آن تحریر میگردد . این نشانه کسره که تنها برسر جزء اخیر کلمات مختوم به های غیر ملفوظ - که در جملات مضاف ، موصوف و یا منسوب قرار گرفته باشند - تحریر میگردد ، شکل آن با همزه مطابقت نمی نماید، که میتوان این دو را چنین تفکیک نمود :

- 1- همزه : که ویژه واژه های عربی بوده و تنها در کلمات دخیل عربی در زبان دری ظاهر میشود ، شکل آن مانند (ع) دم بریده (ء) میباشد .
- 2- کسره اضافه : که به منظور افاده حرکت ، برفوق جزء اخیر کلمات مضاف و مختوم به های غیر ملفوظ تحریر میگردد ، عبارت از خط است که دارای دو انحنا میباشد ، و شکل آن چنین است (ة) .

هرچند این نشانه در مطابع کشور ما وجود ندارد - تا ازان در مقاصد طباعتی کار گرفته شود ؛ ولی امید داریم در آینده این نشانه پدید آمده و جای همزه عربی را اشغال نماید ؛ اما این نشانه را درنوشته های قلمی باید

جداً مد نظر داشت . برای تو ضیح بیشتر چند مثال ارائه مینماییم .

<u>نادرست</u>	<u>درست</u>
شراره آتش	شرارهٔ آتش
افسانهٔ عشق	افسانهٔ عشق
بوسهٔ آیدار	بوسهٔ آیدار

ویا درین بیت :

بر لبش زروی شوق نهاد

بوسهٔ آیدار ازان برداشت

(؟)

ناگفته نباید گذاشت ، که این نشانه بر بالای جزء اخیر کلمات مختوم به های غیرملفوظ که (موصوف) و (منسوب) واقع شوند، نیز قابل تحریر میباشد .

واو معروف

واوی است ، که به صورت (û) تلفظ شود ؛ مانند :

موش ، طوطی ، قو ، ناموس و واو معروف یکی از مصوتهای زبان دری است ، و باید کشیده تلفظ شود .

واو مجهول

واوی است ، که به صورت (ô) تلفظ شود ؛ مانند :
 خواهر ، خوش ، خوردن ، که (خاهر) ، (خُش) و (خُردن) تلفظ میشوند .
 برای تشخیص واو مجهول ، کافیسست که حرفی به صدای ضمه کشیده
 تلفظ شود ، و یا به عبارة دیگر باید گفت که ، واو مجهول واو یست که
 صدای کشیده دهد .

یای معروف

یاییست که بصورت (e) (ای) کشیده تلفظ شود ؛ مانند: زندگی ،
 شیر ، زنجیر ، کابلی و
 و یا درین بیت :

تا تجلی کرد محراب دو ابروی تو دوش

شیخ تسبیحی خرید و گوشه منبر گرفت
 (فرخاری)

یای مصدری و یای نسبتی از جمله یاهای معروف اند .

یای مجهول

یاییست ، که بصورت (i) (ی) تلفظ شود ؛ مانند : شیر (اسد) ،
 شمشیر ، ریزش و

و یادرین بیت :

در جنتی که وعدهٔ نعمت شنیده یی

آدم کجاست اکثر سکانش احمقند

(بیدل)

قابل تذکر است که یای نکره و یای وحدت ، از جملهٔ همین (ی) اند .

طرز نوشتن یای معروف و یای مجهول

چنانچه طرز تلفظ یای معروف و یای مجهول با هم تفاوت دارد ، باید در طرز نوشتن آن نیز تفاوتی قایل شد .

برای این که این دو نوع (ی) – در نوشتار – از هم تفکیک شوند ، و در تلفظ آنها سهولتی ایجاد شود ، باید این قواعد را مراعات نمود .

1- هنگام نوشتن یای معروف ، باید در زیر (ی) دو نقطه پهلوی هم گذاشت . بدین ترتیب : (ی) .

2- هنگام نوشن یای مجهول ، دونقطهٔ سر بسر در زیر (ی) گذاشته شود .

این شیوه میتواند تلفظ (ی) را – از روی نوشتار سهل و تفکیک آن را

امکان پذیرسازد]

های ملفوظ

آنست که هم نوشته شود و هم به لفظ در آید ؛ مانند: هما ، شهر ،
گناه و

[و یا مانند کلمه (ماه) درین شعر :

وقتیکه چراغ ماه روشن شد وقتیکه گل ستاره ها روید
تنها و برهنه باز می ایی با عطر بنفشه ها و نرگسها]

(نادر نادریپور)

چنانچه به ملاحظه میرسد ، این (ها) در اول ، وسط و آخر کلمات در
می آید .

های غیر ملفوظ

آنست که نوشته شود ؛ ولی به لفظ در نیاید ؛ [چنانچه در کلمات
(کوزه) و (دسته) درین رباعی :

این کوزه چو من عاشق زاری بودست

دربند سر زلف نگاری بودست

این دسته که برگردن او میبینی

دستیست که برگردن یاری بودست]

(عمر خیام)

این (ها) فقط در آخر کلمات ظاهر میشود .

تخفیف

گاهی یک یا چند حرف از کلمات حذف میشود، که این عمل را تخفیف و آن کلمه را مخفف گویند ؛ مانند:

ازآنکه = زانکه ، ازانک ؛ مانند:

[از زن غردختر مستوره کی آید پدید

از زن غر، غربروید زانکه استادش غرست]

(اسماعیل سیاه)

بود = بد ؛ مانند :

[نبید روشن و آواز خوب و روی لطیف

کجا گران بد، زی من همواره ارزان بود]

(رودکی)

که از = کز ؛ مانند :

چنان دید کز کاخ شاهنشهان سه جنگی پدید آمدی ناگهان

(فردوسی)

و از = وز ؛ مانند:

[آنقدرمستم که ازچشمم شراب آید برون

وز دل پرحسرتم دود کباب آید برون]

(ناصر خسرو)

که آن = کان ؛ مانند :

«راشد» بشکن توبه و می نوش فراوان

کان یار به چشمان چو جام آمده امشب [
 (راشد)

که این = کین ؛ مانند :

واعظان کین جلوه بر محراب و منبر میکنند

چون به خلوت میروند صد کار دیگر میکنند [
 (حافظ)

در همه این موارد، یک یا دو حرف از حروف اصلی حذف شده است. [ناگفته
نباید گذاشت ، که تخفیف اکثراً بنا بر ضرورت شعری اتفاق میافتد ، و در نثر
بسیار اندک جامه عمل میپوشد .]

مترادف ، متضاد ، متشابه

1- هرگاه دو کلمه در ظاهر مختلف ؛ ولی از لحاظ معنی یکی باشد ، آن
دو را مترادف گویند ؛ مانند: عطا و بخشش ، عظمت و بزرگی .

معمولاً یکی ازین دو کلمه خارجیت ، و در واقع برای توضیح آن ،
کلمه دوم آورده میشود ؛ مانند : ممدوح و پسندیده ، مذموم و نکوهیده ،
که کلمات (ممدوح) و (مذموم) عربی میباشند .

2- دو کلمه را وقتی متضاد گویند ، که مخالف و معارض یکدیگر باشند ؛
مانند: جنگ و صلح ، عشق و تنفر ، دوست و دشمن ، شب و روز .

3- دو کلمه را وقتی متشابه گویند ، که در تلفظ با هم یکی ؛ ولی از جهت معنی و کتابت با هم اختلاف داشته باشند ؛ مانند : خوار و خار ، خواست و خاست و

کلمه

کلمه لفظی است که دارای معنی باشد ؛ مانند : درخت ، کتاب ، آهو و غیره . «1»

تقسیم بندی کلمه

در باره تقسیم بندی کلمه ، نظریات مختلفی وجود دارد .

(1) میرزا حبیب اصفهانی ... کلمه را به ده نوع [تقسیم نموده است .]
 1- اسم 2- صفت 3- ضمیر - کنایات 5- فعل 6- فرع فعل (اسم فعل و مفعول ، صفت مشبه ، صیغه مبالغه و اسم آلت) 7 - متعلقات فعل (توكید ، نعت ، حال ، تمیز ، ظرف زمان ، ظرف مكان و قيود) 8 - حروف 9- ادوات (از ، تا ، اندر ، اگر) 10- اصوات .

«1» دستور زبان فارسی ، تألیف واحدی .

(2) عبدالعظیم خان قریب ، به نہ نوع :

1- اسم 2- صفت 3 - کنایہ (ضمیر ، اسم اشارہ ، موصول ، مبہمات ، ادوات استفہام) 4- عدد 5- فعل 6- قید 7- حرف اضافہ 8- حرف ربط 9 - اصوات .

(3) استاد جلال الدین ہمایی ، به شش نوع :

1- اسم (ضمیر، اسم اشارہ ، موصول ، مبہمات ، ادوات استفہام) 2 - صفت (قید ، عدد) 3- حروف (حروف ربط ، حروف اضافہ) 4- صوت 5- فعل 6- اسم فعل .

(4) داکتر خیامپور ، به شش نوع :

1- اسم (ضمیر، اسم اشارہ ، مبہمات) 2- فعل 3 - صفت (صفت مبہم، عدد ، ادوات استفہام) 4- قید 5- شبہ جملہ 6- حرف (حرف اضافہ ، حرف رابطہ ، حروف ربط ، حروف ندا ، حروف مفعولی) .

(5) مرحوم عبدالرحیم ہمایونفرخ ، نیز به شش نوع :

1- اسم 2- صفت 3- ضمیر 4- فعل 5 - ظرف و قید 6- حروف (حروف ربط و عطف و موصول و جر و اضافہ و اصوات) .

و اما تقسیم بندی کلمه درین کتاب :

[نگارنده تقسیم بندی کلمه را از نظر مؤلف کتاب (دستور پارسی) پذیرفته ، که قرار ذیل است :]

1 - اسم 2 - صفت 3 - فعل 4 - قید 5 - شبه جمله 6 - حروف
7 - اصوات . «1»

f~F

تعریف اسم

اسم کلمه یی است که برای نامیدن موجودات به کار میرود ؛ مانند :
 احمد، پرستو ، مرمَر و گندم . که (احمد) برای انسان ، (پرستو) برای حیوان ،
 (مرمَر) برای جماد و (گندم) برای گیاه استعمال شده است .

انواع اسم

اسم انواعی دارد به شرح زیر :

اسم عام

آنست که بر افراد همجنس خود شامل باشد ؛ مانند : برادر ، خواهر ،
 دوست . که در هر یک از این مثالها فرد یا موجود مخصوصی مورد نظر ما نیست .
 اسم عام ممکنست لفظاً مفرد ؛ ولی در معنی جمع باشد ، که درین صورت
 آن را اسم جمع مینامند ؛ مانند : دسته ، گروه ، رمه ، گله [و یا مانند کلمات
 (لشکر) و (سپاه) درین شعر :

لشکر موشها ز راه کویر لشکر گربه از کهستانا

دریابان فارس هردوسپاه رزم دادند چون دلیرانا [
 (عبید زاکانی)

اسم خاص

اسم خاص - که آن را (عَلَم) نیز گویند - به اسمی اطلاق میشود ،
که بر موجود معلوم و مخصوصی دلالت کند ؛ مانند : [ابن سینا ، کابل ،
مهتاب ویا مانند کلمه (آفتاب) درین بیت :

ور آفتاب خبرداری ز خوبی تو ز شرم روی تو پیوسته در حجابستی [
 (ادیب صابر)

اسم مفرد

اسم وقتی مفرد است ، که بر یک موجود دلالت کند ؛ مانند : گل ،
کتاب ، درخت ، خانه [و یا درین بیت :
شیوه عاشق چه داند زاهد خلوت نشین

جلوه طاووس کی آید زمرغ خانگی [
 (جامی)

اسم جمع

اسم وقتی جمع است ، که بر بیش از یکی دلالت کند ، و علامات آن
در زبان دری (ان) و (ها) است ؛ مانند :

مرد - مردان

[جنگل - جنگلها]

و یا درین دو بیت :

مردان خدا ، خدا نباشند

لیکن ز خدا جدا نباشند

(؟)



باعث خاموشی ما را چه میپرسی میپرس

سالها شد کز فراق یار زنگ ما کمرست

(بیدل)

عده یی از استادان ، درین مورد قایل به تفصیل شده و نوشته اند ، که جانداران را با (ان) و جماد و اسمای معنی را با (ها) جمع میبندند ؛ مانند :

مرد - مردان ، گل - گلها ؛ اما به نظر میرسد ، ملزم نمودن افراد به رعایت نمودن قاعده فوق مفید فایده یی نمیباشد ؛ چه خیلی از موارد را باید مستثنا کنیم ، و چون این موارد این استثنا آن قدر زیاد است که از اصل هم تجاوز میکند ؛ لذا ازان باید صرف نظر کرد ؛ زیرا اصولاً تکلف در زبان را - به هیچ وجه - نباید پذیرفت ، و آنچه که برای تلفظ آسانتر باشد و ذوق سلیم آن را بپذیرد باید استعمال شود .

مثلاً طبق قاعده فوق ، باید کلمات زیر را حتماً با (ها) جمع بنیدیم :

سخن - سخنها گناه - گناهها

درحالی که اگر کلمات فوق را با (ان) جمع بنیدیم ، به فصاحت نزدیکتر خواهد بود .

سخن - سخنان گناه - گناهان

و یا طبق قاعده یادشده ، کلمات زیر را حتماً با (ان) جمع بنیدیم :

کبک - کبکان پا - پایان دست - دستان

حال آن که جمع بستن آنها با علامت (ها) به مراتب زیباتر و بهتر خواهد بود .

کبکها پاها دستها

حاصل کلام آن که علامات جمع در زبان دری (ها) و (ان) است و به حسب مورد هر کدام ازین دو علامه که افزودن آن به آخر کلمه مفرد خوشایندتر و از لحاظ تلفظ آسانتر باشد ، استعمال خواهد شد .

قواعدی چند راجع به جمع اسم

1 - کلماتی که در آخرشان های غیرملفوظ دارند ، هنگام جمع بستن به (ان) ، های آخر کلمه به (گ) تبدیل میشود ؛ مانند :

خسته - خستگان تشنه - تشنگان گوینده - گویندگان
 ویا مثل (پرستندگان) درین بیت :

پرستندگان گرچه داری هزار پرستشگران را میفکن زکار
 (نظامی)

[عده یی از علما را عقیده برانست ، که هنگام جمع بستن کلمات
 مختوم به های غیرملفوظ با (ان) ، های غیرملفوظ به حالت اولی خود باقی
 مانده و پس ازان (گ) علاوه میشود ؛ مانند :

نویسنده - نویسنده گان نماینده - نماینده گان
 البته این به قیاس یایی است ، که هنگام جمع بستن کلمات مختوم به
 (و) یا (الف) - جهت رفع ثقلت - میان کلمه و علامه علاوه میشود ؛ ولی
 بهتر همانست ، که های غیرملفوظ را به (گ) تبدیل نماییم .
 همچنانست علاوه نمودن (ی) مصدری در آخر کلمات مختوم به های
 غیرملفوظ ؛ مانند : تشنه - تشنگی و خسته - خستگی .

و یا درین بیت :

زندگی چیست شهر رویاها غرس نخل امید فرداها [(فرخاری)

2 - کلماتی که به (الف) یا (واو) ختم میشوند ، هنگام جمع بستن به (ان) ، باید قبل ازان یک (ی) علاوه شود ؛ مانند :

دانا - دانایان جنگجو - جنگجویان «¹»

[و یا درین دو بیت :

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس

توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند
(حافظ)

* * *

حسن دلدار من خجل سازد ماهرویان چین و خاقان را [(فرخاری)

جمعهای عربی

در زبان دری بعضی از کلمات عربی وجود دارد ، که به قاعدهٔ زبان عربی جمع بسته میشوند . این گونه جمع ها سه نوع اند :

«¹» دستور زبان فارسی ، تألیف واحدی .

1 - به آخر کلمه (ات) افزایند ؛ مانند :

امتیاز - امتیازات انتخاب - انتخابات اطلاع - اطلاعات

2 - به آخر کلمه (ین) افزایند ؛ مانند :

معلم - معلمین مؤمن - مؤمنین محصل - محصلین

3 - به آخر کلمه (ون) افزایند ؛ مانند :

روحانی - روحانیون انقلابی - انقلابیون افراطی - افراطیون

نکته

(1) کلمات دری را نمیتوان با (ات) جمع بست ؛ مانند : (جنگل) - که یک

کلمهٔ دریست - نمیتوان به آخر آن (ات) افزوده آن را (جنگلات) خواند.

(2) همه کلمات عربی را ، که با یکی از صورتهای سه گانهٔ مذکور جمع

میبندند ، میتوان آنها را به قاعدهٔ زبان دری نیز جمع بست ، مانند :

مخالفین - مخالفان افتخارات - افتخارها محصلین - محصلان

[هرچند دانشمندان ، جمع بستن بعضی کلمات عربی دخیل در زبان دری -

را که با (ون) جمع میشوند ، با علامات زبان دری نیز جایز دانسته اند ؛ ولی

به علت این که کلمات مذکور زیبایی خود را از دست داده و از فصاحت به

دور میماند ، بهتر همانست که با همان علامت جمع زبان عربی ، یعنی با

(ون) جمع بندیم . به گونهٔ مثال :

با علامت جمع دری با علامت جمع عربی
 روحانی - روحانیها روحانی - روحانیون
 انقلابی - انقلابیها انقلابی - انقلابیون
 دیده میشود ، که ذوق سلیم (انقلابیون) و (روحانیون) را نسبت به
 (انقلابیها) و (روحانیها) بیشتر میپذیرد .]

یک نوع دیگر از صیغه های جمع عربی ، که در زبان دری متداول است ،
 آنست که شکل کلمه تغییر میکند ، و حرفهایی در آغاز و میان کلمه افزوده یا
 ازان کاسته میشود . این نوع جمع که در زبان عربی (مُکسّر) یعنی شکسته
 خوانده میشود ، صورتهای متعددی دارد . بعضی از آنها که در زبان دری بیشتر
 بکار میروند ، ازینقرارند :

- | | | |
|-----------------|--------------|--------------|
| 1. امر - امور | علم - علوم | شیخ - شیوخ |
| 2. فاضل - فضلاء | عادل - عقلاء | جاهل - جهلاء |
| 3. ندیم - ندما | حکیم - حکما | فقیه - فقها |
| 4. عمل - اعمال | قول - اقوال | اثر - آثار |
| 5. جسم - اجسام | قطب - اقطاب | ضد - اضداد |
| 6. کاسب - کسبه | خادم - خدمه | قاتل - قتله |

دستور سخن	- 31 -	بخش نخست
7. ناظر - نظار	تاجر - تجار	عامل - عمال
8. صاحب - اصحاب	شریف - اشراف	ناصر - انصار
9. علت - علل	همت - همم	حرفه - حرف
10. قله - قلل	سنت - سنن	صورت - صور
11. مدرسه - مدارس	مطبعه - مطابع	مرتبه - مراتب
12. مجلس - مجالس	مطلب - مطالب	منبر - منابر
13. اکبر - اکابر	اعظم - اعظام	افضل - افاضل
14. کبیر - کبار	صغیر - صغار	کریم - کرام
15. دفعه - دفعات	صدمه - صدمات	نغمه - نغمات
16. قاضی - قضات	داعی - دعات	والی - ولات

نکته

فضلاء (جمع فاضل) در زبان عربیست ، و همزه یی در آخر دارد ، که در زبان دری معمولاً حذف میشود ، همچنین است عقلا ، جهلا ، ندما ، حکما ، فصحا ، فقها و علما . «¹»

اسم بسیط یا ساده

اسمی است ، که اجزای متشکله آن از یک کلمه باشد ، یا به عبارۀ دیگر از یک کلمه درست شده باشد و دارای جزء دیگر نباشد ؛ مانند : خانه ، گل ، نوا

«¹» دستور زبان فارسی ، تألیف خانلری .

[و یا درین بیت :

علاج زخم دل از گریه کی ممکن بود « بیدل »

به شبَنم بخیه نتوان کرد چاک دامن گل را]
(بیدل)

فرق میان اسم مفرد و اسم بسیط

اسم مفرد اسمی است ، که از لحاظ معنی یکی باشد ، یعنی بردو - و بیشتر ازان - دلالت نکند ؛ مانند : گل و گلبو ، که هردوی این کلمات مفرد اند ؛ اما (گل) بسیط است و (گلبو) مرکب . حال آن که اسم مرکب آنست که ساختمان کلمه دو جزء باشد ، یعنی از حیث شکل ظاهری مرکب است ؛ مانند : صاحبدل و گلرنگ

[صاحب + دل = صاحبدل] [گل + رنگ = گلرنگ]

نتیجه آن که مفرد آنست که بریکی دلالت کند ، خواه بسیط باشد ؛ مانند: (گل) یا مرکب؛ مانند : (گلرنگ) ؛ ولی بسیط آنست که کلمه بدون جزء باشد ، خواه مفرد باشد ؛ مانند : (گوسفند) و یا جمع ؛ مانند : (گله و رمه) .

قاعده

کلماتی که مرکب هستند - از لحاظ املائی دری - چنانچه حرف آخر

جزء اول آنها از حروف متصله باشد ، باید متصل نوشته شود ، و گرنه غلط

خواهد بود ؛ مانند : صاحبنظر ، جوانمرد ، خوشگو ؛ اما در مواردی که اتصال ممکن نباشد ، مانعی ندارد که کلمات را جدا نویسند ؛ مانند : راد مرد ، شاد دل و خیره سر ، چون غیر ازین چاره یی نیست .

اسم مرکب

اسمی است ، که اجزای متشکله آن بیش از یک کلمه باشد ، یعنی کلمه دارای جزء دیگری نیز باشد ؛ مانند : گلرنگ ، صاحبنظر ، خوشنوا ، سرایدار ، کاروانسرا ، کتابخانه ، دواخانه و کارخانه .^{«1»}

[و یا مانند کلمه (غزلسرا) درین بیت :

به خواب دوش چنان دیدمی به وقت خیال

که آمدی بر من آن غزلسرای غزال]

(نجیب الدین جرفادقانی)

انواع کلمات مرکب

کلمات مرکب ، اقسامی دارد به شرح زیر :

1. از دو اسم ؛ مانند : سراپرده ، کتابخانه .
2. از صفت و اسم ؛ مانند : خیره سر ، بلندقد .

^{«1»} دستور زبان فارسی ، تألیف واحدی .

3. از اسم و صفت ؛ مانند : دلتنگ ، دلسرد .
4. از اسم فاعل و اسمی دیگر ؛ مانند : درنده خوی ، گیرنده دل .
5. از اسم مفعول و اسمی دیگر ؛ مانند : شکسته دل ، خمیده قد .
6. از اسم و اسم مفعول ؛ مانند : دل شکسته .
7. از قید و اسم ؛ مانند : همیشه بهار .
8. از حرف و اسم ؛ مانند : بخرد ، بدست .
9. از دو فعل [با فاصله شدن یک (الف) یا (واو)] ؛ مانند : [زد و خورد ، بردوباخت] و کشاکش .
10. از مصدر مرخم و فعل ؛ مانند : گفت و گو ، جست و جو ، رفت و رو ، شست و شو .
11. از دو قید ؛ مانند : چون و چرا ، پوگ و مگر .
12. از دو صفت ؛ مانند : نیک و بد ، سرد و گرم .
13. از عدد و اسم ؛ مانند : چهارپا ، چهارسو ، چهارباغ ، چهلستون .
14. از دو مصدر مرخم ؛ مانند : بردو باخت ، رفت و آمد ، تاخت و تاز ، پیچ و تاب .

15. از مصدر و اسم مصدر ؛ مانند : خورد و خواب .
 16. از اسم و پسوند ؛ مانند : باغبان ، دهکده .
 17. از پیشوند و فعل ؛ مانند : بازدید ، درآمد .
 18. از مضاف و مضاف الیه ؛ مانند : تخم مرغ ، تخت خواب ، جام جم .
 19. از مشبه به و مشبه ؛ مانند : ماهرو ، گلرخ ، سروقد .
- گاهی در ترکیب ، دو یا سه نام را به یکدیگر درهم آمیزند ؛ مانند : شتر گربه ، شتر گاوپلنگ ، موش خرما .
 - دو کلمه گاهی به خودی خود باهم ترکیب شوند ؛ مانند : باغبان ، گلشکر .
 - گاهی با حذف کسره اضافه ، اسم مرکب حاصل آید ؛ مانند : سرمایه و پدرزن ، که در اصل (سرمایه) و (پدرزن) بوده است .
 - گاهی مضاف الیه پیش از مضاف درآید ؛ مانند : گلاب ، کارخانه . یعنی آب گل و خانه کار . [همچنان] : سپهسالار ، بتخانه ، گلبرگ .

- گاهی (الف) درمیان دوکلمه دراید ؛ مانند : شباروز ، که دراصل شب و روز بوده است . ازین قبیل است : سراسر ، تکاپوی ، گوناگون ، دمام ، سراپا و کمابیش .
- گاهی دوکلمه به وسیله (ب) یا (ز) یا (تا) به هم پیوندند :
 - (ب) ؛ مانند : سربسر ، گوش بگوش .
 - (ز) ؛ مانند : پی زی .
 - (تا) ؛ مانند : سرتاسر ، گوش تاگوش ، پشت تا پشت .
- گاهی (و) درمیان دوکلمه دراید ؛ مانند : زدوبند ، جست و جو ، دادوستد ، کاروبار ، شست و شو ، رنج و گنج ، هست و نیست .
- گاهی دوکلمه مکرر باهم ترکیب شوند؛ مانند : پاره پاره ، لخت لخت ، قطره قطره ، دانه دانه ، نرمک نرمک ، کشان کشان ، پارچه پارچه .
- گاهی دوصوت با یکدیگر ترکیب شده تشکیل یک کلمه دهند ؛ مانند : همهمه ، به به ، قهقهه ، چهچه ، هلهله و غلغله .
- درحالت عطف ، حرف آخر کلمه اول مضموم خوانده میشود ؛ مانند : ننگ و نام ، بام و شام ، فریدون و فرهاد .

تذکر

در تداول عوام ، گاهی اسم‌هایی با هموزنهای خود - که غالباً معنی ندارند - ترکیب شوند ، که اسم‌های مُهْمَل خوانده میشوند ، و آنها را در اصطلاح ادب کلمات اتباع گویند ؛ مانند : چرت و پرت ، چرند و پرند ، هاج و واج .
 غالباً حرف اول اسم دوم را تبدیل به (م) کرده ، آن را از کلمات اتباع سازند ؛ مانند : زمین ممین ، پول مول ، بچه مچه ، کارمار ، باغ ماغ و کج مج .
 گاهی این ترکیب در ادب نیز به کار رود ؛ مانند : تارومار ، یا (چیزومیز)
 درین بیت :

تا به اکنون چیزو میزی داشتیم زانکه در عشرت نباشد زو گریز^{«1»}
 (انوری)

اسم ذات

اسم ذات اسمی است ، که به تنهایی موجود و قائم به وجود خود باشد .
 بیان ساده تر این که برای موجود بودن آن نیاز به موجود دیگری نباشد ؛
 مانند : درخت ، کوه و آسمان .

^{«1»} دستور نامه ، تألیف مشکور ، ص 21 - 23

[و یا مانند کلمه (خورشید) درین بیت :

ازان به دیدهٔ ما گرم میخورد خورشید

که اندکی به گل روی یار مانند است]

(؟)

که وجودش بابودن خودش محقق است .

اسم معنی

اسمی است ، که به تنهایی درخارج موجود نباشد ، یعنی وجود آن

بستگی به وجود موجود دیگری دارد ؛ مانند : امید ، علاقه ، [دانش ، عقل ،

خرد و یا درین بیت :

خُمُ چو نگون گشت یکی قطره ریخت

هوش ز مدهوش محبت گریخت]

(سعدی)

اسم جامد

اسم را وقتی جامد گویند ، که از مصدری گرفته نشده باشد ، یعنی

دارای ریشه نباشد ؛ مانند : گل ، [آهو ، درخت و یا درین بیت :

خروشی برکشیدی تند تندر که موی مردمان کردی چو سوزن]

(منوچهری)

اسم مشتق

آنست ، که از مصدری جدا شده باشد ؛ مانند : خوانده و خواننده ، که از مصدر (خواندن) جدا شده اند . [و یا مانند (آگنده) درین بیت :
هرکجا شهر مسلمانانست از گُهِ و گند بود آگنده]
(ایرج میرزا)

اسم نکره

نکره یا غیرشناسا اسمی است که در نزد شنونده مجهول باشد .
علامت تنکیر در زبان دری (یای مجهول) است ، که به آخر اسم معرفه اضافه میشود ؛ مانند : کتابی را خریدم . که معلوم نیست منظور از کتاب چه کتابی است . [و یا درین بیت :
شبی که زمزمه شعر عاشقانه کنم

سکوت عرش خدا را پراز ترانه کنم]
(حامد)

این (ی) را در زبان دری ، یای وحدت نیزگویند ، چون بریکی دلالت دارد ؛ مانند : مردی ، کتابی . یعنی : یک مرد و یک کتاب .

[ویا درین بیت :

ناگهان موشکی ز دیواری جست بر خم می خروشانا]
(عبید زاکانی)

نکته

اگر اسمی به های غیرملفوظ ختم شده باشد ، بجای یای وحدت بر روی (ها) همزه یی میگذارند ، و آن را کسره تلفظ مینمایند ؛ مانند : تخته ، خانه ، خواننده ، گوینده ؛ ولی بهتر آنست که یای وحدت را به صورت (یی) پس ازهای غیرملفوظ درآورند ؛ مانند : تخته یی ، پاره یی ، گوشه یی ، گوینده یی .
[ویا درین بیت :

نی قبول زاهد من نی ز پیر می فروش

نی به مسجد راه دارم (؟) نی دران میخانه یی

(؟)

یایی که میان یای وحدت و های غیرملفوظ قرار گرفته ، یایی است که جهت رفع ثقلت به کاررفته است ، چنانچه هنگام جمع بستن کلمات مختوم به (الف) و (واو) ، یایی میان علامت جمع و کلمه ، علاوه میشود .
هنگامی که به آخر کلمات مختوم به (الف) یای وحدت علاوه نماییم ، آن را بدین شکل مینویسیم : گدایی ، نوایی ، آشنایی .

هنگامی که به آخر کلمات مختوم به (واو) یای وحدت علاوه نماییم ،
 آن را باید بدین شکل نوشت : سبویی ، جنگجویی ، ماهرویی .
 هنگامی که به آخر کلمات مختوم به (ی) یای وحدت علاوه نماییم ،
 آن را نیز بدین شکل مینویسیم : کابلی یی ، حاجی یی ، کندزی یی .
 هرگاه معدود ، مختوم به یای نکره یا وحدت باشد ، میتوان آن را بر عدد
 مقدم نوشت ؛ مانند : سالی سه بگذشت . یعنی : سه سال گذشت . کتابی پنج
 بخواندند . یعنی : پنج کتاب خواندند .

اسم معرفه

معرفه (شناسا) به اسمی گویند ، که نزد شنونده معلوم باشد ؛ مانند :
 کتاب را خریدم . معلوم است که قبلاً راجع به کتاب صحبت شده است . «1»

انواع معرفه

1. اسم های خاص ؛ مانند : [ابوعلی سینای بلخی ، طیبی بزرگ بود .
کابل شهرکلان است . و یا درین بیت :

«1» دستور زبان زبان فارسی ، تألیف واحدی .

سعدی تو گوهری سخنان تو گوهرند

گوهرچنان فروش که گجراتیان خرنند
(سعدی)

2. ضمیر؛ مانند : او با من سخن گفت . [و یا درین بیت :

من پیش او دویدم و واپس نکرد رو

وز پیش رو چو اشک به دامن چکیده رفت [
(؟)

3. اسمهای مضاف ؛ مانند : [زنگ مکتب ، باغ قاضی ، کاوه آهنگر. و یا
درین بیت :

قلم در پنجه من نخل سرما خورده را ماند

دوات از خشک مغزیها دهان مرده را ماند
(رهی معیری)

4. اسم اشاره ؛ مانند : این مرد ازان کسانی است ، که برشمردم . [آن کوه
خیلی بلند است . و یا درین دو بیت :

نفس هر دم ز قصر عمر خستی میکند « بیدل »

پی تعمیر این ویرانه معماری چنین باید
(بیدل)

زسُم ستوران دران پهن دشت

زمین شد شش و آسمان گشت هشت [
 (فردوسی)

(آن) و (این) که با اسم ذکر شوند ، ازعلامات معرفه شمرده میشوند ؛
مانند : همین پسر بود که شاگرد اول شد ، همان مرد است که خانه ما را رنگ
کرد ، چنین کتابی هرگز خوانده یید ؟ ، چنان استادی کم نظیر است . [ویا
درین بیتها :

برگ سبزیست تحفه درویش چه کند بینوا همین دارد
(؟)

* *

با تو من آشتی نخواهم کرد از همان ره که آمدی برگرد
(؟)

* *

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند
چنان نماند چنین نیز هم نخواهد ماند [

(حافظ)

5. موصول ؛ و آن را دوعلامت است : (چه) از برای غیرانسان ، (که) از
برای انسان و غیرانسان .
غالباً پیش از موصول ، کلمات ذیل واقع شود :

□ این و آن ؛ مانند : این که گفتی ، سخنی درست است . آنچه شنفتی دروغ است . [و یا درین بیتها :

درستست اینکه طفلان گیج و گولند سفیه و ساده و سهل القبولند
(ایرج میرزا)

* * *

آن که جز درس وفا هیچ نیاموخت منم

وانکه درد تو بجای گهر اندوخت منم [
(؟)

□ هر ؛ مانند : هر که پند پدر نشنود ، پشیمان گردد . [و یا درین بیت :
هر که فرهاد صفت جوهر مردی دارد تیشه را بر سرخود بال هما میداند]
(؟)

□ ضمائر شخصی (من) و (ما) ؛ مانند : من که ترا میشناسم . ما که باهم
برادریم . [و یا درین دو بیت :

من که یک عمر قصه ها گفتم قصه هایی ز غصه ها گفتم
(؟)

* * *

ما که اولاد این دبستانیم همه از خاک پاک ایرانیم [
(ایرج میرزا)

تبصره

- 1 - پیش از (چه) موصول یای نکره درنیاید .
- 2 - گاهی علامت معرفه ، (را) ی مفعولی است ، که بلافاصله پس از اسم دراید ؛ مانند : قلم را بیاور ، بچه را صدا بزن .
- 3 - هرگاه (را) ی مفعولی را حذف کنند ، اسم نکره شود ؛ مانند : قلم بیاور ، اسب زین کن ، موترسوار شو ، کارکن .

نکره ساختن معرفه

چون خواهند اسم معرفه یی را نکره سازند ، به آخر آن یای نکره ، یا به اول آن (یک) یا (یکی) درآورند ؛ مانند : مردی دریابان دیدم ، یک شاگرد بیشتر در صنف نبود ، یکی بود و یکی نبود . «¹»

[و یا درین ابیات :

شخصی که جورگردون صد رنگ دیده باشد

و اندر دماغ یاران نیرنگ دیده باشد

(عارف)

«¹» دستور نامه ، تألیف مشکور ، ص 232 - 235

یک شب به بزم عشق تو پروانه میشوم

آخر زیاد روی تو دیوانه میشوم

(؟)

* * *

چو در حریم جفا میروی برو اما یکی سخن زمنت یادگار باید بود

(؟)

گاهی قبل از اسم نکره ، (آن) - که ازعلامات معرفه است - نیز می آید ؛ مانند : (آن) درین بیت :

خوش آن شبی که درایی به صد کرشمه و ناز

کنی تو ناز به شوخی و من کشم به نیاز

(حافظ)

اسم مصغر

آنست ، که برتوهین و تحقیر، یا خوردی و کوچکی دلالت کند ، و آن را

دوعلامت است :

1. (ک) ؛ مانند : مردک ، پسرک ، خواهرک [ویا درین بیت :

دخترک خنده یی نمود به ناز گفت خیرالامور اوسطها]

(؟)

علامت مذکور مخصوص جانداران است .

2. (چه) ؛ مانند : دفترچه ، باغچه ، جویچه . [و یا درین بیت :

شهر خوابیده در آغوش سکوت کوچه ها خالی از آشوب و خروش [(فرخاری)

علامت فوق الذکر مخصوص اشیای بیجان است .

تبصره

گفتیم اسم مصغر گاهی بر معنای خردی و کوچکی دلالت میکند ، که مثال آن کوچه و باغچه و جویچه است ، که به معنای کوی کوچک ، باغ کوچک و جوی کوچک است ، و زمانی نیز دال بر توهین و تحقیر است ، مثال بارز این مورد : مردک ، زنک و پسرک است ، که معمولاً برای توهین و تخفیف شخصیت به کار می‌رود .

در تداول عوام گاهی (ک) تصغیر را به صورت (که) هم استعمال میکنند ؛ مانند : مردکه ، زنکه و

نکته

[در کلمات مختوم به های غیر ملفوظ ، باید در نظر داشت ، که هنگام علاوه نمودن (ک) تصغیر ، (ها) ی غیر ملفوظ به (گ) تبدیل میشود ؛ مانند :

خانه - خانگک بچه - بچگک چوپه - چوپگک
اما در صورتی که معنای آن تغییر کند ، بهتر است (ها) به (گ) تبدیل نشده و فقط لفظ (گک) پس از آن علاوه شود ؛ مانند : بره - بره گک .

در صورتی که (بره) تبدیل به (برگ) شود، اشتباه به میان میاید؛
زیرا فرق میان (چوچه گوسفند) و (برگ کوچک) شده نمیتواند. [

اسم آلت

اسمی است که برای نامیدن اسباب و ابزار کار دلالت کند، و آن یا بسیط
است یا مرکب:

1 - اسم آلت بسیط: آنست که از یک کلمه تشکیل شده باشد؛ مانند: اره،
رنده، برمه، تیشه. و یا درین بیت:

جفا کش بابه دهقان زند بیل و کند کار [

(؟)

2 - اسم آلت مرکب: آنست که از دو کلمه تشکیل شده باشد؛ مانند:
خاک انداز، ناخنگیر. [و یا درین بیت:

با مژه قات یارمن کرده کمان تیرخود

تیروکمان کنون یکی جانب دل سفرکند

(؟)

اسم زمان

اسمی است که گاه و زمان را نشان بدهد؛ مانند: صبحگاه (وقت صبح)
، شباهنگام (زمان شب)، شامگاه (زمان غروب).

[و یا درین بیت :

صبحدم بادهٔ شبانه زدیم ساغر عیش جاودانه زدیم]

(جامی)

اسم مکان

آنست که بر جای و مکان دلالت نماید ؛ مانند : ایستگاه (محل ایستادن) ، لشکرگاه (جا و محل سپاه) ، نمکدان (جای نمک) [و یا درین بیت :

درین ستمکده بال هوس مزن « بیدل »

نگاه دار سرخویش چون مگس به دو دست]

(بیدل)

توجه

پسوند { - گاه } هم در آخر اسم زمان دیده میشود و هم در آخر اسم مکان ؛ لذا نمیتوان آن را به یکی ازین دو منحصر ساخت .

اسم مفعول

آنست که بر کسی یا چیزی که کار بر آن واقع شده دلالت مینماید ؛ مانند: رفته، مرده. علامتش های غیرملفوظ است، که به آخر مصدر مرخم (مصدری

که نون آخر آن حذف شده است) اضافه مینمایند؛ مانند: همان رفته: (رفت + ه = رفته) و مرده (مرد + ه = مرده). [و یا درین بیت:

نه پیوندی به دیروزی نه امیدی به فردایی

دل بیحاصل من شهر توفان برده را ماند [(رهی معیری)

فرق اسم مفعول و صفت مفعولی

فرق شان درین است که صفت مفعولی بعد از اسم می آید؛ مانند: مرد شوریده را دیدم، که (شوریده) صفت مفعولی از برای (مرد) است؛ ولی اگر گفته شود: شوریده یی را دیدم، قبل از (شوریده) اسمی نیست که (شوریده) صفت آن باشد. بنا برین خودش به جای اسم نشسته و در حکم اسم است؛ لذا همان اسم مفعول نامیده میشود.

گاهی در آخر اسم مفعول یا صفت مفعولی، لفظ (شده) نیز اضافه مینمایند؛ مانند: دیده شده، شکسته شده و بسته شده.

حالات اسم

[در زبان دری، معمولاً اسم حالات ذیل را داراست:]

فاعلیت □

یعنی اسم، فاعل واقع شود؛ مانند: [احمد به بازار رفت، پدرم به خارج سفر کرد.] البته منظور از (فاعل) کلمه یی است که برکننده کار دلالت کند.

(احمد) و (پدر) که فاعل هستند ، مسند الیه نیز نامیده میشوند .
 [همچنان کلمه (نی) درین بیت ، فاعل واقع شده است :
 بشنو از نی چون حکایت میکند و ز جداییها شکایت میکند]
 (مولانا)

□ مفعولیت

یعنی اسم ، مفعول واقع شود ، و مفعول آنست که فعل بران واقع شود . به
 قول قدما مفعول متمم معنای جمله است ؛ مانند : پرویز قلم را برداشت . که
 (پرویز) فاعل و (قلم) مفعول میباشد . [و یا مانند کلمه (در) درین بیت :
 دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند
 گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند
 (حافظ)

مفعول دونوع است : 1 - مفعول بیواسطه (صریح) 2 - مفعول با
 واسطه (غیر صریح) .
 (الف) مفعول صریح : آنست که بدون واسطه شدن حرفی از حروف اضافه ،
 معنای فعل را تمام کند ؛ مانند : احمد شیشه را شکست ، احمد بهرام را دید .

مفعول صریح - معمولاً - در جواب (که را) و (چه را) گفته میشود ؛ مانند :
 احمد چه را شکست ؟ (شیشه را) . احمد که را دید ؟ (بهرام را) .
 (ب) مفعول غیر صریح : آنست که با واسطه شدن یکی از حروف اضافه ،
 معنای فعل را تمام کند ؛ مانند : از خانه به مکتب رفتم . که (خانه) و
 (مکتب) مفعول غیر صریح میباشند ، و (از) و (به) از جمله حروف اضافه
 اند .

□ ندا

یعنی : حالتی که اسم منادی واقع شود ؛ مانند : شهریارا ، دلا ، بزرگوارا .
 [و یا درین بیت :

ای دل تو را نگفتم کز عاشقی حذر کن

بگذار نیکوان را وز مهر شان گذر کن]
 (؟)

□ اضافه

یعنی اسم مضاف الیه واقع شود ، و مضاف کلمه یی است که به اسم
 نسبت داده شود ، و یا به عبارت دیگر مضاف الیه متمم معنای اسم است ؛ مانند :

نسیم بهار ، کتاب من . که (نسیم) و (کتاب) مضاف ، و (بهار) و (من) مضاف الیه میباشند . «¹»

[و یا درین بیت :

درد عشقی کشیده ام که مپرس زهره جری چشیده ام که مپرس [(سعدی)

□ مسند الیه

یعنی در جمله حالت اسناد داده میشود «²» ؛ مانند : [خانه تاریک است ، که (تاریکی) به (خانه) اسناد داده شده .]

«¹» دستور زبان فارسی ، تألیف واحدی .

«²» دستور پارسی ، تألیف ذوالنور ، ص 44

قسم ۲ سوم

الف ۲

تعریف صفت

صفت کلمه‌ی است ، که حالت اسم را بیان میکند . اسم را موصوف هم میگویند ؛ مانند : مرد خوب ، که (مرد) اسم است و (خوب) صفت آن .
(مرد) را (موصوف) هم میگویند . [ویا درین بیت :
نمیشود سخن پست فطرتان مشهور

بلند نیست صدا کاسهٔ سفالین را
که (سفالین) صفت است و (کاسه) موصوف . [(غنی کشمیری)
ممکن است موصوفی دارای چندصفت باشد ؛ مانند : زن خوب ،
فرمانبردار ، پارسا و نیکوسیرت .

قاعده

اصولاً باید صفت ، پس از موصوف نوشته شود ؛ اما گاهی درعمل ،
خلاف این قاعده رفتار میشود ، یعنی صفت قبل از موصوف نوشته میشود .
درین صورت آن را (صفت مقدم) گویند ؛ مانند : نیکمرد ، شجاع زن ،

[زرد آلو] ، که دراصل: مرد نیک ، زن شجاع و آلوی زرد بوده است . و یا مانند (نیکو رهبر) و (مست آهو) درین دوییت :

در طلب زن دایماً تو دست را که طلب در راه نیکو رهبر است
 ❖ ❖ ❖
 (؟)

دو مست آهوی خود را تا سحرگاه چرانیدن به باغ حسن آن ماه
نکته
 (؟)

1. باید توجه داشت ، که این نوع استعمال صفت بیشتر در شعر و بر حسب ضرورت شعری انجام میپذیرد .

2. صفت با موصوف، از لحاظ جمع بستن و افراد مطابقت نمیکند ؛ مانند :

زن زیبا - زنان زیبا مرد دانشمند - مردان دانشمند
 و نمیتوانیم بگوییم :

زنان زیبایان و مردان دانشمندان

اقسام صفت

صفت اقسامی دارد به شرح زیر :

صفت مطلق یا ساده

آن است حالت اسم را بیان میکند ؛ مانند : مردخوب و شاگرد کوشا .

[و یا درین بیت :

دلیل خویش پس از مرگ هم تویی (بیدل)

چو شمع کشته کسی جز تو بر مزار تو نیست [

(بیدل)

صفت مرکب

آنست که - مانند اسم مرکب - ساختمانش از دو کلمه تشکیل گردد ؛

مانند : مرد پاکدل و زن خوبرو ، که پاکدل [پاک + دل = پاکدل] و خوبرو

[خوب + رو = خوبرو] مرکب اند . [و یا درین بیت :

کودکی کینه دل و کودن بود پای پهن و دراز گردن بود [

(؟)

صفت فاعلی

کلمه یی است که برحالت و چگونگی فاعل - یعنی انجام دهنده

کاری - دلالت میکند ؛ مانند : گوینده ، بینا و خوانا . [و یا درین بیت :

چو پرسند پرسندگان از هنر نشاید که پاسخ دهی از گهر [

(سعدی)

صفت فاعلی یی را که با (الف) ساخته میشود ، (صفت مشبه) گویند ،

و فرق آن با صفت فاعلی - که توسط علامات دیگر ساخته میشود - اینست ،

که برصفتی به طور دایم دلالت میکند؛ مانند: دانا و بینا، که بر وجود صفتی در شخص دلالت میکند، و آن هم به طور استمراری، اعم ازین که شخص در حال دیدن باشد و یا فرضاً خوابیده باشد. به هر حال این صفت در او هست؛ اما گوینده و بیننده، صفتی است، که به طور حدوث و موقت به موصوف مربوط میشود؛ چه گوینده، یعنی کسی که در حال سخن زدن است و بیننده، کسی که در حال دیدن است، و مسلماً انسان همیشه حرف نمی زند و یا در حال دیدن نیست. «¹»

علامات صفت فاعلی

1 - (نده)، که به آخر فعل امر دراید؛ مانند: بافنده، گوینده، تابنده، یابنده و پرستنده.

غالباً این گونه صفات - که با (نده) ختم میشوند - در عمل و صفت غیر ثابت استعمال میشوند؛ مانند: بافنده (کسی که عمل بافتن را انجام میدهد، و آن هم نه همیشه و در همه حالات).

2 - (ان)، که به آخر فعل امر دراید؛ مانند: خواهان، پرسان، دوان و جوشان.

«¹» دستور زبان فارسی، تألیف واحدی.

این گونه صفات - که با (ان) ختم میشوند - بیشتر معنای حال را میدهند ؛
مانند : دوان و نالان ، یعنی در حال دویدن و نالیدن .

3 - (الف) ، که به آخر فعل امر دراید ؛ مانند : گویا ، بینا ، دانا ، جویا ، خوانا
و شکیا .

این گونه صفات - که با (الف) ختم میشوند - حالت ثابت را
میرسانند ؛ مانند : دانا و بینا ، که دانایی و بینایی صفت ثابت است . [چنانکه
پیشتر یاد آوری کردیم ، این گونه صفت را به نام (صفت مشبه) نیز یاد
میکنند .]

4 - (گار) ، که بیشتر در آخر فعل امر و ماضی دراید ؛ مانند : آموزگار ،
آفریدگار ، کردگار و پروردگار .

5 - (کار) ، که غالباً به آخر اسم معنی پیوند مییابد ؛ مانند : ستمکار و
فراموشکار .

6 - (گر) ، به آخر اسم معنی پیوندد ؛ مانند : دادگر ، ستمگر و رامشگر .
در غیر اسم معنی ، شغل را میرساند ؛ مانند : آهنگر ، مسگر و

واژه هایی که با (گار) ، (کار) و (گر) ختم میشوند ، مبالغه در کار
را میرسانند و عمل و شغل از آنها فهمیده میشود ؛ مانند :
(آموزگار) : کسی است که شغلش آموختن است .

(فراموشکار) : کسی است که فراموش میکند .
 (ستمگر) : کسی است که ستم بسیار از وی سرزند .
 7 - (ار) ، که در پایان فعل ماضی دراید ؛ مانند : خریدار ، خواستار ، گرفتار
 و برخورد دار . «1»

صفت مفعولی

صفتی است ، که بر چگونگی مفعول - یعنی موجودی که کار بر روی او واقع شده - دلالت میکند ، و با حذف (ن) مصدری و علاوه نمودن های غیر ملفوظ ساخته میشود ؛ مانند : دست شکسته ، دربسته ، که (شکسته) و (بسته) صفات مفعولی اند . و یا مانند (ستوده) درین جمله :
 اگرخواهی که ستوده مردمان باشی ، درست کردار باش .

ترکیبات صفت مفعولی

1 - درین صفت ، گاهی (ها) ی اسم مفعول را از آخرکلمه حذف میکنند ؛
 مانند : خاک آلود ، نعمت پرورد ، دست پرورد ؛ که دراصل (خاک آلوده) ،

(نعمت پرورده) و (دست پرورده) بوده است . دست آموز ، نیم سوز و ناشناس دراصل (دست آموخته) ، (نیم سوخته) و (نا شناخته) بوده است .
2 - در جمع با (ان) ، های اسم مفعول به (گ) بدل شود ؛ مانند :

دست پرورده - دست پروردگان
خاک آلوده - خاک آلودگان

- 3 - گاهی (ار) - که علامت صفت فاعلی است - معنای مفعولیت دهد ؛
مانند : گرفتار و مردار، که به معنای (گرفته شده) و (مرده شده) است .
4 - صفت مضاف واقع شود ؛ مانند : پرورده نعمت و آلوده منت .
5 - صفت مقدم شود ، و کسره اضافه حذف شود ؛ مانند : آلوده نظر .
6 - صفت را در آخرآورند ؛ مانند : شراب آلوده و خواب آلوده . «¹»

صفت تفصیلی

صفتی است که برتری یک موصوف را بر موصوفی دیگر میرساند ، و علامت آن (تر) است ، که به پایان کلمه میافزایند ؛ مانند : بهرام داناتر از

«¹» دستور زبان فارسی ، تألیف برناک ، ص 19

پرویز است . گل سرخ از گل زرد زیبا تر است . [ویا درین بیت :
 نازینی که در عرق ترشد نازنین بود ، نازنینتر شد]
 (؟)

صفت عالی

که برتری یک موصوف را بر تمام موصوفها میرساند ، و علامت آن
 (ترین) است ، که به آخر کلمه علاوه میکنند ؛ مانند : بهرام دانا ترین
 شاگردان است . گل سرخ زیبا ترین گلهاست . [ویا درین بیت :
 زیبا ترین ترانه شور آفرین عشق
 از سوز گریه ها به شگفتن نشسته است]
 (یوسفی)

صفت نسبی

آنست که برای نسبت دادن کسی یا چیزی به جایی استعمال شود ؛
 «¹» مانند : [مرد کندهاری ، یعنی (اهل کندهار) ، توت خنجان ، یعنی
 (توتی که از خنجان است) . و یا درین بیت :
 گر ندانی غیرت افغانیم چون به میدان آمدی میدانیم]

«¹» دستور زبان فارسی ، تألیف واحدی .

علامات صفت نسبی

1 - (ی) ، که در آخر اسم افزایش ؛ مانند : [تخاری ، کابلی] ، خانگی و نمکی. یای نسبتی همواره به مفرد پیوسته میشود ؛ مانند : کاویانی ، کیانی و پهلوانی .

2 - (ین) ، که در آخر اسم افزایش ؛ مانند :

سفال - سفالین گندم - گندمین زر - زرین

3 - (ینه) ، که در آخر اسم دراید ؛ مانند :

زر - زرینه پشم - پشمینه دیر - دیرینه

4 - (گان) ، که در آخر اسم دراید ؛ مانند : بازرگان و گروگان .

5 - (ها) ی غیرملفوظ ، که در آخر اسم و عدد دراید ؛ مانند : دهه ، هزاره ، دوروزه و یکساله .

این (ها) غالباً در ترکیبات عددی استعمال میشود ، و گاهی تنهایی

در غیر این مورد استعمال شده است ؛ مانند : نبرده .

6 - (انه) ، که در آخر اسم دراید ؛ مانند :

شجاع - شجاعانه مرد - مردانه زن - زنانه «1»

تذکر

[هنگامی که در اسمای پایان یافته با های غیرملفوظ ، لفظ (انه) یا (ی) علاوه نماییم ، های غیرملفوظ به (گ) تغییر شکل میدهد ؛ مانند :

بچه - بچگانه خانه - خانگی]

نکته

گاهی دیده شده است که برخی از نویسندگان ، به پایان کلمه (نو) - که به عنوان صفت استعمال میشود - علامت صفت نسبی (ین) را میافزایند ، درحالی که این درست نیست ؛ زیرا گفتیم (ین) فقط در آخر اسم در میاید ، یعنی برای این که اسم را تبدیل به صفت نمایند ، به آخر آن (ین) میافزایند . درغیراین لزومی ندارد که علامت صفت نسبی را به آخر اسم درارند ؛ بناءً کلمه (نو) که صفت است از برای موصوفش ؛ مانند : کتاب نو ، سال نو ، عصرنو و ... دیگرچه لزومی دارد که به آخر آن (ین) اضافه کنیم و بگوییم : کتاب نوین ، سال نوین ، عصرنوین و «1»

«1» دستور زبان فارسی ، تألیف واحدی .

انواع صفت از نظر معنی

صفت از نظر معنی، پنج گونه است، که ذیلاً میپردازیم به توضیح آن :

(1) صفت توصیفی

صفتی است که حالت یا چگونگی، یا یکی از خصوصیات اسم را -
مانند : شکل، رنگ، مزه، اندازه، وضعیت و یا مانند اینها را - بیان کند ؛
مانند : سیب ترش خریدم، که صفت (ترش) بیان کننده مزه است .
[و یا درین بیت :

وضع خموش ما ز سخن دلنشیتتر است

با تیراحتیاج ندارد کمان ما

که صفت (خموش) بیان کننده حالت است . [(بیدل)

(2) صفت عددی

و آن صفتی است که شماره، مقدار و یا ترتیب اسم را بیان کند ؛
مانند : خانه او در طبقه دوم است . صفت (دوم) بیان کننده ترتیب (طبقه)
است . [و یا درین بیت :

هزار سال پس از مرگ من چو باز آیی

ز خاک نعره برارم که مرحبا ای دوست

(سعدی)

که صفت (هزار) بیان کننده مقدار (سال) است . [

(3) صفت اشاری

و آن صفتی است ، که با آن به موصوف اشاره میشود ؛ مانند : آن درخت شکست. صفت (آن) بیان کننده درخت دوری است. [ویا درین بیت:
نیست یک صاحبنفس کز وی دلی روشن شود

این زمان تأثیر اگر دارد دم آهنگراست

(بیدل)

صفت (این) بیانگر اشاره است ، و آن هم اشاره به زمانی ، که دم آهنگر
تأثیر دارد . [

(4) صفت پرسشی

صفتی است که با آن از نوع یا چگونگی یا شماره موصوف پرسش
میشود ؛ مانند : کدام کتاب را خریدی ؟ که صفت (کدام) پرسش است ، از
نوع کتاب. و یا چند قلم داری ؟ که صفت (چند) پرسش است ، از شماره
قلم . [ویا درین بیت :

تا به کی درتند باد دشت رنگین خیال

چون کبوتر پر زخم درحسرت کاشانه یی

(فرخاری)

که صفت (کی) پرسش است ، از زمان پر زدن .]

(5) صفت مبهم

و آن صفتی است که نوع یا چگونگی یا شماره موصوف را با ابهام و به طور نا معین بیان میکند ؛ مانند : چند کتاب خریدم . که صفت (چند) بیان کننده شماره مبهم و نا معین (کتاب) است . و یا : چندین شاگرد از مکتب بیرون رفتند . که صفت (چندین) بیان کننده عدۀ نا معینی از شاگردان است . ¹ » [ویا درین بیت :

آن صانع حکیم که برفرش کاینات

چندین هزار صورت زیبا نگار کرد

(؟)

که صفت (چندین هزار) بیان کننده عدۀ نامحدودی از (صورت زیبا)

است .]

ترکیب صفت

1 - درصفت مختموم با (ان) ، هرگاه صفت مکرر شود ، غالباً علامت صفت

اول را حذف کنند ؛ مانند : لرز لرزان ، خند خندان ، جنب جنبان و پرس

¹ » دستور زبان فارسی ، تألیف خانلری ، ص ص 179 - 183

پرسان . که در اصل : لرزان لرزان ، خندان خندان ، جنبان جنبان و پرسان پرسان بوده است .

2 - گاهی صفت ، مرکب از دو اسم است و تشبیه را می‌رساند ؛ مانند : گلرنگ و مشکموی .

3 - گاهی صفت از دو اسم ترکیب شود ؛ مانند : هنرپیشه و ختا پیشه .

4 - گاهی صفت از اسم وصفی ترکیب شود ؛ مانند : تنگدل و دل آزرده .

5 - گاهی صفت از دو اسم ، با اضافهٔ بعضی از حروف ترکیب شود ؛ مانند : نیزه به دست و تفنگ به دست .

6 - از ترکیب اسم با پسوندهای زیر، صفات فاعلی حاصل آید :

(بان) ؛ مانند : دربان و مرزبان .

(بر) ؛ مانند : مزدبر و رنجبر .

(ور) ؛ مانند : مزدور و رنجور .

7 - گاهی صفت ترکیبی ، از اسم مفعول و اسم دیگری حاصل آید ؛ مانند : آسوده خیال و افسرده دل .

8 - گاهی از قید و یک صفت فاعلی و حذف نشانهٔ (نده) حاصل آید ؛ مانند : گردن فراز ، دیرجوش ، کامجوی و پیشگوی ، که در اصل :

گردن فرازنده ، دیرجوشنده ، کامجوینده و پیشگوینده بوده اند .
 9 - گاهی از دو اسم [پیهم پدید آید] ؛ مانند : گره گره ، مشت مشت و
 لخت لخت .

10 - گاهی از اسمی با اسم مفعول [ساخته شود] ؛ مانند : حافظ دلسوخته
 و راز سربسته .

11 - گاهی از دو صفت مکرر [حاصل آید] ؛ مانند: نرم نرم و پاره پاره . «¹»
طرز استعمال صفت

صفت پیش از موصوف و بعد ازان نیز میاید، [که قواعد نوشتار آن
 به ترتیب ذیل است :]
صفت پیش از موصوف

میان موصوف و صفت ، کسره یی وجود ندارد ؛ مانند : نیکمرد ،
 خوشبوی ، نیلگون پرده .

صفت با موصوف [در جمع و افراد] مطابقت نمیکند ، و موصوف در
 هر حال که است ، صفت را مفرد آورند ؛ مانند : مردان نیک ، نیکمردان و
 شبهای تار .

«¹» دستور زبان فارسی ، تألیف برناک ، ص ص 17 - 18

هرگاه موصوفی دارای چند صفت باشد ، میتوان آن را به یکی از سه طریق ذیل استعمال نمود :

1 - صفات را بعد از موصوف به شکل اضافه آورند ؛ مانند :

خداوند بخشنده دستگیر کریم خطا بخش و پوزش پذیر
(سعدی)

2 - آن که صفات را به هم عطف نمایند ؛ مانند :

یکی پهلوانیست گرد و دلیر به تن ژنده پیل و به دل نره شیر
(فردوسی)

3 - بعضی صفات را پیش از موصوف و برخی را پس ازان آورند ؛ مانند :

فرزند تو این تیره تن خامش خاکیست
پاکیزه خرد نیست نه این گوهر دریا
(؟)

هرگاه صفت و موصوف متعدد باشد ، میتوان به یکی از دو طریق ذیل آن را استعمال نمود :

1 - آن که هرصفتی با موصوف خود ذکرشود ؛ مانند :

به جان و سرشاه سوگند خورد به روزسپید و شب لاجورد
(فردوسی)

2 - موصوفها مقدم و صفات پس ازان باشد ؛ مانند : خانه و باغ خوب و زیبا برای پرورش تن ضروریست ، که (خانه) و (باغ) موصوف ، و (خوب) و (زیبا) صفتهای آن دو است ؛ هردو صفت ممکن است به هردو موصوف راجع شود ، و یا آن که هرصفتی به یکی از موصوفها تعلق گیرد ؛ مانند :

دریای سخنها سخن خوب خدايست پرگوهر و پرلؤلؤ و ارزنده و زیبا
(ناصر خسرو)
(ارزنده) و (زیبا) میتواند صفت برای هریک از (گوهر) و (لؤلؤ) باشد ، و یا (ارزنده) صفت (گوهر) و (زیبا) صفت (لؤلؤ) باشد .

ممکن است یک صفت دارای دو موصوف باشد ؛ مانند :

گاوان و خران باربردار به زادمیان مردم آزار

(سعدی)

که (باربردار) صفت (گاو + ان) و (خر + ان) است .

هرگاه بخواهند موصوف را اضافه کنند ، صفت را میاورند و پس ازان عمل اضافه را انجام میدهند ؛ مانند : تیغ تیزدهر ، کوشش چند ساله او ؛ ولی در بعضی مواقع اضافه را بر وصف مقدم داشته اند ؛ مانند :

پسران وزیر ناقص عقل به گدایی به روستا رفتند

(سعدی)

که (ناقص عقل) صفت (پسران) است ، و پس از اضافه آمده است .
هرگاه مقصود ، تعداد شمردن اوصاف باشد ، آنها را به هم عطف
نمیکنند ؛ چنانکه درین عبارت : « دستورگفت : شنیدم که وقتی ، مردی بود
جوانمرد پیشه ، مهمان پذیر ، عنانگیر ، کیسه پرداز ، غریب نواز »
هرگاه صفات منادی باشند ، غالباً آنها را به هم عطف نمیکنند ؛ مانند :

دریغا گوا شیردل رستما	فروزنده تخمه نیرما
گوا شیرگیرا، یلا، مهترا	دلاورجهانگیر کند آورا

(فردوسی)

ضمیر (من) - از میانه ضمائر - موصوف و مضاف واقع میشود ؛ مانند :
هردمش با من دلسوخته لطفی دگراست

این گدا بین که چه شایسته انعام افتاد

(حافظ)¹

صفت بعد از موصوف

صفت و موصوف به شکل اضافه استعمال میشود ، و برحرف آخر موصوف
کسره اضافه افزایند ؛ مانند : [زبان سرخ سرسبز میدهد برباد .

و یا درین بیتها :

موی سپید را فلکم رایگان نداد
این رشته را به نقد جوانی خریده ام
(؟)



احساس غریبی مکن اینجا که رسیدی

این کلبه ناچیز تعلق به تو دارد
(؟)

در ادبیات معاصر دری ، بیشتر صفت توصیفی بعد از اسم میاید ؛ مانند
: مرد زورمند ، پسر مهربان ، گدای کور و . . . ؛ اما در ادبیات قدیم دری - به
ویژه در شعر - صفت توصیفی ، در موارد زیاد مقدم بر موصوف قرار می گرفته ،
و درین حال کسره اضافه وجود نداشته ؛ مانند : فردوسی بزرگمردی بود و
نیکو سخنی گفتی .

همچنان باید به خاطر داشت ، که صفت عددی نیز در ادبیات امروزی
دری پس از اسم قرار میگیرد ؛ مانند : دکان ما در کوچه هفتم است .
و یا : ترانه دوم راجع به مادر بود .

در نظم و نثر کهن دری ، گاهی عدد ترتیبی را پیش از اسم مینوشته
اند ؛ مانند : سوم روز آهنگ پیکار بود . [

صفت ترتیبی که با پسوند (ین) به کار میرود ، گاهی پیش از اسم و گاهی پس از آن قرار میگیرد ؛ مانند :

دفعتر چهارمین	چهارمین دفعتر «1»
کتاب هشتمین	هشتمین کتاب

پیوستن یای نکره به صفت و موصوف

یای نکره مخصوص موصوف است ، و از قدیم نیز چنین بوده است ؛ مانند : « درویشی مجرد به گوشه یی نشسته بود / گلستان » ؛ ولی در نوشته های امروزی اغلب پسوند صفت قرار میگیرد ؛ مانند : زن جوانی را دیدم .
ازین دوشیوه ، آنجا که (ی) به موصوف میپیوندد ، درستتر است ؛ زیرا اگر یای نکره را به صفت پیوند دهیم ، اغلب دچار اشتباه میشویم ؛ مانند : دختر بزرگی را دیدم . درین مثال معلوم نیست ، که دختری مسن را دیده ایم ، یا دختر مرد بزرگی را .

نتیجه آن که برای دوری از اشتباه ، بهتر است یای نکره را در آخر موصوف علاوه نماییم . «2»

«1» دستور زبان فارسی ، تألیف خاتلری .

«2» دستور پارسی ، تألیف ر. ذوالنور ، ص 44



Vt

تعریف فعل

فعل یا کنش، در لغت به معنای کار کردن است، و در اصطلاح بر انجام کاری در یکی از سه زمان (گذشته، حال، و آینده) دلالت میکند ؛ مانند :
اناهیتا سفر کرد، پرویز سفر میکند ، مژگان به سفر خواهد رفت .
هر فعل دارای سه شخص است : 1- متکلم 2- مخاطب 3- غایب ، که یا مفرد اند و یا جمع ؛ مانند :

مفرد	جمع
1- مفرد متکلم - رفتم	1- جمع متکلم - رفتیم
2- مفرد مخاطب - رفتی	2- جمع مخاطب - رفتید
3- مفرد غایب - رفت	3- جمع غایب - رفتند

انواع افعال : در زبان دری ، فعل انواعی دارد به شرح زیر :

فعل معلوم

عبارت از فعلی است، که فاعل آن معلوم باشد؛ مانند: بهرام کتاب را آورد،
که (بهرام) فاعل و معلوم است.

فعل مجهول

فعلى است، كه فاعل آن مجهول - و نامعلوم - باشد ؛ مانند : كتاب آورده شد، كه معلوم نيست توسط چه كسى آورده شده است.

فعل لازمى

آن است ، كه به مفعول احتياج ندارد ؛ مانند : پروين آمد ، باران باريد ، كه (پروين و باران) فاعل هستند (آمد و باريد) فعل .

فعل متعدى

آن است، كه علاوه بر فاعل، به مفعول نيز احتياج دارد ؛ مانند : پروين كتاب را آورد ، كه (پروين) فاعل، (كتاب) مفعول بيواسطه و (آورد) فعل متعدى است.

افعال معين

افعال معين يا كمكى، آنهايى هستند، كه هم خود شان به تنهائى صرف شوند و هم به كمك آنها ساير افعال صرف ميشوند، مصادر آنها :
(خواستن) - خواسته بودم

(شد ن) - شده بود

(توانستن) - توانسته بود

(بایستن) - باید بروم

(شایستن) - شاید بیاید

میباشد.

فعل تام

آن است، که همه زمانهای آن صرف شود؛ مانند:

دید - (ماضی مطلق)

دیده ام - (ماضی نقلی)

دیده بودم - (ماضی بعید)

دیده شد - (ماضی مجهول)

میدیدم - (ماضی استمراری)

ببین - (فعل امر)

میبینم - (مضارع « حال »)

خواهم دید - (مستقبل « آینده »)

فعل ناقص

فعلی است، که فقط معدودی از زمانهای آن صرف گردد، و آن هم نه

تمام صیغه ها؛ بلکه یکی؛ مانند: از مصدر (بایستن) فقط (باید) و (میبایست)

صرف میشود، و از مصدر (شایستن) نیز (شاید) و (بشاییم) یعنی: شایسته باشیم - که البته اکنون مورد استعمال ندارد - صرف شده است.

فعل با قاعده

فعل با قاعده - یا قیاسی - آن است ، که هنگام تصریف تغییراتی پیدا میکند ؛ اما این تغییرات بر طبق قاعده و دستوریست ؛ مانند :

(سوختن) - میسوزم و بسوز
(افروختن) - میافروزم و افروز
(انداختن) - میاندازم و انداز

فعل بیقاعده

فعل بیقاعده - یا سماعی - فعلی است ، که بر خلاف فعل با قاعده، تغییرات آن طبق قاعده و دستوری حاصل نمی شود ؛ مانند :

(گسستن) - میگسلم ، بگسل
(نشستن) - مینشینم ، بنشین
(گفتن) - میگویم ، بگو
(خفتن) - میخوابم ، بخواب

ملاحظه میشود، که در سه فعل (سوختن ، افروختن ، انداختن) - که به (ختن) ختم میشوند - تغییرات طبق قاعده یی بوده و {خ} تبدیل به { ز } میشود ؛ ولی در افعال (گسستن) و (نشستن) - که هر دو به (ستن) ختم میشوند - تغییرات طبق قاعده و دستوری نیست، زمانی { ل } بگسل و زمانی { ن } بنشین به نظر میاید.

فعل امر

امر در لغت معانی مختلف دارد، از جمله (طلب و خواستن) است، و در اصطلاح، فعل امر فعلی است که طلب کاری را میرساند، یعنی هرگاه از کسی انجام عملی را بخواهیم ، فعلی که استعمال میکنیم فعل امر است ؛ مانند :

برو بزن بنشین بخور

در زبان دری ، صیغه های که برای فعل امر در نظر میگیرند ، معمولا سه است :

بزن بزنی بزنند

یعنی : آنچه در محاورات استعمال میشود ، این سه صیغه است ؛ اما اصولا صیغه های امر شش است :

بزنم بزن بزند بزنیم بزنید بزنند

نکته

1- گاهی حرف {ب} را از اول فعل امر حذف میکنند ؛ مانند : (گو) و (کوش) درین بیت :

هر که فریاد رس روز مصیبت خواهد

گو در ایام سلامت به جوانمردی کوش

(؟)

2- گاهی به جای حرف { ب } ، لفظ (می) بر سر فعل امر قرار میگیرد ؛ مانند (میکوش) درین بیت :

میکوش به هر ورق که خوانی تا معنی آن تمام دانی
(؟)

فعل نهی

چون عده یی آن را به امر تعبیر کرده اند، بی مناسبت ندانستیم ، که درینجا به توضیح آن بپردازیم.

نهی در لغت به معنای باز داشتن کسی از کاری است ، و در اصطلاح دستور زبان ، فعل نهی به فعلی گفته میشود ، که به موجب آن کسی را از کاری منع نماییم؛ مانند : مزن ، مخور و

برای ساختن فعل نهی، کافیسست که { ب } فعل امر را تبدیل { م } کنیم . البته امروز به جای { م } به غلط { ن } میگذارند ، که خلاف دستور

است ؛ مانند : نزن و نخور ؛ زیرا { ن } علامت نفی است نه علامت نهی ؛
مانند : نمی زنم و نمی خورد، که فعل درین مثالها نفی است. در دو بیت زیر
کلمات (مزن) و (مرنجان) فعل نهی است :

مزن بر سری تا توان دست زور که روزی بیایش در افتی چو مور
(؟)

* * *

مرنجان دلم را که این مرغ وحشی ز بامی که برخاست مشکل نشیند
(؟)

فعل ماضی

فعلی را ماضی میگویند، که بر انجام عملی یا وقوع حالتی در زمان
گذشته دلالت کند؛ مانند : رفت ، گفت و خورد.

انواع فعل ماضی

فعل ماضی چهار نوع است، که ذیلا شرح میگردد :

(1) ماضی مطلق

ماضی مطلق یا ساده، که بر انجام کاری در زمان گذشته نا معین و
نامحدود دلالت مینماید؛ مانند : خوردم و گفتم، که معلوم نیست عمل خوردن

وگفتن در زمان گذشته دور اتفاق افتاده یاد گذشته نزدیک.

شش صیغه فعل ماضی مطلق ازینقرار است :

از مصدر خوردن

مفرد	جمع
متکلم - خوردم	خوردیم
مخاطب - خوردی	خوردید
غایب - خورد	خوردند

(2) ماضی نقلی یا قریب

چنانچه از نامش پیداست، انجام عملی را که در گذشته نزدیک انجام شده

بیان میدارد؛ مانند: خورده ام ، [خوانده ام و دیده یی.]

برای ساختن ماضی قریب، باید اسم مفعول مصدر مورد نظر را بگیریم و به

آخر آن ضمایر (ام - یی - است - یم - ید - اند) را اضافه کنیم؛ مانند :

از مصدر خوردن

مفرد	جمع
متکلم - خورده ام	خورده یم

مخاطب - خورده یی

خورده یید

غیب - خورده است

خورده اند

(3) ماضی استمراری

که بر انجام عملی در زمان گذشته، به نحو استمرار، یعنی دوام و همیشگی دلالت میکند؛ مانند: میخوردم، میگفتم و معمولاً وقتی به کار میرود، که عمل خوردن و گفتن، یک بار یا دو بار نبوده؛ بلکه چندین بار و به کرات انجام پذیرفته باشد.

برای ساختن ماضی استمراری، کافایت که ماضی مطلق مصدر مورد نظر را بگیریم و به اول آن لفظ (می) یا (همی) درآوریم؛ مانند:

از مصدر دیدن

جمع

مفرد

میدیدیم

متکلم - میدیدم

میدیدید

مخاطب - میدیدی

میدیدند

غایب - میدید

امروز لفظ (همی) مورد استعمال ندارد؛ ولی در قدیم - به خصوص در

اشعار - لفظ (همی) [مورد استعمال زیادی داشته است].

گاهی به آخر فعل ماضی مطلق (ی) درآورند، که درین صورت آن را ماضی استمراری ناقص گویند ؛ مانند :

[اگر دانستمی که وضع بدین منوال بودی، هرگز نیامدمی.]

ماضی بعید

فعلی است، که انجام عملی را در گذشته دور بیان میدارد؛ مانند : خورده بودم ، گفته بودی.

برای ساختن ماضی بعید، اسم مفعول مصدر مورد نظر را نوشته، و به آخر آن ماضی مطلق مصدر (بودن) را اضافه میکنیم ؛ مانند :

از مصدر رفتن

جمع

رفته بودیم

رفته بودید

رفته بودند

مفرد

متکلم - رفته بودم

مخاطب - رفته بودی

غایب - رفته بود

فعل مضارع یا حال

فعل مضارع آن است ، که بر انجام کاری در زمان حال یا آینده نزدیک دلالت میکند؛ مانند: میخورم و مینویسم که ممکن است عمل خوردن و نوشتن

فی الحال و در همان زمان گفتن انجام گیرد، یا در زمان آینده ، که البته با زمان حال فاصله زیاد ندارد.

انواع مضارع

در زبان دری، فعل مضارع دو نوع است :

(1) مضارع التزامی

که وقوع عملی را با شک و تردید بیان میکند، و معمولاً پیش ازان الفاظ (شاید) و (ممکنست) قرار میگیرد؛ مانند : شاید بخورم ، ممکنست بخوانند.

(2) مضارع اخباری

که انجام کاری را در زمان آینده – به نحو اخبار- بیان میدارد. به عبارت دیگر، از کاری که در آینده به طور قطعی و حتمی انجام میپذیرد خبر میدهد ؛
مانند :

از مصدر نشستن

مفرد	جمع
متکلم - مینشینم	مینشینیم
مخاطب - مینشینی	مینشینید
غایب _ مینشینید	مینشینند

فعل مستقبل

آن است، که بر انجام عملی در آینده دور دلالت کند؛ مانند : خواهم خورد ، [خواهی رفت ، خواهد دید .]
 برای ساختن فعل مستقبل، باید فعل مضارع از مصدر (خواستن) را با حذف (می) بنویسیم، و شخص سوم ماضی مطلق مصدر مورد نظر را بعد از آن قرار دهیم؛ مانند :

از مصدر دیدن

مفرد	جمع
متکلم - خواهم دید	خواهیم دید
مخاطب - خواهی دید	خواهید دید
غایب - خواهد دید	خواهند دید

وجوه افعال

وجه یعنی شکل و صورت، و وجوه یعنی صور و اشکال ، و در اصطلاح دستوری حالات و اشکال مختلف فعلها را (وجوه افعال) نامند. این حالات شش گونه است :

(1) وجه شرطی

و آن شکلی از فعل است ، که انجام عمل را به صورت مشروط بیان میدارد؛ مانند:

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

(حافظ)

که درینجا بخشیدن سمرقند و بخارا ، مشروط به اینست ، که محبوب دل شاعر را به دست آورد . قسمت اول (مصرع اول) را شرط ، و قسمت دوم (مصراع دوم) را جزای شرط نامند.

(2) وجه مصدری

آن است، که فعل به صورت مصدر بیان گردد ؛ مانند :

شمع را باید از این خانه برون بردن و کشتن

تا که همسایه نداند که تو در خانه مایی

(شهریار)

که دریت فوق ، (برون بردن و کشتن) وجه مصدریست . و یا (چه توان کرد) - که مصدر مرخم است - درین عبارت : « چه توان کرد، مرا روزی نبود و ماه را همچنان روزی (یک روز) مانده بود. / سعدی »

(3) وجه وصفی

و آن بدین معنی است، که فعل به صورت اسم مفعول بیان گردد؛ مانند :

بهرام به خانه آمده ، فرخنده به سینما رفت. که (آمده) وجه وصفیست.

نکته

در موردی که وجه وصفی استعمال میشود، دیگر استعمال حرف (واو) به هیچ وجه جایز نیست؛ مانند: بهرام به خانه آمده و فرخنده به سینما رفت، که این جمله کاملاً غلط است. باید جمله را با حذف (واو) گفت و نوشت.

(4) وجه اخباری

و آن شکلی از فعل است، که انجام عمل حتمی را بیان میدارد؛ مانند: پرویز می آید، بهرام کتاب خواند، که (می آید) و (خواند) وجه اخباریست.

(5) وجه التزامی

که انجام عملی را به طریق شک و تردید بیان میکند، و معمولاً با کلماتی از قبیل (شاید) و (ممکنست) همراه است؛ مانند: شاید پرویز بیاید، ممکنست آمده باشد، که (بیاید) و (آمده باشد) را وجه التزامی مینامند.

(6) وجه امری

و آن صورتی از فعل است، که آمر، انجام عملی را به مأمور دستور میدهد، و گاهی نیز برای بیان تقاضا به کار میرود؛ مانند:

[برو ای ترک که ترک تو ستمگر کردم]

حیف آن عمر که در پای تو من سر کردم

(؟)

که درین بیت به (رفتن) امر شده است ؛ اما کلمه (باز آی) در بیت زیر، در بیان تقاضاست .

باز آی که باز آید عمر شده حافظ

هرچند که ناید باز تیری که بشد از شست

(حافظ)

که (باز آی) فعل امر است ؛ منتهی آمدن را از محبوب تقاضا میکند، نه امر . به هر حال، اعم ازین که در بیان دستور ، یا تقاضا و حتی التماس به کار رود ، فعل را امر گویند.

مطابقت فعل با فاعل

هر گاه فاعل ذیروح (جاندار) باشد ، از حیث جمع یا مفرد بودن ، با فعل

مطابقت میکند، [یعنی: اگر فاعل مفرد باشد، فعل هم مفرد، و اگر فاعل جمع

باشد فعل هم به صورت جمع می آید] ؛ مانند :

مفرد - پروین سرود خواند پرنده پرید

جمع - پروین و پریچهر سرود خواندند پرندگان پریدند
اما اگر فاعل ذیروح نباشد، یا از اسمای جمع باشد، مطابقت وعدم مطابقت
هر دو جایز است؛ مانند :

مفرد - [رمه رفت] برگها افتاد

جمع - [رمه رفتند] برگها افتادند

چنانچه ملاحظه میشود، ذوق سلیم (برگها افتاد یا برگها ریخت) و (رمه
رفت) را بهتر از (برگها افتادند یا برگها ریختند) و (رمه رفتند) میداند . «¹»

«¹» دستور زبان فارسی ، تألیف واحدی .

قسم الف

قید

قید کلمه یی است ، که فعل یا صفت یا قیدی را به مکان ، زمان ، حالت و یا مقدار مقید سازد، و از ارکان اصلی جمله به شمار میرود ؛ مانند : پرویز هرگز بیکار نمی نشیند. خسرو پیوسته کار میکند. در دوجمله مذکور ، کلمات (هرگز) و (پیوسته) قید میباشند. و یا مانند (سخت) در بیت ذیل، که (زار) را مقید ساخته است :

دید صوفی خصم خود را سخت زار گفت اگر مشتش زخم من خصموار
(مولانا)

ممکن است یک جمله دارای چندین نوع از قیود باشد ؛ مانند : من امروز آنجا خوب کار کردم ، که کلمه (امروز) قید زمان ، (آنجا) قید مکان و (خوب) قید وصف و کیفیت است.

ممکن است قیدی بر سر قید دیگر افزوده شود ؛ مانند : محمد بسیار دیر به خانه بازگشت . « 1 »

قیود از لحاظ کلی به دو دسته تقسیم میشوند :

(1) قیود مختص

یعنی قیودی که همیشه قید هستند ، و فقط درین معنی به کار میروند ؛
مانند :

(هرگز) ؛ مانند : هرگز نمی رود ، هرگز نمی خورد ، هرگز نخواهد شد.

(همیشه) ؛ مانند : همیشه پریشان بود ، همیشه درس میخواند .

(هیچ) ؛ مانند : از دنیا هیچ بهره یی نگرفت .

(هنوز) ؛ مانند : هنوز نرفته است ، هنوز نیامده.

(2) قیود مشترک

قیودی اند که گاهی قید و گاهی صفت اند ؛ مانند : (خوب) و (بد) ،

که در مثال اول صفت و در مثال دوم قید اند :

مثال اول : شاگرد خوب قابل احترام است. شاگرد بد پیوسته خجل است.

مثال دوم : ناطق، خوب سخن راند. ناطق ، بد سخن راند. «¹»

«¹» دستور زبان فارسی ، تألیف واحدی .

انواع قیود از نظر معنی

قیود - از نظر معنی - انواعی دارد ، به شرح زیر :

قیود زمان

[که زمان و وقت انجام یک عمل را میرساند] ؛ مانند : پیوسته ، همیشه ، گاهگاهی ، ناگاه ، ناگهان ، دیر ، زود ، همواره ، پار ، شب ، روز ، دیروز ، امروز ، فردا ، بامداد ، پگاه ، دردم ، اتفاقاً ، احياناً ، الساعه ، دایماً ، فوراً ، مادام ، سابقاً ، الآن . [و یا مانند کلمه (دوش) درین بیت :

دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند

گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند [

(حافظ)

قیود مکان

[که برای نشان دادن جا و مکان به کارگرفته میشوند] ؛ مانند : هرجا ، پایین ، بالا ، فرود ، روبرو ، پشت سر ، درون ، بیرون ، پس ، پیش ، چپ ، راست ، فوق ، تحت ، عقب ، اینجا . [و یا مانند کلمه (آنجا) درین بیت :

خوبان شهر را همه یکجا کنید جمع جایی که من نشسته ام آنجا بیاورید [

(؟)

قیود مقدار

[که مقدار و اندازه ازان فهمیده میشود] ؛ مانند : بسا ، زیاد ، بیش ، کم ، بسیار ، اندک ، خیلی ، هرچه کمتر ، فراوان ، سراپا ، لا اقل ، جمیعاً ، اکثر ، حد اکثر. ^{« 1 »} [و یا مانند کلمه (هرچه) درین بیت :
بعد ازین رحم مکن بر دل دیوانه ما

بفرست هرچه غمت هست به غمخانه ما
(؟)

قیود حالت

[که بیان کننده وضع و حالت باشند] ؛ مانند : گریان ، دوان دوان ، سوار ، پیاده ، خندان ، نالان ، مردانه ، ایستاده . ^{« 2 »} [و یا مانند کلمه (نشسته) درین بیت :
ساقی ماهروی من ازچه نشسته غافلی

باده بیار و می بده صبح یکی و شام دو
(؟)

^{« 1 »} دستورنو ، تألیف ناظمی ، ص ص 77 - 78

^{« 2 »} دستورپارسی ، تألیف ذوالنور ، ص 114

قیود تأکید و ایجاب

مانند : البته ، بلی ، آری ، بیگزاف ، لابد ، ناچار، بی گفتگو ، بی چون و چرا ، بی ساخته ، همانا ، به راستی ، الحق ، قطعاً ، یقیناً ، مسلماً . «¹» [و یا مانند کلمه (لاجرم) درین بیت :

لاجرم درجریده اشعار به دو معنی تخلصم جامیست [(جامی)

قیود چگونگی یا وصف و کیفیت

که ماهیت و چگونگی عملی را میرساند؛ مانند: (کورکورانه) و (موبمو) درین دو جمله :

بیسواد جاده زندگی را کورکورانه طی میکند . آنچه گفتی ، موبمو به او گفتم . گاهی با افزودن (انه) به آخرصفت ، آن را قید وصف سازند ؛ مانند : احمد دلیرانه دفاع کرد ، رستم بیباکانه جنگید ، معلم خردمندانه نصیحت نمود ، پیر رندانه نظر کرد . «²» [و یا مانند کلمه (مستانه) درین بیت :

بهار آمد تبسم برلب جانانه میرقصد

دل بلبل زشوق روی گل مستانه میرقصد [

«¹» دستورنو ، تألیف ناظمی ، ص 79

«²» دستور زبان فارسی ، تألیف واحدی

قیود استثنا

مانند : جز که ، مگر ، الا ، بغیر . «¹» [و یا مانند (جز) درین بیت :

آنکه جزدرس وفا هیچ نیاموخت منم

وآنکه عمری به رهت چشم به دردوخت منم]

(؟)

قیود نفی

مانند : هرگز ، نی نی ، به هیچ وجه ، خیر ، به هیچ رو ، نه . «²» [به

هیچ سان ، ابدأ ، مطلقاً . و یا مانند کلمه (اصلاً) درین مصراع :

عاشق دختر مردم شدن اصلاً چه ضرور ؟]

قیود ترتیب و عدد

قیودی که ترتیب و عدد وقوع فعل را بیان دارد ، آن را قیود عدد و ترتیب

گویند ؛ مانند : نخست ، دوم ، سوم ، دو دیگر ، سه دیگر ، یکدفعه ، دودفعه ،

گروه گروه ، سرانجام «³» [و یا مانند کلمات (دانه دانه) و (خوشه خوشه)

درین بیت :

«¹» دستورنو ، تألیف ناظمی ، ص 79

«²» دستورپارسی ، تألیف ذوالنور ، ص 114

«³» فنون ادبی ، کوهستانی ، ص 72

نیامدی که فلک خوشه خوشه پروین داد

کنون که دست سحردهانه دانه چید بیا [
 (؟)

قیود شک و تردید

مانند : گویا ، پنداری ، شاید ، گمانم ^{« 1 »} [مگر ، گوکه ، احتمالاً . و یا
مانند کلمه (گویا) درین بیت :
بر زبان آرند بسم الله بسم الله را گویا جن دیده یا ازجانور رم میکنند [
 (ایرج میرزا)

قیود پرسش یا استفهام

قیودی اند که علت واقع شدن حالتی ، یا انجام یافتن عملی را ازفاعل
جويا شوند ، که اینهايند: کی ، تاکی ، تاچند ، چرا ، چه مایه ، آیا ، مگر. ^{« 2 »}
 [و یا مانند :
چوب را آب فرومی نبرد علت چیست

شرمش آید ز فروبردن پرورده خویش [
 (؟)

^{« 1 »} دستورپارسی ، ذوالنور ، ص 114

^{« 2 »} فنون ادبی ، تألیف کوهستانی ، ص 73

این دسته از قیود ... شش نوع اند :

- 1 - (زمانی) ؛ مانند : کی ، چه وقت ، چه زمان . مثلاً : خسرو کی آمد ؟
بهرام چه وقت رفت ؟ نادرشاه در چه زمانی بود ؟
- 2 - (مکانی) ؛ مانند : ... شاپور کجا رفت ؟ مکتب شما در کجاست ؟
کتاب را در چه جایی گذاشته یید ؟
- 3 - (عددی) ؛ مانند : ... قیمت این کتاب چند است ؟ سفر شما چند
روز طول کشید ؟ { [شما چند بار به خارج کشور سفر نموده یید ؟]
- 4 - (چگونگی) ؛ مانند : ... احوال شما چطور است ؟ شما این راه دور را
چگونه پیاده میروید ؟
- 5 - (علت و دلیل) ؛ مانند : [شما چرا به کابل میروید ؟] ، به چه علت
شما درس نمی خوانید ؟ شما به چه کار مشغول هستید ؟
- 6 - (مقدار) ؛ مانند : شما چقدر نان میخورید ؟ در کارتتان چقدر پیش رفته
ییید ؟

قیود سوگند

مانند : به خدا ، به جان ، برای خدا. «¹» [ترا به خدا ، و یا درین بیت :

به چشمانت قسم تازنده هستم ترامن دوست دارم میپرستم [
 (؟)

قیود تکرار

مانند : دگر بار، دودِیگر ، سه دیگر. «¹» [ویا مانند کلمه (دیگر) درین
 بیت :

دیگر نه نامه یی نه پیامی نه تحفه یی

ما را خدا نکرده فراموش میکنی [
 (؟)

قیود تصدیق

مانند : هرآینه ، به تحقیق ، به درستی . «²» مانند : « هرآینه آنکس
 که زشتی کار بشناسد، اگرخویشان دران افگند ، نشانه تیرملاست شود. / کلیه
 و دمنه» ویا : « به تحقیق درین نشانی است برای هر بنده رجوع کننده .» «³»

«¹» دستور زبان فارسی ، برناک ، ص 69

«²» دستورپارسی ، ذوالنور ، 114

«³» تفسیر کابل ، ج 22 ، س سبا ، آ . 9

ویا : « به درستی که توهم مردنی هستی و ایشان هم مردنی هستند. »^{« 1 »}
 [این گونه قیود ، جز در ترجمه قرآنکریم ، پاره یی از کتب مذهبی و
 در برخی از آثار قدما ، در ادبیات امروز مورد استعمال ندارد .]
قیود تمنا

مانند : کاشکی ، کاش ، بوکه ، آیا بود ، ای کاش . [ویا درین بیت :
 بود آیا که در میکده ها بگشایند گره از کار فرو بسته ما بگشایند]
 (حافظ)

قیود مقایسه و تشبیه

مانند : چنان ، به همان اندازه ، گویا ، گویی. «²» [و یا مانند کلمه
 (چنین) درین بیت :

شبنم وصال گل طلبید آب شد ز شرم

از هر که هر چه میطلبی اینچنین طلب [

(؟)

« 1 » تفسیر کابل ، ج 22 ، س . الزمر ، آ. 30

« 2 » دستورنو ، تألیف ناظمی ، ص 79

قیود تدریج

مانند : کم کم ، اندک اندک [قطره قطره . ویا مانند (آهسته آهسته)
درین بیت :

به ساغر نقل کرد از خم شراب آهسته آهسته

برآمد از پس کوه آفتاب آهسته آهسته [

(؟)

قیود شرط

مانند : چنانچه ... «¹» ، [چونکه ، چون و یا مانند (اگر) درین بیت :

اگردنیا طلب داری بیا از راستی بگذر

به جزانگشت کج از کوزه روغن برنمی آید

(بیدل)

غیر از قیودی که برشمردیم ، قیود دیگری نیز موجود است ، که یاد

آوری از همه آنها سخن را به درازا میکشاند. [

اقسام قید از نظر ترکیب

قیود از نظر ترکیب دو نوع اند : 1 - بسیط 2 - مرکب

«¹» دستورفارسی ، تألیف برناک ، ص 69

(1) قیود بسیط

آن است که فقط از یک کلمه ساخته شده باشد ؛ مانند : دیروز ، امروز ، فردا ، هرگز. [ویا درین بیت :

شب شمع یک طرف رخ جانانه یک طرف

من یک طرف در آتش و پروانه یک طرف]

(؟)

(2) قیود مرکب

قیودی اند که از اسم و صفت ، اسم و پسوند و امثال آن درست شوند ؛

مانند : اشکریزان . [ویا مانند (دامنکشان) درین بیت :

در باغ میخرامید آن سرو نو رسیده

دامنکشان همیرفت گلها را چیده چیده]

(؟)

کلمه های مختوم به پسوند (وار) ، قیود چگونگی و حالت اند ؛ مانند :

شهیدوار به خون اندرون گرفته مقام

غریبوار به خاک اندرون گرفته وطن

(سعید هروی)

اغلب شعرا و نویسندگان، کلمه های مختوم به پسوند (آنه) را برای قید
چگونگی و حالت آورده اند ؛ مانند :
چو خانه بماند و برفتند ایشان
نخواهی تو ماندن همی جاودانه «¹»
(ناصر خسرو)

«¹» دستورپارسی ؛ تالیف ذوالنور، ص ص 114 – 115

قبر | شش f

شبه جمله

تعریف شبه جمله

شبه جمله کلمه یی است ، که دال بر معنای جمله باشد . یا به عبارت ساده تر ، شبه جمله کلمه یی است که به تنهایی خود مفید معنای یک جمله باشد ؛ مانند : خوشا - درمورد آرزو - یعنی (ای خوش باشد) ، که درین بیت میتوانیم مورد استعمال آن را دریابیم :

خوشا وقت صبح (؟) خوشا می خوردنا

روی نشسته هنوز دست به می بردنا
(منوچهری)

اقسام شبه جمله

[شبه جمله دونوع است : 1 - شبه جمله هایی که خاص زبان دری است 2 - شبه جمله هایی دخیل ، (که از زبان عربی داخل زبان ما شده است .)]

(1) شبه جمله های خاص زبان دری

مانند :

فری = (آفرین باشد بر)

فری روی تابانت چون روی دوست

زهی قد یارانت چون عمر اختر

(منوچهری)

فریش = (بارک الله - برکت دهد خدا)

فریش آن منظر میمون و آن فرخنده تر مخبر

که منظرها ازو خوارند و در عارند مخبرها

(منوچهری)

زه = (آفرین برتوباد)

قضا گفت گیر و قدر گفت ده فلک گفت احسن ملک گفت زه

(؟)

زهازه = (تحسین میکنم تحسین) (آفرین باد آفرین)

به = (بسیار خوب است)

به به = (بسیار بسیار خوب است)

شاباش = (شادباش) (تو شاد باش)

دریغا = (افسوس میخورم)

زینهار = (دوری کن)

هشدار ، هوشدار = (آگاه باش)

هان = (آگاه باش)

آری = (تصدیق میکنم)

(2) شبه جمله های دخیل

مانند :

بارک الله = (خدا برکت دهد) (خدا مبارک کند)

ماشاءالله = (آنچه را که خدا خواهد)

أَحْسَنْتَ = (خوب کردی)

حَبَّذَا = (ای خوش باشد)

مرحبا = (خوش آمدی) «¹»

قمر | همفف

]Xh

تعریف حروف

حروف کلماتی اند، که به تنهایی فاقد معنی هستند، و وقتی دارای معنی میشوند که با جمله یی همراه باشند ؛ مانند: از، بر، در، که اگر هزار مرتبه به تنهایی بیان گردند، معنایی را نمی رسانند؛ اما در مثالهای زیر همین حروف دارای معنی هستند ؛ مانند : پروین ازخانه به مکتب رفت ؛ که (از) ابتدای عمل رفتن ، و (به) انتهای آن را میرساند] ویا درین بیت :

علاج زخم دل از گریه کی ممکن بود « بیدل »

به شبنم بخیه نتوان کرد چاک دامن گل را [
(بیدل)

انواع حروف

در زبان دری ، حروف انواعی دارد به شرح زیر :

حروف اضافه

که در وسط دو کلمه واقع میشود، و میان آنها نسبتی را برقرار میکند ؛
مانند : احمد به معلم سلام کرد . بهرام از مکتب بیرون رفت .

معروفترین حروف اضافه عبارتند از : به ، با ، بر ، از ، در ، تا [که درین ابیات به کار رفته اند :

(ب) و (بر) ؛ مانند :

برین رواق زبرجد نوشته اند به زر که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند
(حافظ)

(از) و (تا) ؛ مانند :

تاکی به تمنای وصال تو یگانه اشکم بود از هر مژه چون سیل روانه
(؟)

(با) ؛ مانند :

با سیه دل چه سود گفتن وعظ نرود میخ آهنین در سنگ
(؟)

(در) ؛ مانند :

در عهد تو ای نگار دلبنده بس عهد که بشکنند و پیوند [حروف ربط]
(؟)

حروفی اند که دو کلمه و گاه دو جمله را به هم مربوط میسازند ؛ [مانند :
احمد چون به صنف رسید ، ساعت درسی تمام شده بود . و یا درین بیت :
هرآنکس که شهنامه خوانی کند اگر زن بود پهلوانی کند]
(فردوسی)

انواع حروف ربط

حروف ربط دو نوع است : 1 - بسیط 2 - مرکب

(1) حروف ربط بسیط

(که) ؛ مانند :

تو آنی که ازیک مگس رنجه یی که امروز سالار و سرپنجه یی
(؟)

(تا) ؛ مانند :

ابر و باد و مه و خورشید و فلک درکارند
تا توانی به کف آری و به غفلت نخوری
(؟)

[(چون) ؛ مانند :

(چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار
پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار)]

(2) حروف ربط مرکب

(چنانکه) ؛ مانند :

[سواد نوخط حسنت بیاض دل پرکرد
چنانکه نیست مکانی برای نقش امل]
(یوسفی)

(چندانکه) ؛ مانند :

نه چندان بخورکز دهانت برآید نه چندانکه ازضعف جانت برآید
(؟)

(همچون) ؛ مانند :

همچون سرود حافظ عیسی دم جذاب و روحپرور و زیبایند
حروف عطف (حافظ)

که میان دوکلمه و یا دوجمله واقع شده ، و آنها را دریک حکم و معنی قرار
میدهد. همچنان آنها را دریک حکم و معنی شرکت میدهد.
حروف عطف معروف عبارتند از :

(و) ؛ مانند :

[اختلاف خلق « بیدل » در لباس افتاده است

ورنه یک رنگ است خون در پیکرطاووس و زاغ]
(پس) ؛ مانند :

[گر همچو نخل بیشمری قدعلم کنیم پس ارمغان خوشه بذر شباب چیست]
(فرخاری)

(سپس) ؛ مانند :

[نخست شانه معنی به زلف شعرکشم سپس درآیینۀ عشق برتو بنمایم]
(یوسفی)

(هم)؛ مانند :

[ای زاهدان به باده پرستان چرا بدید

ماهم غنیمتیم ، شما هم غنیمتید]

(لیکن)؛ مانند :

(؟)

[من آن ملای رومی ام ، که از نطقم شکر ریزد

و لیکن درسخن گفتن، غلام شیخ عطارم]

(ولی)؛ مانند :

(مولانا)⁽¹⁾

ماهم ز ره رسید ولی نارسیده رفت حرفی نگفته و سخنی ناشنیده رفت]

(مگر)؛ مانند :

(؟)

[مگر به سرمه اثر کرد ضعف طالع من که بی عصا نتواند به چشم یار رسید]

(اما)؛ مانند :

(صائب)

[با عشوه یی دوصد دل مردم ببرد و رفت

اما نگفت این همه دل را چه میکند]

(؟)

(1) دستور زبان فارسی ، تألیف واحدی .

حروف نشانه

حروفی اند که نشانهٔ مقام کلمه در جمله باشند . کلمهٔ (را) در جملهٔ (احمد را دیدم) نشانهٔ آنست که کلمهٔ (احمد) درین جمله در مقام مفعول قرار دارد . کلمهٔ (ای) در عبارت (ای دوست !) ، نشانهٔ آنست که کلمهٔ (دوست) منادی واقع شده ؛ یعنی او را فرا میخوانند و یا به اصطلاح امروز (صدا میزنند ، یا صدا میکنند) .

همچنین است الفی، که برای ندا به آخر کلمه افزوده میشود ؛ مانند :

[شاها ، دلا ، خدایا . و یا مانند کلمهٔ (دلبرا) درین بیت :

دلبرا یک بوسه دادی اینقدر نازت زچیزت

گرپشیمانی ، بیا تا باز درجایش نهم]

(؟)

و کسره یی که نشانهٔ ارتباط اسم با متمم اسم (مضاف و مضاف الیه) است ، [یعنی کسرهٔ اضافه] .

هرگاه کلمه به یکی از مصوت‌های { آ = à } ، { او = u } و { ای = ei } ختم شده باشد ، (ی) تلفظ میشود ؛ مانند :

خدای جهان زانوی شتر ساقی کوثر

و نیز همین حرف ، ارتباط اسم را با صفت (صفت و موصوف) نشان میدهد ؛ مانند :

خانه - ی - احمد سبو - ی - تهی⁽¹⁾
حروف زاید

در آغاز و پایان افعال ، گاهی حروفی درآید که جزء اصلی فعل نیست :

1 - حرف (ب) را غالباً برای تأکید برسر افعال درآورند ؛ مانند : ببر ، بساز ، بنویسند ، بیامد . این حرف را غالباً در اول امر و مضارع التزامی به جهت زینت درآورند ، و در اول سایر افعال نیز گاهی درآورند ؛ مانند : برفت ، بگفت ، بخواهد رفت .

اگر بای زینت برسر افعالی درآید ، که اول آنها همزه مفتوح یا مضموم باشد ، [همزه] به (ی) بدل شود ؛ مانند :

افتاد - بیفتاد انداخت - بینداخت افروخت - بیفروخت
ولی همزه مکسور به حال خود باقی میماند ؛ مانند : ایستاد - بایستاد .

درین حکم ، (ن) نفی نیز قرار دارد ؛ مانند :

افتاد - نیفتاد انداخت - نینداخت ایستاد - نایستاد
هرگاه (ب) تأکید و (ن) نفی در یک کلمه جمع شوند ، (ب) را قبل از (ن) آورند ؛ مانند : بنماند .

⁽¹⁾ دستور زبان فارسی ، تألیف خانلری .

2 - (می) و (همی) را در اول فعل ، و [(ی)] را در آخر فعل ، جهت افادهٔ معنای استمرار افزایند ؛ مانند :

میگفت ، میخورد همیگفت ، همیخورد [بودمی ، کردمی]
گاهی یک یا چند کلمه بین علامت استمرار و فعل، فاصله میشده است ؛ مانند :

من ایدون شنیدم که جای مہی همی مردم ناسزا را دهی
(فردوسی)

گاهی (همی) پس از فعل میاید ؛ مانند :
اگر گنج داری و گر درد و رنج نمائی همی درسرای سپنج
(فردوسی)

3 - (ن) نفی : نونی بوده است مکسور، که دراصل (نی) بوده ، بعدها کسرۀ آن به فتحه بدل گردیده است ؛ مانند : نکرد ، نگفت ، نرفت . و یا مانند :
ازمصدر گفتن

مفرد	جمع	
متکلم	نگفت + م = نگفتم	نگفت + یم = نگفتیم
مخاطب	نگفت + ی = نگفتی	نگفت + ید = نگفتید
غایب	نگفت + - = نگفت	نگفت + ند = نگفتند

در اشعار گاهی در ماضی استمراری و مضارع ، (ن) نفی را پس از علامت استمرار آورند ؛ مانند : می نگویم . [و یا درین مصراع :
می نرسد به آسمان ناله دلخراش ما]

نون نفی چون به اول افعال دراید ، - هرگاه غرض نفی باشد - متصل نوشته شود ؛ مانند : نرفت ، نگفت ، نکرد ، نمیروود .
و هرگاه مقصود عطف باشد ، جدا نوشته شود ؛ مانند : نه میاید ، نه میروود ، نه میکند .

4 - (م) نهی ، که به اول دوم شخص [مخاطب] فعل امر دراید ؛ مانند :
مرو ، مگو ، مگویید ، مروید . و گاهی در آغاز سوم شخص [غایب] فعل امر - در موقع دعا - دراید ؛ مانند :

پس از مرگ جوانان گل مماناد پس از گل درچمن بلبل مخواناد
(؟)

5 - الف زاید ، که در آخر سوم شخص [غایب] ، مفرد ماضی (گفتن) دراید ؛ مانند : گفتا .

6 - الف دعا ؛ مانند : مبادا ، بادا و⁽¹⁾

⁽¹⁾ دستور زبان فارسی ، تألیف برناک ، صص 50 - 51

حروف موصولی

موصول حرفی است ، که قسمتی ازجمله را به قسمت دیگر پیوند دهد. [موصول دارای دوصیغه است، که شرح آن در صفحه (43) همین کتاب گذشت.]

حروف ندا

حروف ندا ، آنهایی اند که برای منادی کردن اسم به کارمیروند؛ مانند :
(ای) :

ای آن که غمگنی و سزاواری وندرنهان سرشک همی باری
(ایا) : (رودکی)

ایا نهاده به عزم درست و طالع سعد
به سوی قبهٔ اسلام روی حضرت و شاه
(یا) : (انوری)

[یارب این عادت چه میباشد که اهل ملک ما
گاه بیرون رفتن ازمجلس ز در رم میکنند]
(هی) : (ایرج میرزا)

گفت هی مستی چه خوردستی بگو
گفت ازان خوردم که هست اندر سَبو
(مولانا)

(الف) ، در آخر اسم یا صفتی که جانشین اسم باشد ؛ مانند :

[جانا ترا هنوز به این حسن و این جمال

نی وقت حج رسیده و نه روزه درخورست]

(مولانا عبید زاکانی)

اسمهای مختوم با (الف) ، قبل از (الف) ندا ، (ی) میگیرند ؛ مانند :

خدایا ، و

تبصره :

معمولاً قبل از (یا) و (ای) ، حرف استفتاح (الا) میاید ؛ مانند :

الا یا خیمگی خیمه فروهل که پیشاهنگ بیرون شد زمزل
(منوچهری)

حرف مفعولی

(را) نشانهٔ مفعول صریح (بیواسطه) است ؛ مانند : « یکی از حکما

پسر را نهی همیکرد از بسیار خوردن ، که سیری مردم را رنجور کند . گفت :

ای پسر! گرسنگی خلق را بکشد . / گلستان »

(را) وقتی در جمله به کار میرود ، که مفعول معین باشد ، درغیراین

صورت آن را به کار نبرند ؛ مانند : زن بیمار بچه یی زایید .

درین جمله چون (بچه) نکره است ، (به واسطه یای نکره) نشانه مفعول ظاهر نشده است .

(را) جز آنجا که علامت مفعول صریح است ، علامت اختصاص نیز هست ؛ مانند : « منت خدای را عزوجل ، که طاعتش موجب قربت است . / گلستان »
و یا درین بیت :

منت خدای را که زتیر خدایگان من بنده بیگانه نشدم کشته رایگان
(؟)⁽¹⁾

حروف شرط

[که جمله را به صورت مشروط بیان میدارد ، و دارای دوصیغه است :
(اگر) :

اگر شراب دهد پیر می فروش مرا

درین بهار نبینی دگر به هوش مرا
(؟)

گاهی الف (اگر) را نظریه ضرورت شعری حذف کنند ؛ مانند :

⁽¹⁾ دستور پارسی، تألیف ذوالنور ، صص 134 – 137

گر زلف پریشانست در دست صبا افتد

هرجا که دلی باشد در دام بلا افتد

(؟)

(چون) :

چون نی به نوا آمد با نالهٔ مستانه

رندی به طرب برخاست از گوشهٔ میخانه

(؟)

گاهی نون (چون) را نیز ، جهت ضرورت شعری - حذف نمایند؛

مانند :

گفته بودم چو بیایی غم دل باتوبگویم

چه بگویم غم از دل برود چون تو بیایی [

(؟)

قسم | هشتم

GM, GF, F

تعریف اصوات

اصوات کلماتی را گویند که درندا ، تعجب ، تحسین ، تأسف و غیره به کار میروند . بعضی از اصوات مبین صدای حیوان و یا چیز دیگریست
نمونه هایی به گونه مثال :

(ای)

ای آن که به اقبال تو در عالم نیست

گیرم که غمت نیست غم ما هم نیست
(سعدی)

(ایا) ؛ مانند :

ایا مرد دانشور روزگار بنوش از می صافی خوشگوار
(؟)

گاهی نیز با اضافه نمودن (الف) در آخر اسم ، آن را منادی میسازند ؛ پس
درین مورد (الف) حرف ندا خواهد بود ؛ مانند : شهریارا ، جهاندارا ، [و یا
مانند (الف) در کلمه (دلا) درین بیت :

زهشیاران عالم هر که را دیدم غمی دارد

دلا دیوانه شو ، دیوانگی هم عالمی دارد]

(آفرین) ؛ مانند :

دیدمت آن روز و گفتم آفرین ای خوشا آن کس که باتو شد قرین
(مرحبا) ؛ مانند :

[مرحبا سید مکی مدنی العربی

دل و جان باد فدایت چه عجب خوش لقبی]

(خنک) ؛ مانند :

خنک آن کس که گوی نیکی برد

(وه) ؛ مانند :

وه که از دیدنت چه ها برخاست آتش ازسینه های ما برخاست
(عجبا) ؛ مانند :

عشق و آزادگی و بندگی و علم و ادب

عجبا هیچ نیرزند که بی سیم و بزَر¹»

(شهریار)

«¹» دستور زبان فارسی ، تألیف واحدی .

[(حیف) ؛ مانند :

مرا شد عمر صرف این و آن حیف برفت این گوهر از کف رایگان حیف
(زنهار) ؛ مانند : (؟)

پند تو تبه گردد در فعل بد او زنهار که از بارخوی بد نرهانش
(هان) ؛ مانند : (ناصر خسرو)

پیران سخن به تجربه گویند ، گفته اند

هان ای پسر که پیر شوی پند گوش کن (افسوس) ؛ مانند :
(؟)

افسوس که کافیان این ملک بنشسته و فارغند ازین حال
(دردا) ؛ مانند : (ایرج میرزا)

آه و دردا که کنون برهمنان همه هند

جای سازند بتان را دگر از نو به « بهار » (دریغا) ؛ مانند :
(فرخی)

دریغا که از ساغر چشم او نصیب من خسته چیزی نشد
(وای) ؛ مانند : (یوسفی)

با دو ابرو قتل عالم کرده یی وای زان روزی که چار ابرو شوی
(؟)

(تفو)؛ مانند :

ز شیرشتر خوردن و سوسمار
عرب را به جایی کشیدست کار
که تخت کیان را کنند آرزو
تفو بر تو ای چرخ گردون تفو
(فردوسی)

چنانچه قبلاً تذکر رفت ، بعضی از اصوات مبین صدای حیوان یا چیز
دیگری است [؛ مانند :

شرشر = (صدای ریزش آبشار)

چک (چک چک) = (صدای فرو ریختن قطره آب از بلندی)

میومیو = (صدای گربه)

قدقد (قت قت) = (صدای مرغ)

طاق ، طاق طاق ، تق تق تق = (صدای پا بر روی سنگ ، یا کوبیدن چیزی بر
روی آهن یا سنگ)

تیک تاک = (صدای ساعت)

کوکو = (صدای مرغ شب)

ژغ ژغ = (صدای ساییدن دندانها بر روی هم)

عوعو = (صدای سگ)

قلقل = (صدای ریختن آب از کوزه دهان تنگ) «¹»

مقام اصوات در جمله

اصوات در جمله مقامی ندارند ؛ یعنی از اجزای جمله شمرده نمیشوند ، و میتوان هریک را به تنهایی جانشین جمله یی شمرد ؛ مانند :

(زنهار) ، یعنی : از تو امان میخواهم ، یا ترا ازین کار بر حذر میدارم .

(آفرین) ، یعنی : بر تو آفرین میکنم .

(آه) ، یعنی : یعنی رنج میبرم ، و یا ازین پیشامد سخن غمگینم .

(هان) ، یعنی : آگاه باش .

(خوشا) ، یعنی : چه خوش است . «¹»

تعریف ادات

[ادات الفاظی اند که نسبت میان دو جمله یا دو کلمه را بیان میکنند .

معروفترین ادات اینهايند :

(آری) ، برای ایجاب و تصدیق ؛ مانند :

شکست عهد من و گفت هر چه بود گذشت

به گریه گفتمش آری ولی چه زود گذشت

(؟)

(آسا) ، درتشبیه ؛ مانند :

پشه آسا برسرش کوبید دست بردلش رنگ ندامت نقش بست
(آه) ، در افسوس ؛ مانند : (یوسفی)

آه و دردا که به یکبار تهی بینم ازو

کاخ محمودی و آن خانه پرنقش و نگار
(آفرین) ، درتشویق ؛ مانند : (فرخی)

صورتگری که آن قد و قامت کشیده است

برکلکش آفرین چه قیامت کشیده است
(آیا) ، در پرسش ؛ مانند : (؟)

آنان که خاک را به نظرکیمیا کنند

آیا بود که گوشه چشمی به ما کند
(این) ، در اشاره ؛ مانند : (حافظ)

این چه شوریست که در دور قمر میبینم

همه آفاق پر از فتنه و شر میبینم
(برای) ، درعلت ؛ مانند : (حافظ)

برای این که شب راحت بخوابی نخواست تا سحر بیچاره مادر [
(ایرج میرزا)

قسم | f

کتاب

تعریف کنایات

کنایه عبارت از سخن پیچیده و مبهم گفتن است ، که برای فهمیدن آن، شخص محتاج به قرینه است ؛ تا وی را در درک موضوع کمک کند .
کنایه پنج نوع است، که عبارت است از: 1 - ضمیر 2 - اسم اشاره 3 - موصول 4 - مبهمات 5 - ادوات استفهام .

ضمیر

تعریف ضمیر

ضمیر کلمه یی است ، که جای اسم را میگیرد ، و برای رفع تکرار آن استعمال میشود ؛ مانند : پرویز خسرو را دید و به او گفت . درینجا (او) به جای (خسرو) نشسته است ، و اگر چنین نمی بود ، ما ناگزیر بودیم که بگوییم : پرویز، خسرو را دید و به خسرو گفت . (خسرو) را مرجع ضمیر گویند ، و این همان قرینه است ، که به ما میفهماند ، منظور از ضمیر (او) همان (خسرو) میباشد ، و اگر (خسرو) نمی بود ، ضمیر (او) مبهم و

پوشیده میبود ، چنانکه اگر میگفتیم : او را دیدم . کسی نمی فهمید که (او) کیست . پس نتیجه میگیریم ، که ضمیر احتیاج به مرجعی دارد ، که باید قبل از آن ذکر شود .

البته گاهی ممکن است ضمیر قبل از مرجع ذکر گردد ، و این معمولاً در شعر اتفاق میافتد ؛ مانند :

از تو ای دوست نگسلم پیوند گر به تیغم بُرند بند از بند
(؟)

که (تو) ضمیر ، و (دوست) مرجع آن است .
باید دانست که (او) در مورد جانداران به کار میرود - اعم از انسان و حیوان - و (آن) برای غیرجانداران ؛ مانند :

- 1 - قضا را بره یی از رمه رمیده شد ، و سربه صحرا گذاشت . حضرت کلیم او را تعقیب نمود . درین عبارت (او) به جای (بره) آمده است .
- 2 - درختی را که دیده بودی ، باد آن را از ریشه دراورد . که (آن) به جای (درخت) به کار رفته است .

اقسام ضمیر

در زبان دری ، ضمیر سه نوع است : 1 - ضمیر شخصی 2 - ضمیر مشترک 3 - ضمیر اشاره .

ضمیر شخصی

که برای متکلم ، مخاطب و غایب به کار می‌رود ، و دو نوع است :

1 - متصل یا پیوسته 2 - منفصل یا گسسته .

1 - ضمیر متصل یا پیوسته

آن است که به کلمهٔ ما قبل خود پیوندد؛ مانند : گفتم ، گفتی . که

(م) و (ی) ضمایر متصل اند .

انواع ضمیر متصل

ضمیر متصل انواعی دارد ، به شرح زیر :

الف - ضمایر متصل فاعلی

م - گفتم

ی - گفتی

- گفت

یم - گفتیم

ید - گفتید

ند - گفتند

عده یی از علمای دستور زبان ، به ضمایر فوق ، (د) را نیز - درسوم

شخص مفرد (غایب) - اضافه نموده اند . (د) در کلمه ی (خورد) به نظر

ما ضمیر نیست؛ زیرا اگر بود، باید همه جا باشد، حال آن که در (گفت، سفت و ریخت) و امثال آن وجود ندارد.

ب - ضمایر متصل مفعولی

م - گفتم: (گفت به من)

ت - گفتت: (گفت به تو)

ش - گفتش: (گفت به او)

مان - گفت مان: (گفت به ما)

تان - گفت تان: (گفت به شما)

شان - گفت شان: (گفت به آنها)

پس (م) ممکن است هم ضمیر فاعلی باشد و هم ضمیر مفعولی، چنانچه اگر بگوییم: معلم گفتم که درس بخوان. یعنی: معلم به من گفت، و (م) درینجا مفعولی است؛ اما اگر بگوییم: (به پرویز گفتم) یعنی: من به پرویز گفتم، که (م) درینجا ضمیر فاعلی است.

ج - ضمایر متصل اضافی یا نسبی

ضمایری هستند، که مضاف الیه واقع شوند. این ضمایر همان ضمایر مفعولی هستند؛ منتهی به مناسبت مورد استعمال، ضمایر اضافی میشوند.

م - کتابم

مان - کتابمان

ت - کتابت

تان - کتابتان

ش - کتابش

شان - کتابشان

ضمایر فوق ، هرگاه به فعل یا ضمیر و یا حروف ، متصل گردند ، حتماً
ضمایر مفعولی اند ، و اگر به اسم و یا صفت وصل شوند ، ممکن است
مفعولی و یا اضافی باشند ؛ مانند :

در اتصال به فعل : گفتمش سیر بینم ، مگر ازدل برود . (مفعولی)

در اتصال به ضمیر : ازویم امید و بدویم هراس . (مفعولی)

در اتصال به حرف اضافه : باید اول بتو گفتن که چنین خوب چرایی ؟ (مفعولی)

در اتصال به اسم : مهرش به جان خریدم . به جانِش خریدم . که (ش) در
اولی و دومی به ترتیب ، اضافه و مفعولی است .

در اتصال به صفت : قلب پاکت (ت - اضافه) ، چه آلوده گشته . قلب پاک
تو ، که (ت) پاکت ، ضمیر اضافی است .

2 - ضمیر منفصل یا گسسته

ضمیر منفصل یا گسسته ، ضمیری است که به کلمهٔ ما قبل خود وصل نشود ؛ مانند : قلب من . که (من) ضمیر منفصل است .

انواع ضمیر منفصل

ضمیر منفصل انواعی دارد ، به شرح زیر :

الف - ضمایر منفصل فاعلی

من - من گفتم

ما - ما گفتیم

تو - تو گفتی

شما - شما گفتید

او - او گفت

آنها یا ایشان - آنها گفتند یا ایشان گفتند

ب - ضمایر منفصل مفعولی

مرا - مرا گفت

مارا - ما را گفت

ترا - ترا گفت

شمارا - شمارا گفت

اورا - او را گفت

آنها را یا ایشان را - آنها را گفت یا ایشان را گفت

ج - ضمایر منفصل اضافی

که همان ضمایر منفصل فاعلی است ؛ منتهی در جمله طوری استعمال میشود ، که مضاف الیه قرار میگیرد .

من - کتاب من

ما - کتاب ما

تو - کتاب تو

شما - کتاب شما

او - کتاب او

آنها - کتاب آنها

ضمیر مشترک

ضمیری است ، که برای مفرد و جمع یکسان استعمال میشود و عبارتند از :

(خود) ؛ مانند : من خود دیدم ، ما خود دیدیم ، تو خود دیدی ، شما خود دیدید ، او خود دید ، آنها خود دیدند .

(خویش)؛ مانند: او خویش همیگفت.

(خویشتن)؛ مانند: به چشم خویشتن دیدم.

چنانچه ملاحظه میشود، ضمائر فوق برای تأکید به کار میروند.

ضمیر اشاره

ضمیری است که کسی یا چیزی را به اشارهٔ حسیه بیان کند، و آن از دو کلمهٔ (این) و (آن) تشکیل میشود.

(این) برای اشاره به نزدیک به کار میروند، و (آن) برای اشاره به دور؛ مانند: از میان گلهای باغ، این گل را پسندیدم. ستارگان را نگاه کن، آن یکی از همه زیباتر است.

توجه

اگر قبل از ضمیر (این) حرف (ب) باشد، به جای همزه، حرف (د) قرار میگیرد؛ [مانند:

بدین رواق زبرجد نوشته اند به زر که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند [حافظ)

همچنان اگر کلمه یی به (و) یا (الف) ختم شده باشد، قبل از ضمیر متصل حرف (ی) درمیاید؛ مانند: رویم، رویمان، [پایش، پایشان و]

حالات ضمیر

همانطوری که در مبحث اسم گفتیم ، که اسم دارای پنج حالت است، ضمیر هم همچنان است . با توجه به این که کمتر اتفاق میافتد ، ضمیر حالت ندا داشته باشد ؛ مانند : گفتم (م - ضمیر فاعلی است) ، گفت (ت - ضمیر مفعولی است) و کتاب او (او - مضاف الیه است) .

ای من و ای شما (من و شما) در حالت ندا . چنانچه ملاحظه میشود، گفتن (ای من) و (ای شما) موافق طبع نیست ؛ مگر گاهی و آن هم در مورد شعر، که شاعر با ملاحظاتی ضمیر را درین گونه حالت استعمال کند ؛ مانند :

ای ترا دین و دل بباخته ییم با دو چشم وفا شناخته ییم
(؟)

اسم اشارهتعریف اسم اشاره

آن است که کسی یا چیزی را به اشاره نشان دهد ، و دو علامت دارد :
(این) و (آن) .

اسم اشاره با فعل ، در جمع و افراد مطابقت نمی کند ؛ مانند :

مفرد - این مرد جنگی قلب مهربان دارد .

جمع - این مردان جنگی قلبهای مهربان دارند .

(این) برای اشاره به نزدیک به کارمیرود ، و (آن) برای اشاره به دور ؛
مانند : این مرد دوست دوران کودکی من است . (اشاره به نزدیک)
آن دوست که دراندوه تو شرکت نکند ، دوست نیست . (اشاره به دور)
فرق اسم اشاره و ضمیراشاره

فرق آنها این است ، که (این) و (آن) ، اگر بعد از اسمی بیایند ،
ضمیراشاره ، و اگر قبل از اسم واقع شوند ، اسم اشاره میباشند ؛ مانند : «
توانگرفاسق ، کلوخ زراندود است ، و درویش صالح شاهد خاک آلود . این دلخ
موساست مرقع ، و آن ریش فرعون مرصع . / گلستان » درین عبارت (این)
و (آن) استعمال شدند ، که در دو جمله بالای هم به کار برده شده ؛ منتهی
آنجا همراه با اسم هستند ؛ لذا اسم اشاره نام دارند . و مانند : ریش آن را
سوختانند ، که (آن) پس از اسم آمد ؛ لذا ضمیر اشاره میباشد .

موصول

تعریف موصول

موصول کلمه یی است که ما قبلش را به مابعدش وصل میکند ، و
دارای دو صیغه است : 1 - که 2 - چه .

معمولاً اولی برای عاقل به کار میرود ، و دومی برای غیرعاقل ؛ [مانند :
 (که) : مردی که دوست شما بود ، دیروز به دیدن من آمد .
 (چه) : من آنچه شرط بلاغ است به تو میگویم .] ⁽¹⁾

اقسام (که)

(که) سه نوع است : 1 - موصول 2 - حرف ربط 3 - استفهام .

- 1 - (که) وقتی موصول است ، که قسمتی از جمله یا عبارت را به قسمت دیگر پیوند دهد ؛ مانند : کسی که آمد . سخنی که گفتی درست بود .
- 2 - (که) وقتی حرف ربط است که دو جمله یا دو عبارت را به هم ربط دهد ؛ مانند : « آورده اند که پادشاهی به کشتن بیگناهی اشارت کرد . / گلستان »
- 3 - (که) وقتی استفهام است که سوال و پرسش را برساند ؛ مانند : که بود ؟ که آمد ؟ ⁽²⁾

(1) دستور زبان فارسی ، تألیف واحدی .

(2) دستور زبان فارسی ، تألیف برناک ، ص ص 31 - 32

مبهمات

تعریف مبهمات

مبهمات کلماتی را گویند که برای بیان کسی یا چیزی به نحو مبهم و غیرصریح به کار رود؛ مانند (هر) درین مثال:

هر سخن کزدل برآید لاجرم بردل نشیند (؟)

که معلوم نیست، کدام سخن و گفتار مورد نظر است. به عبارت دیگر، سخن و گفته معلومی غرض گوینده نیست.

انواع مبهمات

مبهمات دو نوع است: 1 - بسیط 2 - مرکب.

مبهمات بسیط یا ساده

(هیچ):

هیچ شک می نکنم کاهوی مشکین تتار

شرم دارد ز تو آهوخط مشکین کردار

(سعدی)

(چند):

چند شبها به غم روی تو روز آوردم که تو یک روز نپرسیده و نواخته یی

(فلان) :

نیکی کن ای عزیز و غنیمت شمار عمر

زان پیشتر که بانگ براید فلان نماند

(همه) :

تشنگان را نماید اندر خواب همه عالم به چشم چشمه آب

(هر) :

هران طفل کو جور آموزگار نبیند ، جفا بیند از روزگار

(بس) :

بس نامور به زیر زمین دفن کرده اند

کز هستیش به روی زمین بر نشان نماند

(کس) :

راستی موجب رضای خداست کس ندیدم که گم شد از ره راست

(؟)

مبهمات مرکب

(هرکس) :

[دل ز کف داده تو هست هرکس شاد هرگز کسی نشد یک بار]

(رحمت)

(همه کس) :

[همه کس کشیده محمل به جناب کبریايت]

[من و خجلت سجودی که نکرده ام برايت]

(هيچکس) :

[هيچکس جرم خموشی به لب ما نگرفت]

[عمرها شد که ز گفتار گذشتيم و گذشت]

(هيچکدام) :

[صحن میخانه چو جوييد تمام نيست درمستی ما هيچکدام]

(فرخاری)

ادوات استفهام

تعريف ادوات استفهام

ادوات استفهام کلماتی را گویند ، که برای پرسیدن به کار میرود ؛ مانند :

که گفتا با وفاداران جفاکن جفا با مردم نا آشنا کن

معروفترین ادوات استفهام

(که) :

که گفتت برو دست رستم ببند نبندد ورا دست ، چرخ بلند

(فردوسی)

(چه) :

چه دانی که گردیدن روزگار به غربت بگرداندت در دیار
(؟)

(چند) :

تاچند اسیررنگ و بو خواهی شد آخربه دل خاک فروخواهی شد
(؟)

(چون) :

اندوه غم عشق تو چون باید گفت بی روی دلارای تو چون باید خفت
(؟)

(کی) :

[تاکی درانتظارقیامت توان نشست برخیزتا هزارقیامت بپا کنیم]
(کجا) :

[پی اشک من ندانم به کجا رسیده باشد
زپیش دویدنی داشت به رهی چکیده باشد]
(بیدل)

(کو) :

هریک به زبان حال بامن گفتند کو کوزه گروکوزه خروکوزه فروش
(خیام)

(چرا) :

چرا باید چنین خونابه خوردن تمام عمر خود را باربردن
(کدام) : (؟)

به کدام روسفیدی طمع بهشت بندی تو که درجریده چندین ورق سیاه داری
(مگر) : (؟)

مگر کان و دریا به هم تاختند همه گوهر آنجا برانداختند
(هیچ) : (؟)

این دل که بود پرازفضایل هیچت به نظر نیاید این دل
(؟)

نکته

کلمه (هیچ) وقتی جزء ادوات استفهام است ، که برای پرسش و انکار به کار رود ؛ مانند : (هیچ) در بیت گذشته ؛ اما اگر برای نشان دادن چیزی مبهم به کار رود ، از مبهمات است ؛ مانند : هیچ عاقل ندیدم ، که یافته به نیافته دهد . (1)

(1) دستور زبان فارسی ، تألیف واحدی .

قسم | در، f

مصدر

تعریف مصدر

ریشه و اصل کلمه را مصدر گویند ؛ مانند : خوردن ؛ زیرا کلمات میخورم، خوردنی ، بخور و ... ازان مشتق شده است .
علامت مصدر در زبان دری (دن) و (تن) است ؛ مانند : زدن ، بردن ، خوردن ، ماندن ، گفتن ، خفتن و برداشتن⁽¹⁾ .

اقسام مصدر

در زبان دری ، مصدر اقسامی دارد به شرح زیر :

مصدر اصلی

آن است که واضعان دری آن را وضع کرده باشند . [به عبارت دیگر، علامت (دن) یا (تن) در آخر آن به نظر برسد ؛ مانند : زدن ، گفتن ، خوردن ، آموختن ، سوختن و آزردن .] و یا درین بیت :

⁽¹⁾ مرجع سابق

به قدر هرسکون راحت بود بنگر مراتب را

دویدن رفتن ایستادن نشستن خفتن و مردن
(؟) (1)

مصدر جعلی

و آن عبارت است ازین که ، به آخر مصدر عربی ، لفظ (یدن) اضافه شود ؛ مانند : فهم - فهمیدن طلب - طلبیدن (2)

مصدر متصرف

که جمیع افعال - ماضی ، مضارع ، امر ، نهی ، اسم فاعل و مفعول - ازان مشتق شود ؛ مانند : [(رفتن) و (آمدن) در بیت زیر :

رفتن و آمدن آمد و رفت نفس است

موج گل میروی و آب بقا می آیی

(؟)

مصدر مقتضب

که امکان اشتقاق تمام افعال ازان نباشد ؛ مانند : آهیختن ، که تنها صیغه های ماضی ازان میاید و بس .

(1) دستور زبان فارسی ، تألیف استاد بیتاب ، ص 13

(2) دستور زبان فارسی ، تألیف واحدی

مصدر لازمی

هر مصدری ، که فعلش تنها به فاعل تمام گشته و مفعول نخواهد ،
 لازمی است ؛ مانند : نشست . [و یا (آمدن) درین بیت :
 به یک آمدن ربودی دل و دین و عقل (خسرو)
 چه شود اگر بدینسان دوسه بار خواهی آمد]
 (ناصر خسرو)

مصدر متعدی

مصدری که فعلش تنها به فاعل تمام نشده و علاوه بر فاعل به
 مفعول نیز احتیاج داشته باشد ، مصدر متعدی است ؛ مانند : خواندن و نوشتن .
 [و یا درین بیت :
خوردن باده حلال است کسی را که بود
 لبِ جانان به لب و جام لبالب درکف]
 (؟)

متعدی هم دونوع است :

- 1 - متعدی به یک مفعول ؛ مانند : خواندن و نوشتن ؛ مثلاً : احمد کتاب را خواند . اسلم نامه نوشت .
- 2 - متعدی به دومفعول ؛ مانند : دادن و بخشیدن ، چنانچه بگوییم : معلم شاگردان را انعام بخشید . در جمله مذکور (معلم) فاعل است ، (شاگردان)

مفعول اول و (انعام) مفعول دوم . (بخشید) - فعل ماضی - که دو مفعول میخواهد .

طریق متعدی ساختن لازمی

هرگاه بخواهیم لازمی را متعدی - به یک مفعول - بسازیم ، در آخر صیغه امر آن لفظ (اندن) یا (انیدن) میاوریم ؛ چنان که از : (پربدن - پراندن یا پرانیدن) و از (دویدن - دواندن یا دوانیدن) و از (خورد - خوراند یا خورانید) ؛ مگر قانون مذکور، به سماع - از اهل زبان - ارتباط دارد ، و ما نمی توانیم که در هر مصدر، این قاعده را جاری کنیم . چنانکه نمی توانیم از (آمدن - آماندن یا آمانیدن) بسازیم .

مصدر مشترک

هر مصدری که گنجایش آن را داشته باشد ، تا گاهی لازمی و گاهی متعدی استعمال شود ، آن را مصدر مشترک مینامند ؛ مانند : شکستن ، ریختن و سوختن . چنانچه اگر به طور لازم استعمال کنیم ، میگوییم : پیاله شکست ، چای ریخت ، دست سوخت . که تنها به فاعل تمام میشود ، و اگر بگوییم : احمد پیاله را شکست ، اسلم چای را ریخت ، چای دست را سوخت ، متعدی باشند .

[باید گفت] ، که مصدر مشترک محدود بوده و بسیار پیدا نمی شود .

مصدر بسیط و مصدر مرکب

هرگاه در اول مصدر بسیط ، برای حصول کدام معنای خاص ، کلمه یی دیگریاورند ، آن را مصدر مرکب گویند ؛ چنان که از (آمدن - فرود آمدن و فراز آمدن) ، از (خوردن - نان خوردن یا میوه خوردن) . و ازین قبیل است ، که در آخر مصدر عربی یا کدام اسم ... ، مصدری را از قبیل : نمودن ، شدن ، زدن و کردن اضافه کنند ؛ مانند : تمنا کردن ، تماشا کردن ، خواهش نمودن ، حیران شدن ، حیران ماندن ، سکه زدن و⁽¹⁾

مصدر مرخم

آن است که با [حذف نمودن] (ن) آخر کلمه ، مصدر ساخته شود ؛ مانند : (شکر کرد) - که مصدر اصلی آن (شکر کردن) است - درین بیت :
ایمنی را و تندرستی را آدمی شکر کرد نتواند
(؟)

مصدر مرخم ، همان سوم شخص مفرد فعل ماضی میباشد ؛ منتهی در معنای مصدری به کار میرود .⁽²⁾

⁽¹⁾ دستور زبان فارسی ، تألیف استاد بیتاب ، ص ص 13 - 14

^(۲) دستور زبان فارسی ، تألیف واحدی

اسم مصدر

اسم مصدر یا حاصل مصدر، آن است که تنها معنای مصدر را میدهد؛ ولی ازان چیزی اشتقاق شده نمی تواند؛ زیرا خودش از جمله مشتقات است؛ مانند: بینش، زایمان، خنده و انسانیت.

علامات اسم مصدر

1 - با آوردن یای معروف در آخر اسم . خواه اسم جامد باشد یا مشتق و یا ضمیر؛ مانند: سیاهی، سفیدی، زنی، مردی، پادشاهی، بندگی، دیوانگی و گرسنگی.

[یایی را که در مثالهای بالا ذکر کردیم، از نظر دستور زبان، به نام (یای مصدری) یاد میشود.]

2 - در آخر اسمای عربی، لفظ (یت) زیاده کنند؛ مانند: انسانیت، اهمیت و قابلیت.

3 - در آخر امراض، (ش) ساکن درارند؛ مانند: بینش، دانش، سوزش، روش و پوشش.

4 - از بعضی مصادر، به صورت امراض آن آید؛ مانند: جوش، خروش، نوش، سوز، گداز، خرام، ناز و ساز.

- 5 - با آوردن لفظ (ار) ، در آخر ماضی حاصل آید ؛ مانند : گفتار ، رفتار ، کردار ، کشتار و دیدار .
- 6 - به صورت صیغه ماضی مطلق واحد غایب ، که آن را مصدر مرخم گویند ؛ مانند : [خورد ، برد ، باخت و . . .]
- 7 - از ترکیب دوفعل ماضی مطلق ، [با فاصله شدن یک (واو)] ؛ مانند : داد و گرفت ، نشست و برخاست ، آمد و رفت ، زد و خورد ، خرید و فروخت .
- 8 - از ترکیب دوصیغه امر حاضر ، [با فاصله شدن یک (واو)] ؛ مانند : سوزوگداز ، گیرودار ، پیچ و تاب .
- 9 - از ترکیب ماضی و امر ؛ چون : گفتگو ، جستجو و گیر و گرفت .
- 10 - از ترکیب امر و نهی ؛ چون : کشمکش ، دارمدار .
- 11 - از ترکیب کدام اسم با صیغه ماضی ؛ چون : گلگشت ، پیشرفت .
- 12 - از ترکیب اسم و صیغه امر ؛ چون : دسترس ، قدمبوس ، لگدکوب ، پایمال .⁽¹⁾
- 13 - [با افزودن لفظ (مان) در آخر فعل امر و یا ماضی مطلق ؛ مانند : زایمان ، سازمان و ساختمان .
- 14 - با افزودن (ه) در آخر فعل امر ؛ مانند : گریه ، خنده و ناله .]

⁽¹⁾ دستور زبان فارسی ، تألیف استاد بیتاب ، ص 18

قسم | فـ

فـ

تعریف اضافه

آن است که اسم مضاف الیه واقع شود ، و مضاف کلمه یی است که به اسم نسبت داده شود . به عبارت دیگر، مضاف الیه متمم معنای اسم است ؛ مانند : نسیم بهار، کتاب من . که (نسیم) و (کتاب) مضاف ، و (بهار) و (من) مضاف الیه میباشند . [ویا مانند کلمات (حلقه دام) و (لب بام) درین بیت :

چشمی که ندارد نظری حلقه دام است

هر لب که سخن سنج نباشد لب بام است

(بیدل)

اقسام اضافه

اضافه شش نوع است ، که ذیلاً به توضیح آن میپردازیم .

1 - اضافه تملیکی

آن است که ازان ملکیت دانسته شود ؛ مانند : کتاب من ، خانه شما ،

باغ آنها ، موتر احمد . [ویا درین بیت :

زسنگ نیست قلب من بیا که آب میشود

مزن شرارش از جفا ببین کباب میشود [

(؟)

2 - اضافهٔ بیانی

که مضاف الیه جنس مضاف را بیان میکند ؛ مانند : ساعت طلا،
کتاب شعر، روزعید . ویا توضیحی دربارهٔ مضاف میدهد ؛ مانند : قوای کار،
رئیس فرهنگ ، مدیر مکتب . [و یا درین بیت :

ای پادشۀ خوبان داد از غم تنهایی

دل بی تو به جان آمد وقت است که باز آیی [

(حافظ)

3 - اضافهٔ تشبیهی

آن است که مضاف الیه درتشبیه واقع شود ؛ مانند : قد سرو ، رخ ماه .

[ویا درین بیت :

ازکفم بُردست عقل ای دوستان قامت شمشاد آن نازکبدن

(یوسفی)

اضافهٔ تشبیهی دو نوع است :

(1) اضافهٔ مشبه ، به مشبه به : یعنی مضاف به مضاف الیه تشبیه گردد ؛

مانند : قد سرو ، رخ ماه . [و یا مانند (لب لعل) درین بیت :

لب لعلش چو بوسیدم ز روی ناز با من گفت

که ای نا قابل نا کرده کار آهسته آهسته [

(؟)

(2) اضافه مشبه به ، به مشبه : که برعکس حالت اول ، مضاف الیه به مضاف تشبیه گردد؛ مانند : سرو قد ، ماهرخ . [و یا مانند (لعل لب) درین بیت :

اگر ز لعل لب یار بوسه یی یابم

جوان شوم ز سر و زندگی دو باره کنم

(؟)

4 - اضافه اعتباری

آن است که وجود مضاف الیه آن حقیقی نبوده و اعتباری باشد . به عبارت دیگر ، اضافه اعتباری آن است که [مضاف الیه آن] وجود خارجی نداشته باشد ؛ مانند : دست نوازش ، دیده دهر ، گوش هوش و دام روزگار . [و یا درین بیت :

پیکر تراش پیرم و با تیشه خیال یک شب ترا زمرمرشعر آفریده ام
(سیاووش کسرای)

5 - اضافه تخصیصی

آن است که برای اختصاص دادن مضاف به مضاف الیه به کار میرود ؛ مانند : زنگ مکتب ، اختیارات وزیر ، صنف درسی . [و یا درین بیت :

دیشب خیال روی تو سرزد به خانه ام

روشن نمود کلبه ویرانه مرا]

(؟)

نکته

چنانچه مضاف ، قبل از مضاف الیه واقع گردد ، اضافه را (مستوی) گویند ؛ مانند : دوست من ، گل باغ ؛ اما اگر مضاف الیه قبل از مضاف واقع شد ، اضافه را (مقلوب) نامند ؛ مانند : گلرخ ، سرو قد .⁽¹⁾

6 - اضافه بنوت

اضافه یی است که اسم پسر به اسم پدر ، اضافه میشود ؛ مانند : سام نریمان ، محمود سبکتگین ، رستم فرخزاد .

نکته

اگر بخواهند اسمی را از صورت و حال اضافه خارج کنند ، کسره اضافه را حذف مینمایند ؛ مانند : سرمایه ، پدرزن ، که دراصل (سرمایه) و (پدرزن) بوده است .⁽²⁾

⁽¹⁾ دستور زبان فارسی ، تألیف واحدی .

⁽²⁾ دستور زبان فارسی ، تألیف برناک ، ص 14

فرق صفت با اضافه

برای تشخیص صفت از اضافه ، دو قاعده موجود است :

1 - صفت جزء ذات موصوف است ؛ مانند: (دانا) و (کوشا) درین دوجمله ؛ پیروز دانا است . بهرام کوشاست ؛ ولی مضاف الیه جزء ذات مضاف نیست ؛ بلکه دارای وجود مستقلی است ؛ مانند : درباغ و قدسرو ، که درین دو مثال ، (قد) و (در) موجود مستقل ، و (سرو) و (باغ) نیز همین طور ؛ اما در مورد (مرد دانا) : دانایی چیزی نیست که مانند (باغ) یا (سرو) وجود خارجی داشته باشد ؛ بلکه جزئی از وجود مرد است .

2 - اگر بعد از جزء دوم ، کلمه (است) واقع شود و جمله با معنایی تشکیل شود ، جزء اول اسم و جزء دوم صفت است ؛ مانند : مرد دانا . که با افزودن (است) میشود : مرد دانا است ؛ اما اگر جمله معنای درستی نداد ، جزء اول مضاف و جزء دوم مضاف الیه میباشد ؛ مانند : دست اجل ، قلب او . که گفتن (دست اجل است) و (قلب اوست) درست نمی باشد، و معنی نمی دهد .⁽¹⁾

⁽¹⁾ دستور زبان فارسی، تألیف واحدی

تعریف عدد

آن است که شماره را بیان کند ، و چیزی را که شمرده شود (معدود) گویند ؛ مانند : دومیز، چهارچوکی، که (دو) و (چهار) عدد و (میز و چوکی) معدود میباشند .

در زبان دری معدود با عدد مطابقت نکرده و همیشه مفرد میاید ؛ مانند : چهارکودک ، پنج کبوتر، که (چهارکودکان) و (پنج کبوتران) نگویند ؛ اما در قدیم این قاعده رعایت نمی شد ، و گاهی معدود با عدد مطابقت میکرده است ؛ مانند :

دوییلان خرطوم درهم کشان	زهر دو یکی برد خواهد نشان
یعنی : دو پیل خرطوم درهم کش.	(نظامی)

در اسمای امکانه مرکب از عدد و معدود ، گاه معدود جمع است ؛ مانند :

دو برادران (کوهی نزدیک شهر قم) . [چهل دختران] (کوچه یی در شهر کندز] و یا هفت تنان . ⁽¹⁾

⁽¹⁾ دستورنامه ، تألیف مشکور، ص 62

انواع عدد

در زبان دری عدد پنج گونه است ، که ذیلاً از هر کدام تذکر می‌رود .

1 - اعداد ترتیبی یا وصفی

آن است که درجه و مرتبه معدود را می‌رساند ؛ مانند : اول ، دوم . که آن را (اولین) و (دومین) هم استعمال کرده اند . این نوع عدد را می‌شود پیش از معدود یا پس از آن نوشت ؛ مانند :

اولین شاگرد - شاگرد اولین یا اول شاگرد - شاگرد اول

2 - اعداد اصلی

که عبارتند از : یک ، دو ، سه ، چهار ، پنج ، شش ، هفت ، هشت ، نه ، ده ، بیست ، سی ، چهل ، پنجاه ، شصت ، هفتاد ، هشتاد ، نود ، صد ، هزار . این اعداد را ساده یا مطلق نیز گویند .

3 - اعداد ترکیبی

به اعدادی گفته می‌شود که از ترکیب دو عدد تشکیل شده باشد ؛ مانند :

دوازده ، بیست و چهار ، شصت ، دوهزار .

4 - اعداد توزیعی

که برای تقسیم واحدها به نسبت معین به کار میرود؛ مانند: (چهارچهار) و (پنج پنج) درین مثالها: این سیبها را بین پروین، حسن و بهرام چهارچهار یا پنج پنج دانه تقسیم کنید. ⁽¹⁾

5 - اعداد کسری

و آن دونوع است:

الف - (سماعی): آن است که پاره یی از عدد صحیح را برساند؛ مانند: نیم، نیمه و نصف، نصفه.

ب - (قیاسی): آن است که عدد اصلی را با متمم (یک) بیان کند؛ مانند: سه یک، چهاریک (چارک)، ده یک، صدیک.

در زبان دری امروز، متمم را مقدم داشته، عدد اول را به صورت ترتیبی به کار میبرند؛ مانند: یک سوم، یک چهارم، یک دهم، یک صدم. ⁽²⁾

⁽¹⁾ دستور زبان فارسی، تألیف واحدی

⁽²⁾ دستورنامه، تألیف مشکور، ص 63

دقت

اعداد توزیعی را با اعداد کسری اشتباه نکنید . وجه افتراق این دونوع عدد آن است ، که اعداد توزیعی برای تقسیم چند واحد سالم به کار میرود ، مثلاً چند واحد را پنج پنج یا شش شش تقسیم میکنیم . درحالی که اعداد کسری وقتی به کار میرود ، که یک واحد را به چند جزء تقسیم نموده و بخواهیم آن را بین عده یی توزیع کنیم ؛ مانند : $1/3$ یا $5/7$ یا $3/4$ واحد .⁽¹⁾

واحد های شمارش

غالباً برای معدودهایی که قابل توزین [و شمارش] هستند ، پس از عدد الفاظی آورند ، که دلالت بر مقدار کند ؛ مانند : سه خروار هیزم ، پنج سیر برنج ، هفت کیلوگوشت .

منشیان قرنهای اخیر - برای بیان معدود و تمییز آن - الفاظی را اصطلاح کرده اند ، که قرارذیل است :

1. نفر برای انسان ، شتر و درخت خرما .
2. رأس برای جانوران اهلی ؛ مانند : گاو و گوسفند .
3. قلاده برای جانوران وحشی ؛ مانند : شیر، پلنگ و نیز برای سگ و پشک .

⁽¹⁾ دستور زبان فارسی، تألیف واحدی

دستورسختن	- 157 -	بخش نخست
4. اصله برای	انواع چوب و درخت .	
5. دستگاه برای	انواع ماشین آلات .	
6. ثوب برای	لباسهای دوخته شده .	
7. جفت برای	لباسهایی که جفت هستند ؛ مانند : بوت ،	
	جراب و دستکش .	
8. توپ برای	پارچه های دوخته نشده .	
9. طاقه برای	بعضی پارچه ها ؛ مانند: شال ، شال گردن.	
10. تخته برای	قالین ، گلیم و نمد .	
11. قبضه برای	انواع اسلحه ی سرد ؛ مانند : شمشیر، خنجر و	
	چاقو .	
12. عراده برای	اسلحه ی ثقیل ؛ مانند : تانک ، توپ و نیز	
	برای موتر .	
13. جلد برای	انواع کتب .	
14. حلقه برای	اشیای مدور ؛ مانند : فلم ، انگشتر و غیره	
15. نسخه یا شماره برای	مطبوعات ؛ مانند : روزنامه و مجله .	
16. گله برای	دسته های مختلف جانوران اهلی و وحشی .	
17. جام برای	شیشه و آئینه .	

دستورسختن	- 158 -	بخش نخست
18. دست	برای	اشیایی که تعداد معینی دارند؛ مانند : دریشی .
19. دانه	برای	سایراشیایی قابل شمارش ؛ مانند : قلم ، دوات و چهارمغز .
20. برگ	برای	انواع کاغذهای جلد نشده .
21. شعله	برای	اشیای نورانی ؛ مانند : گیس ، لمپه و شمع.
22. دسته	برای	گل و گیاه .
23. بار	برای	کالاهایی که به مقیاس معینی بسته بندی شده اند ؛ مانند : نمک و هیزم .
24. فروند یا پروند برای		کشتی و طیاره .
25. قطعه	برای	عکس و نظایر آن .
26. سکه	برای	انواع پول خورد .
27. لوله	برای	اشیای استوانه یی شکل ؛ مانند : لبسیرین .
28. قطره	برای	قطرات مایعات ؛ مانند : اشک و خون .
29. بند	برای	یک دسته کاغذ ، مقوا و نظایر آن .
30. عدل	برای	کالاهای سنگین تجارتی ؛ مانند : پارچه و پنبه وغیره .
31. باب	برای	مستغلات ؛ مانند : خانه و دکان .

32. عدد برای پرندگان .
33. تیر برای انواع گلوله ، به جز از گلوله توپ . (1)
34. [درجن برای اشیایی همجنس و همانند ، متشکل از یک بسته ی شش یا دوازده دانه ؛ مانند: گیلان ، بشقاب و نظایران .
35. پایه برای رادیو و تلویزیون .
36. جریب برای زمین .
37. سیر برای حبوبات قابل توزین ؛ مانند : گندم ، جو و ارزن .
38. قاب برای ساعت .
39. قرص برای اشیای مدور ؛ مانند : نان ؛ تابلیت .
40. محراب برای مسجد .
41. میل برای اسلحه ناریه؛ مانند: تفنگچه ، کلاشنکوف .
42. فیر برای انواع مرمیهای اسلحه ثقیله و خفیفه . [

(1) فرهنگ علوم ، تألیف نباتی، صص 492 - 493

قسم | سیزدهم

پیشوند - یافوز - لا سوز -

پیشوندها

تعریف پیشوندها

پیشوندها الفاظی اند، که به اول کلمات درآمده و درمعنای آنها تصرف کنند؛ مانند (بی) در: بیخرد و بیدانش.

پیشوندهای مهم

(با)، که بر داشتن چیزی یا صفتی دلالت کند؛ مانند: باهنر، باخرد. [ویا درین بیت:

با ادب باش که سرمشق جوانان ادب است

زینت روی زنان مایه طفلان ادب است]

(؟)

(بی)، که بر نداشتن چیزی یا صفتی دلالت کند؛ مانند: بیخرد، بیدانش. [ویا درین بیت:

بی عشق ای طبیب دلی نیست درجهان

تا پوره درد کس شناسی دوا مکن]

(نا)، که - مانند (بی) - برنداشتن چیزی یا صفتی دلالت کند؛ مانند :
نالایق، ناروا. [ویا درین بیت :

عاشق بیخرد ناهنجار نه بل آن فاسق بیعصمت و ننگ [
(ایرج میرزا)

(آ)، که دراصل (کندن)، یعنی حفر کردن بود؛ ولی (آکندن) به معنای
پُر کردن است.

(م)، که برای ساختن فعل نهی به کار میرود؛ مانند: مِزن، مِخور. [ویا
درین بیت :

مِرنجان دلم را که این مرغ وحشی زبامی که برخاست مشکل نشیند [
(؟)

(ن)، که برای ساختن فعل نفی به کار میرود؛ مانند: نِمی زنم، نِمی خورم.
[ویا درین بیت :

نِمی رسد به تو مکتوب گریه آلودم

که بادهم نِبرد کاغذی که نَمدار است [
(؟)

(می)، که برای ساختن ماضی استمراری به کار میرود؛ مانند: مِیزدم،
مِخوردم. [ویا درین بیت :

یاد آن شب که صبا بر رهٔ ما گل میریخت

برسرما زدر و بام وهوا گل میریخت [

(همی) ، که برای ساختن ماضی استمراری به کار رود ؛ مانند : همیزدم ،
همیرفتم .⁽¹⁾] ویا درین بیت :

همیرفت و همیگفت ای دریغا

چه باشد کشتن و هشتن درین دشت [

(؟)

[(وا) ؛ مانند : وارهیده ، واشگافته . ویا درین بیت :

برصخره های همت و غیرت عروج کن

تا وارهی زشدت حرمان زندگی [

(فرخاری)

(هم) ، این کلمه هرگاه معنای (هردو) یا (همه) دهد - یعنی شمول دو

یا بیشتری را بفهماند و تنها استعمال شود - قید باشد ؛ چون او هم آمد .

مردم هم همین را میگویند ، و یا :

ای فدای تو هم دل و هم جان وی فدای رهت هم این و هم آن

(هاتف)

⁽¹⁾ دستور زبان فارسی ، تألیف واحدی .

و هرگاه معنای همقطار و همکار دهد، و با کلمه‌ی دیگر ترکیب شود، پیشوند باشد؛ مانند:

حدیث مدعیان و خیال همکاران همان حکایت زردوز و بوریا بافست
(حافظ) ⁽¹⁾

میانوندها

[مؤلف کتاب (دستور پارسی) ترکیب (میانوند) را به قیاس پیشوند و پسوند، برای نامیدن حروفی ساخته است که در میان اسمای مرکب می‌آیند.]
میانوندهای معروف زبان دری

میانوندها - در زبان دری - دارای اقسامی اند، به شرح زیر:

میانوند (آ)

میانوند (آ)، به جهت دیگرگونه‌هایی که در ترکیبهای مختلف به وجود می‌آورد، [انواع زیادی دارد، که ما جهت اختصار کلام، صرف از چند نوع آن نام می‌بریم.]

⁽¹⁾ دستور جامع زبان فارسی، تألیف همایونفرخ، صص 129 - 130

(۱) میانوند دعا

مانند : خدا او را بینا کناد ، مباد ، مریزاد .

(۲) میانوند اشتمال و تمامی

مانند : سراسر ، لبالب ، سراپا .

(۳) میانوند تکرار

این میانوند به معنای (به) هم میاید ؛ مانند :

زه‌ازه (زه + ا + زه = زه‌ازه) تحسین ازپی تحسین .

مولا^{مول} = تأخیر ازپی تأخیر .

دما^{دم}دم = دم به دم و نفس به نفس .

(۴) میانوند حال

مانند : کشاکش (درحال کشیدن) .

(۵) میانوند ردیف

این میانوند به معنای حال است ؛ مانند : دوشادوش (دوش به دوش) .

(۶) میانوند تلون

این میانوند هم مانند میانوند ردیف ، به معنای (به) میاید ؛ مانند :

رنگارنگ (رنگ به رنگ) .

(7) میانوند عطف

مانند: تکاپوی (تک و پوی) .

(8) میانوند زاید

مانند: سبکسار و سراسرکوفت ، که دراصل (سبکسر) و (سرکوفت) بوده اند .

میانوند (واو)

(واو) میانوند عطف است ؛ مانند : گیرودار ، تک و پوی ، پیچ و تاب ، چون و چرا و

میانوند (ی)

این میانوند - در زبان دری - دو نوع است :

(1) میانوند واسطه

در کلمات مختوم به (الف) ، (و) و (ی) ، قبل از یای حاصل مصدر یا نکره ، یایی برای واسطه آورده میشود؛ مانند : دانایی (دانا + ی - واسطه) + ی (حاصل مصدر) = دانایی .

(2) میانوند جمع

در اغلب کلمه های مختوم به (الف) و (واو)، هنگام جمع شدن با (ان) ، یایی قبل از علامت جمع افزوده میشود، [که همان یای میانوند است و به نام یای واسطه یاد میشود] ؛ مانند :

دانا - دانایان جنگجو - جنگجویان⁽¹⁾

پسوندها

تعریف پسوندها

الفاظی اند که به آخر کلمات درآمده ، و مانند پیشوندها ، معانی کلمات را تغییر میدهند ؛ مانند : (مند) در کلمه (کارمند) .⁽²⁾

پسوند های مهم زبان دری

[(سار) ؛ مانند : کوهسار ، چشمه سار . و یا درین بیت :

⁽¹⁾ دستور پارسی، تألیف ذوالنور، صص 149 - 150

⁽²⁾ دستور زبان فارسی ، تألیف واحدی .

از چشمه سار وادی نخوت منوش جام

گامی فرابنه به بیابان زندگی
(فرخاری)

(ستان)؛ مانند: کوهستان، افغانستان. ویا درین بیت:
چه خواهم درین گلستان گرنخواهم شرابی، کبابی، ربابی، نگاری
(؟)

(لاخ)؛ مانند: سنگلاخ، دیولاخ. ویا درین بیت:
درسنگلاخ وادی غربت ملول یأس میرد اگر امید نیاید به سوی او
(یوسفی)

(زار)؛ مانند: سبزه زار، مرغزار. و یا درین بیت:
گهی پاشند بر کهسار کافور گهی بارند بر گلزار گوهر
(امیرمعزی)

(مند)؛ مانند: دردمند، کارمند، هنرمند. ویا درین بیت:
نازم آن مشتی که فرق زورمندان بشکند
بشکند دستی که بازوی ضعیفان بشکند
(؟)

(گار) ؛ مانند : آموزگار، روزگار، آفریدگار . و یا درین بیت :
 الهی تو آن کن که پایان کار تو خشنود باشی و ما رستگار
 (؟)

(ور) ؛ مانند : نامور ، پيله ور، مزدور. و یا درین بیت :
 بس نامور به زیر زمین دفن کرده اند
 کز هستیش به روی زمین برنشان نماند
 (؟)

(وند) ؛ مانند : خداوند ، خویشاوند . و یا درین بیت :
 خداوند بخشنده دستگیر کریم خطابخش و پوزش پذیر
 (؟)

(و ش) ؛ مانند : حوروش ، گلوش . و یا درین بیت :
 به خط و خال گدایان مده خزینۀ دل به دست ماهوشی ده که محترم دارد
 (؟)

(فش) ؛ مانند : پیل فش ، ویا درین مصراع :
 بشد ازدها فش به گیتی روان
 (؟)

(کده) ؛ مانند : آتشکده ، میکده ، دانشکده . و یا درین بیت :
 درین ستمکده بال هوس مزن (بیدل)

نگاه دار سرخویش چون مگس به دو دست
 (بیدل)

(کار) ؛ مانند : تبهکار ، زیانکار ، گناهکار . و یا درین بیت :
 گرفرامشکار گشتم یا غمین این همه از ارمغان عشق تست
 (یوسفی)

(گر) ؛ مانند : جادوگر ، حيله گر . و یا درین بیت :
 صورتگر نقاشم هر لحظه بتی سازم وانگه همه بتها را درپای تو اندازم
 (؟)

(گون) ؛ مانند : گلگون ، نیلگون ، میگون . و یا درین بیت :
 شفق را لاله گون دیدم نمازشام درگردون
 مگر خورشید را کشتند که دارد دامن پر خون
 (؟)

(ین)؛ مانند: زرین، نمکین. و یا درین بیت:

پادشاهی پسر به مکتب داد لوح سیمینش درکنارنهاد

(؟)

(بان)؛ مانند: مرزبان، شتربان. و یا درین بیت:

امشب ای دربان مهمان عزیزِ آمده است

گر کسی احوال من پرسد بگو درخانه نیست

(؟)

(ناک)؛ مانند: غمناک، خشمناک، خطرناک. و یا درین بیت:

هر لحظه ناله یی زدل دردناک من ره میبرد به گنبد نیلین آسمان

(یوسفی)

(دان)؛ مانند: شمعدان، قلمدان، نمکدان. و یا درین بیت:

سیراب کن به اشک محبت غدیرمهر هم قطره قطره ریز به گلدان زندگی

(فرخاری)

(آ)

پسوند (آ) هفده نوع است، که جهت اختصار کلام صرف ازچند

گونه آن نام میبریم: [

(الف) پسوند ندا؛ مانند: شاهای، خدایا. و یا درین بیت:

[گفتمت دم مزن از عشق دلا نشنیدی]

[این زمان خاطر خرم نه توداری و نه من]

(شجاع)

(ب) پسوند پاسخ ؛ مانند : [(گفتا) درین بیت :

گفتم کیم دهان و لب ت کامران کنند

گفتا به چشم هر چه تو گویی چنان کنند]

(؟)

(ج) پسوند اشباع ؛ مانند : تابانا ، رخشانا . [ویا درین بیت :

یکه موشی وزیر لشکر بود هوشمند و دلیر و فتانا]

(زاکانی)

اگر این (الف) در نظم واقع شود ، آن را (حرف اطلاق) گویند ؛ و

اگر در نثر واقع شود (حرف اشباع) .

(د) پسوند کثرت ؛ مانند : خوشا . ⁽¹⁾ [ویا درین بیت :

وربمردیم عذر ما بپذیر ای بسا آرزو که خاک شده

(رهی معیری)

⁽¹⁾ دستور پارسی ، تألیف ذوالنور ، صص 151 - 152

(آسا) ؛ مانند : پیل آسا ، شیر آسا . و یا درین بیت :
 گربه آسا هرطرف رم مینمود خیزخود گه بیش گه کم مینمود
 (؟)

(اک) ؛ مانند : خوراک ، پوشاک ، سوزاک . و یا درین بیت :
 آنچنان خوراک میباید که بند آید نفس
 نی چنان کز تنگجایی جان براید از قفس
 (؟)

(آگین) ؛ مانند : زراگین ، زهراگین . و یا درین بیت :
 زلف عطراگین او دام بدون دانه است
 این مهارت بین که با بو صید دلها میکند
 (یوسفی)

(آور) ؛ مانند : زورآور ، تناور ، رزم آور . و یا درین بیت :
 چون گاوری تیغ در کف نمود دشمن نهان گشت راه گریز
 (؟)

(یزه) ؛ مانند : پاکیزه ، دوشیزه .
 (ینه) ؛ مانند : پارینه ، پشمینه ، لوزینه .
 (بار) ؛ مانند : جویبار ، زنگبار .

(باز) ؛ مانند : قمارباز، حقّه باز، ریسمان باز .

(بر) ؛ مانند : پیغامبر، رهبر، رنجبر .

(سیر) ؛ مانند : گرمسیر، سردسیر .

(فام) ؛ مانند : گلفام ، سیه فام .

به جز این پسوندها که نام بردیم ، پسوند های دیگری هم وجود دارند ، که یاد آوری از همه آنها سخن را به درازا میکشاند . [

(ی) پسوندی

در زبان دری، یای پسوندی دارای (24) نوع است ، که به صورت مختصر از چند نوع آن نام میبریم .

1 - یای مصدری؛ مانند : دوستی ، دشمنی ، خوبی ، بدی ، زندگی و بندگی .

2 - یای نسبتی ؛ مانند : [کندزی ، کابلی ، تخاری و کندهاری] .

3 - یای لیاقت ؛ مانند : خوردنی ، پوشیدنی ، گفتنی ، بخشودنی و رستنی .

4 - یای ضمیر متصل ؛ مانند : رفتی ، گفتی ، بردی ، میزدی .

5 - یای نکره ؛ مانند : مردی ، زنی ، کتابی و تنی چند .

6 - یای استمرار ؛ مانند : رفتمی ، گرفتمی و گفتندی .

7 - یای تمنا ؛ مانند : کاش بیامدی و حال ما را بدیدی .

- 8 - یای شرط و جزا؛ مانند: اگر عقل داشتی، بدین بدبختی دچار نگشتی .
- 9 - یای تعظیم: که به غلط درسخن متأخران معمول گردیده است؛ مانند: فرزندی، نورچشمی، استادی و فرزند مقامی .
- 10 - یای وحدت؛ مانند: مردی، کتابی و
- 11 - یایی که بر کار و حرفت دلالت کند؛ مانند: قصابی، بقالی و زرگری .
- 12 - یای قید زمان: این (ی) در زبان مصطلح، به بعضی از نامهای زمان افزوده شود؛ مانند: صبحی، شبی و ظهری .⁽¹⁾

پسوندها از نظر نوعیت

- پسوندها هر کدام معنای خاصی به کلمه اصلی میافزایند، و با هر دسته یک نوع کلمه ساخته میشود، [که - از نظر نوعیت - میتوان آنها را به سه دسته تقسیم بندی نمود .]
- 1 - با افزودن پسوند، از کلمه یی که اسم است، اسم دیگری میسازند، که معنای دیگری به معنای کلمه اصلی میافزاید؛ مانند پسوند (دان)، چون به

⁽¹⁾ دستورنامه، تألیف مشکور، صص 305 - 306

کلمه دیگری پیوند ، بر ظرف یا جایی که مفهوم آن کلمه در آن می‌گنجد ، دلالت میکند ؛ بدین طریق :

نمک + دان = نمکدان (جای نمک)

سنگ + دان = سنگدان (جای سنگ)

قلم + دان = قلمدان (جای قلم)

شمع + دان = شمعدان (جای شمع)

پسوند هایی که از اسم ، اسمی دیگر می‌سازند ، با معنای خاصی که به

کلمه می‌افزایند ، ازینقرارند :

(بان) به معنای محافظ و نگاهدارنده ؛ مانند :

باغ + بان = باغبان مرز + بان = مرزبان

(چه) به معنای کوچکی و خوردی ؛ مانند :

باغ + چه = باغچه بیل + چه = بیلچه

(زار) به معنای [فراوانی] ؛ مانند :

گل + زار = گلزار سبزه + زار = سبزه زار

(ستان) به معنای محل و مکان ؛ مانند :

قبر + ستان = قبرستان گل + ستان = گلستان

(ه) بیان حرکت ؛ مانند :

گوش + ه = گوشه دست + ه = دسته

2 - بعضی از پسوندها با اسم ترکیب میشوند ، و ازان صفت میسازند. نمونه آنها ازین قراراست :

(مند) و (ور) به معنای دارنده و صاحب ؛ مانند :

دانش + مند = دانشمند هنر + ور = هنرور

(ناک) به معنای آلودگی ، آمیختگی و پیوستگی ؛ مانند :

نم + ناک = نمناک غم + ناک = غمناک

(گر) به معنای کننده و به کاربرنده ؛ مانند :

کار + گر = کارگر ستم + گر = ستمگر

(گین) و (آگین) به معنای آلودگی و آمیختگی ؛ مانند :

غم + گین = غمگین عطر + آگین = عطرآگین

(ین) و (ینه) به معنای جنس و اصل ؛ مانند :

زر + ین = زرین پشم + ینه = پشمینه

(ی) به معنای نسبت دادن به چیزی ؛ مانند :

شهر + ی = شهری کوه + ی = کوهی

3 - پسوندهای دیگری هم وجود دارند ، که از ترکیب آنها با صفتی ، اسم ساخته میشود . نمونه این گونه پسوندها ازین قرار است :

(ی) ، اسم معنی ؛ مانند :

سفید + ی = سفیدی مرد + ی = مردی

(ک) ، اسمی که بر داشتن آن صفت مخصوص است ؛ مانند :

زرد + ک = زردک سرخ + ک = سرخک

(ه) ، بیان حرکت ، و مانند (ک) بر داشتن آن صفت مخصوص است ؛
مانند :

شور + ه = شوره زرد + ه = زرده

تذکر

گاهی پسوند از اسمی - با افزودن معنایی خاص به آن - اسم
دیگری میسازد ؛ مانند :

گل + دان = گلدان نمک + دان = نمکدان

گاهی با افزودن پسوند به اسمی ، ازان صفتی میسازند ؛ مانند :

خرد - خردمند [نام - نامور]

گاهی پسوند از صفتی ، اسم معنی میسازد ؛ مانند :

سفید - سفیدی مرد - مردی⁽¹⁾

⁽¹⁾ دستور زبان فارسی ، تألیف خانلری ، صص 164 - 167

قسم ۱ | فقه

نحو ۱ | جمله بند

تعریف نحو

علمی را که از آیین جمله بندی و نسبت کلمات در ترکیب با یکدیگر بحث میکند ، نحو گویند .

موضوع نحو

در زبان دری ، موضوع نحو ، جمله و کلام است . هرگاه چند کلمه با یکدیگر ترکیب شوند و بیان حکم یا مقصودی را درباره کسی یا چیزی نماید ، آن را جمله گویند ؛ بنا برین جمله از ترکیب فعل ، فاعل و مفعول یا مسند ، مسند الیه و ادوات مربوط به آنها تشکیل میشود ، و آن بر دو قسم است :

1 - جمله فعلی

آن است که مرکب از فعل ، فاعل و مفعول باشد . به عبارت دیگر ، لفظاً رابطه (است) دران نباشد؛ مانند: « یک شب تأمل ایام گذشته می کردم ، و بر عمر تلف کرده افسوس می خوردم ، و سنگ سراچه دل را به الماس آب دیده میسفتم . - گلستان »

2 - جمله اسمی

آن است که از مسند ، مسندالیه و رابطه ترکیب یافته باشد ؛ مانند :
 شیخ سعدی ، مصنف کتاب گلستان است . درخانه اگر کس است ، یک حرف
 بس است .

جمله تام یا کامل

جمله ساده یی است ، که معنای آن تمام باشد ، و هرگاه گوینده چیز
 دیگری نگوید ، شنونده درانتظارنماند، و آن دو نوع است :
 1. مثبت ؛ مانند : دانا به هرکاری تواناست .
 2. منفی ؛ مانند : حسود به مقصد نمی رسد .
 جمله تام را (کلام) یا (سخن) نیزگویند .

جمله ناقص

هرجمله ساده که معنای آن تمام نباشد ، جمله ناقص خوانده میشود .
 و اگر دو جمله ناقص - یا بیشتر - باهم ترکیب شوند ، جمله مرکب تشکیل
 دهند و معنای یکدیگر را تمام کنند .

درهرجمله مرکب یک جمله ساده اصلی وجود دارد ، که غرض گوینده بیان معنای آن است ، و آن را جمله اصلی گویند . یک یا چند جمله دیگر، برای تکمیل این جمله اصلی میاید ، که جمله تبعی خوانده میشود .

درجمله ناقص - که مرکب ازجمله اصلی و تبعیست - شنونده درانتظارشنیدن بقیه آن باشد ؛ زیرا معنای آن جزبه جمله دیگری - که آن را جمله مکمل یا تبعی نامند - تمام نشود ؛ مانند : به برادرم نوشتم ، که کتاب تاریخش را برای من بفرستد . درین مثال ، جمله (به برادرم نوشتم) جمله ناقص یا اصلی ، و عبارت (که کتاب تاریخش را برای من بفرستد) جمله مکمل یا تبعیست، که توسط (که) ربط به جمله اولی ارتباط پیدا کرده است . یا : وقتی که تو در پاریس بودی ، من در بغداد بودم . درین جمله مقصود اصلی گوینده ، (دربغداد بودن) اوست .

جمله تبعی غالباً توسط حرف (که) ربط ، یا کلمات مرکب با آن به جمله اصلی پیوندد ؛ مانند : تصور میکنم که رسیده باشد . شنیدم که او خواهد آمد .

غالباً از ترکیب دوکلمه ، جمله ناقص حاصل شود ، و درانها اغلب فعل به کار نرود ؛ مانند : کشورانگلستان ، تالاربزرگ ، دوست مشفق .

جملهٔ اخباری

... آن است که مقصود را به طور خبر بیان کند ، و دران احتمال راست بودن و یا راست نبودن رود ؛ مانند : پدرم از سفر آمد . فردا به مدرسه میروم . و آن دونوع است :

1. مثبت ؛ مانند : انوشیروان ، پادشاه دادگربود .

2. منفی ؛ مانند : دروغگو، رستگارنشود .

جملهٔ انشایی

آن است که دران احتمال راست بودن و یا راست نبودن نرود ، و مقصود را به طور امر، نهی ، استفهام ، تمنا ، ندا و دعا بیان نماید ؛ مانند :

1- امر ؛ مانند : درس بخوان . (درجملهٔ امری ، مسند الیه همیشه محذوف است)

2- نهی ؛ مانند : به دروغگو اعتماد مکن .

3- استفهام ؛ مانند : [آیا نان خورده یید ؟ پروین چرا زود آمد ؟]

جملهٔ استفهامی غالباً محتاج جواب است ، و هرگاه جواب درنزد گوینده و شنونده معلوم باشد ، غرض گوینده دریافت پاسخ نیست ؛ بلکه تأکید مفهومی

است ، که باید در جواب گفته شود . اینگونه جمله ها ، جملهٔ استفهام تأکیدی خوانده میشوند ؛ مانند :

گر من آلوده دامنم چه زیان همه عالم گواه عصمت اوست
یعنی : زبانی ندارد . (حافظ)
بر سر این گونه جمله ها، گاهی کلمات (مگر) و (هیچ) قرار گیرد ؛
مانند : مگر کوری ؟ (یعنی : کورنیستی) . هیچ خبرداری ؟ (یعنی : اصلاً
خبرنداری) .

4- تمنا ؛ مانند : کاش جوانی برمینگشت !

5- تعجب ؛ مانند : چه هوای خوبی است !

این جمله ها مانند جملهٔ استفهامیست ، با فرق آن که دران گوینده
انتظار پاسخ ندارد ، و ... غالباً با (چه) بیان شود ؛ مانند : چه آدم بی عقلی !
چه راه درازی !

جملهٔ تعجبی گاهی ضمیر است ؛ مانند : چه ها کرد ! و گاهی صفت ؛
مانند : چه آدم بی عقلی ! که درینجا لفظ (چه) مفهوم بسیار را بیان میکند .
گاهی برای بیان حالت روحی، به جای جملهٔ تعجبی یکی از اصوات به
کار میرود . در آخر جملهٔ تعجبی و بعد از اصوات نشانهٔ تعجب (!) میگذاریم .
— خانلری

6- ندا ؛ مانند : پادشاهها ! برمن مسکین ببخش .

7- دعا ؛ مانند : خدا پدرت را بیامرزد .

اقسام جمله

[در زبان دری جمله انواع زیاد دارد ، که ذیلاً از هر کدام نام میبریم :]

جمله بسیط

جمله مرکب ازمسند ، مسند الیه و رابطه را ، که خالی از زواید دیگر باشد، جمله بسیط یا ساده گویند ؛ مانند : خدا داناست . معلم عالم است .

جمله آزاد یا مطلق

آن است که مقید به زمان خاصی نباشد ، و به جمله یی دیگر هم ارتباط نداشته باشد ؛ مانند : خدا ما را میبیند . خورشید تابان است . ماه از آفتاب نور میگیرد .

جمله مقید

آن است که مقید به زمانی خاص - قید زمان ، مکان ، تأکید و امثال آن - باشد ؛ مانند: دیروز درخانه ما عروسی بود . فردا به وظیفه نخواهم رفت .

جمله کل

آن است که از چند جمله مربوط به هم تشکیل یافته باشد ؛ مانند :

نه بر اشتری سوالم نه چو خر به زیر بارم
 نه خداوند رعیت نه غلام شهریارم
 (سعدی)

جمله جز

جمله هایی که جمله کل را تشکیل میدهند ، جمله جز نام دارند ؛
 چنانچه درجمله های کوتاه بیت بالا دیده شد .
 غالباً یکی از دو جمله جز، ناقص و دیگری مکمل آن است ؛ مانند :

نام نیک رفتگان ضایع مکن تا بماند نام نیکت برقرار
 (سعدی)

جمله شرطی

آن است که دران معنای شرط باشد ؛ مانند :

اگر شراب خوری جرعه یی فشان بر خاک
 از آن گناه که نفعش رسد به غیرچه باک
 (؟)

گاهی ادات شرط از آغاز آن حذف شود ؛ مانند :

بزرگی بایدت بخشندگی کن که دانه تا نیشانی نروید
(سعدی)

[گاهی ادات شرط به صورت مخفف اداشود ؛ مانند :

گر باده خوری تو با خردمندان خور یا با صنمی لاله رخ خندان خور
بسیار مخور ورد مکن فاش مساز کم کم خورو گهگاه خورو پنهان خور
(عمر خیام)

جملهٔ جوابی

آن است که متضمن سوال و جواب باشد ؛ مانند :

گفتم غم تو دارم گفتا غمت سر آید گفتم که ماه من شو گفتا اگر برآید
(حافظ)

جملهٔ تعلیلی

آن است که دران علت جمله یی دیگر بیان شده باشد ؛ مانند :

آب را بین که چون همینالد هر دم از همنشین ناهموار
(؟)

و آن بعد از (چه) ، (چون) ، (ازین جهت) ، (به علت این که) و امثال اینها آید ؛ مانند : چون مریض بود ، سرکارش حاضر نشد .

جملهٔ بزرگ

و آن جملهٔ اسمی یی است که مسند آن جمله باشد ؛ چنانکه درین مثل : گاوبکش ، گنجشک هزارش یک من است . عبارت (گنجشک هزارش یک من است) جملهٔ بزرگ است ، و (گنجشک) مسند الیه اول ، و (هزار) مسند الیه دوم است . و یا مانند مصراع اول درین بیت :

وجود عاریتی ، دل درو نشاید بست

همان که مرهم جان بود دل به نیش بخت

(سعدی)

که جملهٔ فعلی (دل درو نشاید بست) مسند است برای (وجود عاریتی) .

جملهٔ کوچک

و آن جمله یی است که برای جملهٔ بزرگ مسند واقع شده باشد ؛ مانند: (هزارش یک من است) درجملهٔ (گنجشک هزارش یک من است) .

بدیهیست که جمله کوچک همیشه حالت مسندی دارد ؛ زیرا درجمله کوچک باید ضمیری باشد ، که به مسندالیه جمله بزرگ برگردد ؛ مانند :
(ش - هزارش) در مثال فوق .

جمله معترضه

و آن جمله یی است ، که درمیان جمله دیگر - که علاقه و ارتباطی با آن ندارد (؟) - گنجانیده شود . [به عبارت دیگر: اگر آن را از میان جمله برداریم ، درمعنی و مفهوم جمله اصلی تغییری رونما نگردهد] ؛ مانند :
دی پیر می فروش که ذکرش به خیرباد

گفتا شراب نوش و غم دل ببر زیاد
(حافظ)

جمله تفسیری

و آن جمله یی است که مفردی را درجمله دیگر تفسیر کند ؛ مانند :
مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس
توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند
(حافظ)
جمله (توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند) کلمه - (مشکل)
را - که در مصراع اول است - تفسیر میکند .

جمله مؤول

و آن جمله یی است که به مفرد تأویل شود و دارای هفت نوع است :

1 - جمله مؤول به مصدر اصلی

مانند :

از دست و زبان که برآید
کز عهده شکرش بدر آید
(سعدی)

جمله (کز عهده شکرش بدر آید) تأویل میشود به: (بدر آمدن از عهده شکرش) .

2 - جمله مقول قول

و آن عبارتی است که گفتاری را عیناً حکایت کنند ، و غالباً با حرف
ربط (که) آغاز میشود . . . ؛ مانند :

گفت کای جان من ز جان تو شاد
همه جانها فدای جان تو باد
(نظامی)

3 - جمله مؤول به مصدر بدلی

مانند :

دوست نزدیکتر از من به من است
و این عجبت که من از وی دورم
(؟)

جمله (من ازوی دورم) تأویل میشود به : (دوری من از وی) که بدل است از : (این) .

4 - جمله مؤول به صفت اصلی

مانند :

پزشکی که باشد به تن دردمند زبیمار چون باز دارد گزند
(؟)

جمله (باشد به تن دردمند) تأویل میشود به : (تن دردمند شونده) .

5 - جمله مؤول به صفت بدلی

مانند :

آن که دایم هوس سوختن ما میکرد
کاش می آمد و از دورتماشا میکرد
(؟)

جمله (دایم هوس سوختن ما میکرد) تأویل میشود به : (دایم هوس کننده سوختن ما) که بدل است از : (آن) .

6 - جمله مؤول قیدی

و آن جمله حالیه یی است که به قید حالت تأویل پیدا میکند ؛ مانند :

که مرد ارچه بر ساحلست ای رفیق نیاساید و دوستانش غریق
(سعدی)

جمله (دوستانش غریق) - به واسطه واو حالیه - تأویل میشود به
(دوستانش غریق بوده)، که قید حالت است، برای فعل (نیاساید).

7 - جمله مؤول بدل از مؤول

و آن جمله یی است که از جمله مؤول دیگری بدل باشد؛ مانند:
نبینی که سختی به غایت رسید مشقت به حد نهایت رسید
(سعدی)
جمله (مشقت به حد نهایت رسید) بدل است از جمله (سختی به غایت
رسید)، که جمله مؤول به مصدر اصلی است.

جمله بدل

مقصود جمله یی است، که از جمله نا مؤولی بدل باشد؛ زیرا جمله
بدل از جمله مؤول، داخل در عنوان جمله مؤول است - که شرح آن گذشت؛
مانند:

مقدارشب از روز فزون بود و بدل شد

ناقص همه این را شد و زاید همه آن را

(انوری)

که مصراع دوم بدل است از جمله : (بدل شد) .

تبصره

بدل عبارت است از : جمله یی ، اسمی یا عبارتی که به دنبال اسم میاید ؛ تا نامی دیگر، یا شغل و مقام ، یا شهرت و یا یکی دیگر از خصوصیات آن اسم را بیان کند ، و فرق آن با مضاف الیه و صفت آن است که ، میان اسم و بدل ، کسره اضافه وجود ندارد

جمله موصولی

آن است که معنای آن تمام نشود ؛ مگر به جمله بعدش - که موسوم به جمله صله است - و آن بعد از اینها واقع شود :

(که) ؛ مانند : حرفهایی که میزند ، نباید باورکرد .

(چه) ؛ مانند : [آنچه خوبان همه دارند ، تو تنها داری] .

(هرچه) ؛ مانند : هرچه درین شهر اتفاق افتد ، زیرسر اوست .

- (جایی که) ؛ مانند : جایی که ایستاده بود ، زیرش سست بود .
 (هرکجا) ؛ مانند : به هرکجا بروی ، آسمان همین رنگ است .
 (هرچیز) ؛ مانند : هرچیز به دستش افتد ، میشکند .
 (هرکس) ؛ مانند : [هرکس برای مطلب خود دلبری کند] .
 (هریک) ؛ مانند : [هریک سخنی میگفت] .
 (هرآنکه) ؛ مانند : [هرآنکه تصمیم گرفت ، به منزل مقصود رسید] .
 (هرکه) ؛ مانند : [هرکه درسینه دلی داشت ، به دلداری داد] .
 (هرکدام) ؛ مانند : هرکدام ازیشان ، درکاری دست دارند .

جملهٔ زمانی

آن است که مقید به قید زمان باشد ؛ مانند : چون مرا دید ، پنهان شد [ویا درین بیت :

تا تجلی کرد محراب دو ابروی تو دوش

شیخ تسبیحی خرید و گوشهٔ منبرگرفت]

(فرخاری)

جملهٔ غایی

آن است که نهایت و غایت کاری را بیان کند ، و غالباً بعد از (تا) و

(که) آید ؛ مانند :

[کن بادبان کشتی خاطر فراز، تا برهائی از تلاطم توفان زندگی]
(فرخاری)

جملهٔ منتج

آن است که جملهٔ دوم نتیجهٔ اول باشد ، و بعد ازان اینها آیند :
(به طوری که) ؛ مانند : آنقدر پرگویی میکرد ، به طوری که فرصت نمی داد دیگران هم صحبت کنند .
(تا حدی که) ؛ مانند : خیلی خسته شده بودم ، تا حدی که دیگر توان ایستادن نداشتم .
(چنان که) ؛ مانند : [وقتی با من روبرو شد و دست داد ، دستم را خیلی فشرد ، چنان که از چشمانم آب جاری شد] .
(که) ؛ مانند : خواهشمند است کتاب را بفرستید ، که موجب کمال تشکر خواهد بود .

جملهٔ مقایسوی

جمله یی است که حاکی از بیان مقایسه باشد ، و معمولاً بعد از اینها آید :
(چنان که) ؛ مانند : چنان که همهٔ ما دیدیم .
(به طوری که) ؛ مانند : به طوری که آموزگاریان کرد .

(مثل این که) ؛ مانند : مثل این که از من خوشتان نمیاید .
 (همان طور که) ؛ مانند : همانطور که سخن میگفت .

شماره جمله ها

هرگاه بخواهیم عدد جمله ها را در یک عبارت یا یک حکایت بدانیم ، باید شماره فعلهارا تعیین کنیم ؛ زیرا شماره جمله از روی شماره افعال به دست میاید ، و در هر عبارت به همان اندازه که فعل هست ، جمله هم هست ؛
 مانند :

حکایت

« درویشی را ضرورتی پیش آمد ، گلیمی از خانه یاری بدزدید ، حاکم فرمود ، که دستش ببرند ، صاحب گلیم شفاعت کرد ، که من او را بحل کردم ، گفتا : به شفاعت تو حد شرع فرونگذارم . گفت : آنچه فرمودی ، راست گفتمی و لیکن هر که از مال وقف چیزی بدزدد ، قطعی لازم نیاید ، هر چه درویشانراست ، وقف محتاجانست . حاکم ازو دست برداشت . / گلستان »

در حکایت فوق ، شانزده جمله است ؛ زیرا دارای شانزده فعل است . و در جایی که فعل به قرینه حذف شده باشد ، نیز جمله محسوب شود ؛ چنان که درین عبارت : مشگان را گفتم که : تو از مرجان بزرگتری یا نه ؟ گفت : آری .

درین عبارت پنج جمله است ؛ زیرا پس از کلمه های (یانه) و (آری) ، فعل به قرینه جمله سابق حذف شده است؛ یعنی: آیا بزرگترینستی ؟ گفت : آری ؛ یعنی : بزرگترم .⁽¹⁾

⁽¹⁾ دستور نامه ، تألیف مشکور ، ص ص 220 - 222 و 249 - 255

بخش WKK

F اصول نشانه گذاری [PK نوشتار P

نشانگر [PF] و ضرر GPX آن

وقتی شاعر یا نویسنده ، مطلبی را در قالب حروف بر روی کاغذ میریزد ، با احساسهای پیچیده و گوناگون روبروست ، این احساسها همان گونه که در مغز نویسنده یا گوینده ، دارای حرکتها و حالت‌های گوناگونی است ، بر روی کاغذ هم باید مبین حالتها و حرکت‌های مختلفی باشد . نشان دادن این حالتها میسر نیست ؛ مگر به کمک نشانه های قراردادی . این نشانه های قراردادی ، که از زبانهای اروپایی وارد زبان ما شده ، و بسیاری از آنها پذیرفته شده است ، در بهتر خواندن و ادراک معنی خیلی مؤثر است .

خواندن یک متن مشکل ، با جمله های طویل و لغتهای نامأنوس ، در صورتی که فاقد (نقطه گذاری) باشد ، جز اتلاف وقت خواننده و باز ماندن از درک معنی ، سودی نخواهد داشت .

نشانه های (نقطه گذاری) - که امروز در نشر زبان ما متداول است - اصولاً پدیده یی است غربی ، که در قرن نهم میلادی به وجود آمده .⁽¹⁾

⁽¹⁾ دستور پارسی ، تألیف ذوالنور، ص 251

[نشانه گذاری را - که در زبان انگلیسی (Punctuation) میگویند - به نام تنقیط ، نقطه گذاری ، علایم تنقیط و علامات اعجامیه نیز یاد میکنند .]

نشانه گذاری یا تنقیط ، عبارت از به کاربردن یک دسته علامات و نشانه ها در تحریر و نگارش ، به غرض وقفه در آواز و بهتر فهماندن مقصود است . در زبان گفتار و مکالمه به وسیله وقفه های گوناگون آواز و تغییر در آهنگ ، برآورده میشود .

هدف مهم (نشانه گذاری) ، صراحت و وضاحت مفهوم جمله ها و عبارات است . تنقیط نشان میدهد ، که کلمه های یک جمله - از نظر نشانه گذاری - چگونه پهلوی هم قرار بگیرد ، تا معنای آن به آسانی فهمیده شود . اگر در بهترین نوشته های جهان ، (نشانه گذاری) درست به کار برده نشود ، آن نوشته ها بی ارزش خواهند بود . سهو و فراموشی یا اشتباه و غلطی در استعمال کلامه ، سمیکولن ، نقطه و غیره ، شاید نوشته یی را بیمعنی گرداند ، یا غیر از آنچه نویسنده خوانده است جلوه دهد ؛ به حیث مثال : رستم درآمد : بر سرش کلاه خودش ، در پایهایش موزه هایش ، به دست راستش شمشیرش ، بر ابروانش درهم کشیدگی .

با جملهٔ پایین بسیار اختلاف دارد :

رستم درآمد بر سرش ، کلاه خودش در پایهایش ، موزه هایش به دست راستش ، شمشیرش بر ابروانش ، درهم کشیدگی !

یا جملهٔ زیر، که سلمانی بر لوحهٔ دکانش نوشته بود :

« چه فکرمیکنید ؟ من بدون پول سرتان را اصلاح میکنم و یک پیاله چای هم به شما میدهم . » ؛ اما پس از اصلاح وقتی مشتری میل چای به سرش میزد ، یا میخواست بدون پرداخت پول برود ، سلمان با تغییرآهنگ میگفت : « چه ! فکرمیکنید من بدون پول سرتان را اصلاح میکنم و یک پیاله چای هم به شما میدهم ؟ » ⁽¹⁾

موارد استعمال علایم نشانه گذاری

[موارد به کار برد علایم نشانه گذاری ، ازین قرار اند :]

پاراگراف Paragraph

پیش از همه این نکته را باید خاطرنشان کرد ، که پاراگراف چه در چاپ ، چه در نوشته های گوناگون امروزی و چه در مکتوبهای رسمی و خصوصی بزرگترین اهمیت را داراست .

⁽¹⁾ رهنمای املاي دري و نقطه گذاری ، نوشتهٔ یمین ، صص 19 - 20

پاراگراف - که نظریه سطرهای دیگر، یک و نیم سانتی متر به طرف داخل صفحه شروع میشود - گذشته از چاپ و تایپ ، در دستنویسی نیز اهمیت دارد.

پاراگراف را درصنفهای درسی (سرسطر) و درمطبعه ها (شروع) میگویند . هر پاراگراف - که مفهوم جداگانه و مشخص را در بر میداشته باشد - باید به همین صورت ، یعنی از سرسطر شروع شود .
از نظرنشانه گذاری و تنقیط ، هر پاراگراف مطالب کاملی را که متشکل از چندین فکر (چندین جمله) است ، نشان میدهد .⁽¹⁾

فاصله گذاری

برای آن که حروف یک کلمه مستقل ، ساده ، مشتق و مرکب ، یا یک عبارت ، با حروف کلمه مستقل ، ساده ، مشتق و مرکب ، یا یک عبارت دیگر مخلوط و مفاهیم آنها مختل نگردد ، گذاشتن فاصله های سفید معین و منظم دربین کلمات و عبارات - به ویژه درچاپ و تایپ - ضروری و حتمی است .

⁽¹⁾ مرجع سابق ، ص 20

متأسفانه اکثریت حروفچینها و تایپیستهای کشور ما با فاصله گذاری بلد نبوده و آن را عملی نمی نمایند؛ البته فاصله سفید را در مطابع خارجی می‌شناسند و آن را سپش (Spesh) می‌گویند .

نقطه (.) (Full stop , Period)

1 - نقطه نشانه مکث کامل و سکوت تام در خواندن است . و علامت این است ، که جمله تمام شده . ⁽¹⁾ و یا به عبارت دیگر : در پایان جمله هایی که پرسشی و ندایی نباشند ، استعمال میشود ؛ مانند :

معبد سرخ کوتل در بغلان است .

هوشنگ از سفر تازه برگشته است .

برادرم از کار خود رضایت کامل دارد .

به او بگو که بیاید . ⁽²⁾

بنا بران اگر گفته شود : « نقطه در اخیر جمله های اخباری و بیانی ، یا جمله های خبری میاید » نادرست است ؛ زیرا نقطه در اخیر جمله های انشایی

⁽¹⁾ دستورپارسی، تألیف ذوالنور، ص 252

⁽²⁾ روش املاي زبان دری ، به کوشش پویا فاریابی ، ص 21

(1) (امر و نهی) نیز میاید .

هرگاه دو جمله برای تشکیل جملهٔ بزرگتری گردهم آیند ، نقطه از آخر جملهٔ اولی حذف ، و به جایش (واو عطف) گذاشته میشود ؛ مانند :

عارفان مستند . ما دیوانه ییم . که چنین میشود :

عارفان مستند و ما دیوانه ییم . (2)

2 - پس از مخففات نیز نقطه گذاشته میشود ؛ مانند :

[این کتاب در سال 1365 هـ . ش . تألیف شد .

سازمان م.م. یک سازمان بین المللی است .

جریدهٔ ص . پ . در یک هفته دوبار به نشر میرسد .]

3 - اگر برای اختصار، حرف اول اسمی قبل از فامیل نوشته شود ، میان آن دو ، نقطه گذارند ؛ مانند :

خ . خلیلی = (خلیل الله خلیلی) یا : ا . خلیلی = (ابراهیم خلیل)

4 - نقطه میان علامتهای اختصاری فرهنگها هم میاید ؛ مانند : ه . م . یعنی : (همین ماده)

نقطه در آخر جمله های سرفصلی (عناوین) نمی آید . (3)

(1) رهنمای املاي دري و نقطه گذاری ، نوشتهٔ یمین ، ص 21

(2) دستورپارسی، تألیف ذوالنور، ص 252

(3) مرجع سابق ، ص 252

علامت پرسش یا استفهام (؟) Question mark

1 - پس از کلمه ، فقره و جمله یی که شکل سوال و پرسش مستقیم (نه غیرمستقیم) را داشته باشد ، استعمال میشود ؛ مانند : شما امروز کجا میروید ؟
یا : من از وی پرسیدم : « چه وقت رهسپار ایتالیا میشوی ؟ » ⁽¹⁾
[این نشانه در جمله های پرسشی غیرمستقیم استعمال نمی شود ؛ بلکه در پایان آن نقطه میگذارند ؛ مانند :

من از احمد پرسیدم ، که چرا دیر به دفتر آمد .

یا : من از وی پرسیدم که چگونه به اینجا آمد .]

در ادبیات قدیم ، به جای علامت پرسش (؟) از لفظ (آیا) استفاده میشده ، و امروز هم اغلب این کار را میکنند ؛ مانند : [آیا کابل شهرکلان است .] ولی امروز به جای آن ، از علامت پرسش هم کمک میگیرند ؛ مانند :
زنبق دره ، اثر بالزاک است ؟

2 - در تصحیح متون ، هرگاه معنای واژه یی مفهوم نشود ، یا متن مغشوش باشد ، [بعد از] واژه یا جمله مغشوش ، علامت پرسش میگذارند ، و این به منزله شک و تردید است ؛ مانند :

(1) رهنمای املائی دری و نقطه گذاری ، نوشته یمین ، ص 30

کوثرست الفاظ عذب او ومعنی سلسبیل

ذوق او انهارخمر و وزنش (؟) انهار لبن

(؟) (1)

[یا : ابوالمعانی (بیدل) درسال 1100 هـ . (؟) وفات نمود .

3 - هرگاه شعری را مینویسیم ، که شاعرش برای ما نامعلوم باشد ، درآخر

به جای نام شاعر ، علامت پرسش را داخل هلالین مینویسیم ؛ مانند :

ازان به دیده ما گرم میخورد خورشید

که اندکی به گل روی یار مانند است

(؟)

علامت ندا (ندائیه ، علامت تعجب) (!) Exclamation mark

1 - پس از کلمه ندائیه به کاربرده میشود ؛ مانند :

خداوندا ! بیش ازین اعتراف واضحی - در باره ناتوانی کسی - وجود دارد ؟

2 - در آخر جمله ندائیه استعمال میشود ؛ مانند :

چه کنسرت حیرت انگیزی بود !

(1) دستورپارسی، تألیف ذوالنور، ص 253

3 - برای اظهار تعجب به کار میرود ؛ مانند :

عجب سخنی ! آیا راست میگویی ؟

[یا : چه دروغ شاخداری !]

4 - برای اظهار تأثر، پس ازینها استعمال میشود :

(آه) ؛ مانند : [آه ! دیگر هرگز او را نخواهم دید .]

(آخ) ؛ مانند : [آخ ! که چه قدر زندگی به من خسته کن شده است .]

(وای) ؛ مانند : [وای ! او هم مرد .]

(دریغا) ؛ مانند : [دریغا ! عمرم عبث گذشت .]

(حسرتا) ؛ مانند : [حلقهٔ امید بر هر در زدم واحسرتا !]

5 - برای اظهار خوشی و حالات ناگهانی و هیجانی استعمال میشود ؛ مانند :

اوه ، از دیدن شما - درین کشورنا آشنا و بیگانه - چه قدر شادمان شدم !

یا : بس است !

آه ، بس است ! بیش ازین تحمل ندارم .

6 - برای تمسخر و استهزا ، یا شوخی و مطایبه ، در آخر جمله هایی که

ظاهراً جدی و باورکردنی باشد ، به کار میرود ؛ مانند : مثلاً دربارهٔ شخص

نادان و بیسوادی چنین گفته شود :

این شخص نویسنده توانا و دانشمند نامور کشور است !⁽¹⁾
تذکر

باید گفت ، که به کاربردن چندین نشانه ندا یا نشانه پرسش در جمله نادرست است ؛ فرضاً اگر جمله یی هم تعجب آور و هم پرسشی ، یا هم پرسشی و هم شوخی آمیز باشد ، میتوان پس از یک نشانه پرسش تنها یک نشانه ندا را به کارگرفت ؛ مانند :

اوه ، آیا راست میگویی؟ جایزه صد هزار افغانیگی نصیب من شده است ؟!⁽²⁾
کامه (ویرگول) (،) Comma

این نشانه ، که در مطابع ما به نام (ویرگول) یاد میشود ، جهت توقف خفیف در خواندن جمله ، از نظر تغییر صوت یا تصریح مفهوم به کاربرده میشود .⁽³⁾

1 - هرگاه چند واژه یا عبارت پهلوی هم بیایند ، باید توسط (و) های عطف به هم پیوند یابند ، در همچو موارد (و) ها حذف و به جای آنها نشانه

(1) رهنمای املا ی دری و نقطه گذاری ، نوشته یمین ، ص 29

(2) روش املا ی زبان دری ، به کوشش پویا فاریابی ، ص 50

(3) رهنمای املا ... ، ص 21

(،) گذاشته میشود و پیش از فرجامین واژه عطف شده به واژه پیشین ،
(و) نوشته میشود ؛ مانند :

نگارش بیروح و غیرهنرمندانه بی تأثیر، یکنواخت ، کسالت آور، دلگزای و ناپسند است .

2 - پیش از جمله ها و عبارتهایی که ، شرح و تفسیر جمله ها و عبارتهای پیشین باشند ، گذاشته میشود ؛ مانند :

ابومسلم خراسانی ، که مردی دلپرو وطن دوست بود ، همواره اندیشه آزادی و استقلال خراسان را به سر میپورانید .

3 - هرگاه جمله یی بایکی از واژه های بلی ، نه ، نی ، خیر، درست و امثال اینها آغاز شود ، پس از آن واژه کامه و درپی آن بقیه جمله نوشته میشود ؛
مانند :

بلی ، من اشعار او را خوانده ام .

نه ، گفته شما درست نیست .

نی ، ناسنجیده نباید عمل کرد .

درست ، میتوان این نظر شما را پذیرفت .

اما اگر این واژه ها تنها بیایند ، پس از آنها نقطه گذاشته میشود ؛ مانند :

داستان را تمام کردی ؟

بلی .

یا : آیا میخواهی غذایت را همین اکنون بخوری ؟
نه . (1)

4 - برای جداکردن کلمه های خطاب از جمله ، استعمال میشود ؛ مانند :
دوست عزیزم ، از دیدنت بسیار خوش شدم .

یا : برادر مهربانم ، این بار نامه ات دیرتر برابم رسید . (2)

[5 - هرگاه برای یک موصوف صفات متعددی بیاوریم ، بعد از هرصفت یک کامه میگذاریم و قبل از صفت آخرین (و) عطف مینویسیم ؛ مانند :
رابعه بلخی زن شاعر ، عارف ، عاشق و زیبا بود .
یا : او مردی بود دلیر ، جنگجو ، شجاع و خشن .]

سمیکولن (ویرگول نقطه دار) (؛) Semicolon

1 - [این نشانه - که در چاپخانه های ما به نام (ویرگول نقطه دار) نام دارد] - برای جداکردن فقره ها و جمله هایی که پیهم آیند و به هم مربوط باشند ؛ ولی ایجاب گذاشتن نقطه را نمایند ، نوشته میشود ؛ مانند :

(1) روش املا ... ، صص 40 - 41

(2) رهنمای املاي دري و نقطه گذاري ، نوشته يمين ، صص 22

از بدکرداران نفرت دارم ؛ از ساده لوحان بدم میاید ؛ راستان و نیکو سرشتان را دوست دارم .

2 - درجمله ها ، پیش از واژه های : مثلاً ، مانند ، چون ، به حیث مثال ، به گونه نمونه و امثال اینها ، که به منظور ایراد مثال بیایند ، نوشته میشود ؛ مانند :

سهو و فراموشی یا اشتباه و غلطی در کاربرد نشانه ها ، شاید نوشته یی را بیمعنی گرداند ، یا غیر از آنچه نویسنده خواسته است ، جلوه دهد ؛ به حیث مثال :

3 - درنوشته های علمی و تحقیقی ، هرگاه مطلبی به چندین مأخذ رجعت داده شود ، کامه برای جداکردن هربخش یک مأخذ ، و سمیکولن برای جداکردن هر مأخذ از دیگر آن نوشته میشود ؛ مانند :

تاریخ بیهقی ، چاپ داکترغنی و داکترفیاض ، تهران : 1344 ، ص 125 ؛ ترکستان تا هجوم مغول ، بارتولد ، لندن : 1948 ، ص 78 ؛ الکامل فی التاریخ ، ابن الأثیر، ج 7 ، قاهره : 1348 ، ص ص 32 - 35 .

4 - در قاموسها معناهای مربوط به هم یک واژه توسط کامه ها و معناهای مستقل ، که تحت اعداد (1 ، 2 ، 3) میایند ، توسط سمیکولن جدا میشوند ؛

مانند : آیدیا (ایده) ، اسم : 1 - پلان ، پروژه ، طرح ؛ 2 - فکر ، عقیده ، مفکوره ، نظر ، مقصود .

5 - پیش از واژه های اما ، زیرا ، ولی ، لیکن ، مگر و بلکه نوشته میشود .⁽¹⁾
شارحه (دو نقطهٔ سربه سر) (:) Colon

[این نشانه را ، که درمطابق ما به نام (دو نقطهٔ سربه سر) یاد میکنند ، در موارد ذیل به کار میرود :

1 - در مورد نقل قول مستقیم دیگران ، پیش از قوس کوچک استعمال میشود ؛ مانند :

او گفت : « ماهم غنیمتیم و شما هم غنیمتید. » [

2 - برای شرح و تفصیل یک مطلب درجمله نوشته میشود ؛ مانند :
 عنوانهای اشعاری که در شمارهٔ اول سال دوم مجلهٔ ژوندون چاپ شده اند ، عبارتند از: قصه هایی از آدمها و تاریخ ، تلاش ، مردی درچشمهٔ کتیه ، شب و ماه و تو .⁽²⁾

⁽¹⁾ روش املا ... ، صص 42 - 43

⁽²⁾ مرجع سابق ، ص 43

3 - پس از واژه های : مانند ، چون ، به حیث مثال ، به گونه نمونه و ...
که به دنبال آنها مثال ذکر شود ، گذاشته میشود .

4 - [پس از عنوانهای کوچک کنارصفحه ، که سطر به ادامه آن نوشته شود ، به کار میرود؛ مانند :

انواع (هـ) در زبان دری : (هـ) در زبان دری دونوع است :

1 - های ملفوظ ؛ 2 - های غیرملفوظ .]

خط فاصله (دش) (-) Dash

[این نشانه ، که در مطابع کشورما (خط کش) نامیده میشود ، درین

موارد به کار میرود :]

1 - پس از شماره های تقسیمات یک موضوع به بخشهای عمده و اساسی

نوشته میشود ؛ مانند :

مثنوی به طور عمده چهارقسم است :

1 - مثنوی حماسی

2 - مثنوی غنایی

3 - مثنوی عرفانی

4 - مثنوی حکمی

2 - به منظور تفسیر و توضیح یک واژه ، یا یک عبارت نوشته میشود ؛ مانند :

ناصر خسرو - شاعر مبارز و دانشمند زبان دری - به سال 481 هـ. زندگی را پدرود گفت .

3 - گاهی به منظورتفسیر وتوضیح یک واژه یا یک مطلب ، تنها یک بار در پایان ، یا دربخش آخرجمله نوشته میشود ؛ مانند :

نباید جمله های ما بیجان و ماشینی باشند ؛ بلکه باید رشد کنند وبزرگ شوند - بدانسان که جانداران بزرگ میشوند و نمو میکنند .

4 - درگفتگوی دونفری (دیالوگ) ، داستان ، نمایشنامه یا فلمنامه وقتی که از گویندگان به تکرار نام برده نشود ؛ پس ازگفتار هرگوینده ، که در آغازسطر نوشته میشود ، خط فاصله میگذارند ؛ مانند :

مادر با تبسمی ازکودک پرسید :

- پدرت را به یاد داری ؟

- اوه ! بلی .

- میدانی او اکنون درکجاست ؟

- در پلخمري .

- آنجا چه میکند ؟

- در فابریکه سمنت کار میکند .⁽¹⁾

5 - به جای (تا) و (به) استعمال میشود ؛ مانند :

[پروژه کندز - کشم

موتربهای راه کابل - پروان ، کم است .]

6 - پس از تاریخی ، که هنوز ادامه دارد ؛ مانند : 1369 -

7 - در آغاز و پایان جمله معترضه آید ؛ مانند :

کتابی را که در دست تألیف دارم - اگر اتفاقی نیفتد - تا سه ماه دیگر تمام
خواهم کرد .⁽²⁾

هایفن (-) Hyphen

هایفن با خط فاصله ، هم از نظر شکل و هم از نظر جایهای کاربرد
تفاوت دارد . درازی خط فاصله ، اندکی بیشتر از دومی متر ، و از هایفن یک
متری متر است .

هایفن در موارد زیر ، نوشته میشود :

1 - در واژه های ترکیبی ؛ مانند : عوامل اقتصادی - اجتماعی ،
دستاوردهای علمی - تخیلی ، زبانهای اندو - اروپایی .

⁽¹⁾ روش املا ... ، صص 44 - 45

⁽²⁾ دستورپارسی ، تألیف ذوالنور ، ص 255

2 - هرگاه در چاپ ، تایپ یا دستنویس ، برای نوشتن یک واژه ، در صفحه جای نماند و واژه به دوبخش تقسیم شود ، پس از یک بخش واژه در پایان سطر گذاشته میشود . باید به یاد داشته باشیم ، که هرگز نباید یک هجای واژه را به گونهٔ زیر تقسیم کرد ؛ بلکه باید واژه ها را به هجاها تقسیم نمود :

نادرست	درست
دست آ - ورد	دست - آورد
دست آو - رد	
دست آور - د	
کشو - رداری	کشور - داری
کشورد - اری	
کشوردا - ری	
کشوردار - ی	

3 - در نوشته های علمی و تحقیقی ، وقتی واژه های نامستقل از گونهٔ پیشوندها و پسوندها به تنهایی نوشته شوند ، پیش از پسوندها و پس از پیشوندها ، هایفن گذاشته میشود ؛ مانند :

- م ، - یم ، - ید (نشانه های ضمیری ، که در آخر افعال می آیند ؛ مانند : گفتیم ، گفتید .)

می - ، همی - (پیشوند های استمرار؛ مانند : میروم ، همیرفتم .)
 اما پیشوندها ، پسوندها و علامه های جمع را نباید طوری تقسیم کرد ، که از
 اصل واژه توسط هایفن جدا ، و در سطر دیگر نوشته شوند؛ یعنی: پیشوندها ،
 پسوندها و علامه های جمع ، با اصل واژه و در عین سطر گنجانیده شود؛ مانند :

درست نادرست

کتابها کتاب -

ها (نقل «ها» در سطر دیگر)

میکرد می -

کرد (نقل اصل واژه «کرد» در سطر دیگر)

خوردیم خورد -

یم (نقل «یم» جدا از اصل واژه ،

در سطر دیگر) ⁽¹⁾

[متأسفانه در مطابع ما ، این دوشانه را از هم تفکیک ننموده و گاهی
 به جای خط فاصله ، هایفن یا برعکس آن را به کار میبرند .]

⁽¹⁾ روش املا ... صص 45 - 47

هالین () (کمانکها) Parentheses

1 - فقره ها و جمله های معترضه ، که ارتباط دستوری مستقیم با جمله ندارند ، در میان هالین گرفته میشوند ؛ مانند :

در آثاری که طی سده های 11 - 15 م . درهند به وجود آمده ، سلسله یی از کتابهای دینی نیز به برگهای پالمه (پالمه نام . . . درخت بلندیست ، که دارای برگهای بزرگ و همیشه سبز بوده ، دربخشهای جنوب میروید) نوشته شده است .

یا : امیرخسرو ، دوسال پیش ازتألیف « قران السعدین » به سال 290 هـ . ق . (38 سالگی) مثنوی بسیار کوتاhter ازقران السعدین ، به نام « مفتاح الفتوح » را سرود .

2 - شماره های تقسیمات دومی موضوع ، معنی یاشرح وتفسیر برخی واژه ها و سنه ها ، دربین هالین گرفته میشود ؛ مانند :

طرز آموزش واژه های نو به سواد آموزان

1 - قوه ادراک واژه ها نزد سواد آموزان

قوه ادراک واژه ها درخوانش ، اساساً شامل دو مرحله میباشد :

- (1) متمرکز ساختن حواس بایک کیفیت و رسیدگی روانی بر شکل واژه ها ،
 (2) انگیزش حس تشخیص و شناسایی واژه ها به خاطر تشخیص یک
 شکل از اشکال دیگر ، باتوجه به طرز تلفظ و فرق معنایی آنها .

2 - شیوه انکشاف قوه ادراک واژه ها

در باره شیوه انکشاف قوه ادراک واژه ها ، برخی از محققان معتقدند ،
 که آموزگار باید مراحل زیر را در نظر داشته باشد :

- (1) نوشتن واژه های نو و نا آشنا با خط خوانا بر روی تخته ،
- (2) نشان دادن و شناختن حروف هرواژه ،
- (3) تغییر و توضیح معنای هرواژه با آوردن مثالها ،
- (4) تلفظ صریح ، رسا و صحیح هرواژه ،
- (5) موقع دادن به خواندن خاموشانه و فکر کردن سواد آموزان ،
- (6) پرسش آموزگار از هرسواد آموز .⁽¹⁾

⁽¹⁾ مرجع سابق ، صص 52 - 53

3 - مطالبی که در جمله بدانها استناد میشود، در داخل هلالین گذاشته میشود؛ مانند: شمس قیس (المعجم ص: 155) الف درازا را الف نسبت نامیده است؛ ولی دکتر محمد معین آن را الف مصدری (اسم مصدر - حاصل مصدر، ص: 86 - 87) نام نهاده است.

4 - نکته هایی که برای رفع ابهام و روشن کردن موضوع به کارآید، باید داخل هلالین قرارگیرد؛ مانند:

خوبی = خوب + ی (پسوند مصدری) ⁽¹⁾

5 - در تقسیم موضوعاتی که به حروف الفبا (الف، ب، ج، د) صورت میگیرد، هلالین گذاشته میشود، یعنی حروف (الف، ب، ج، د) با هلالین مشخص میگردد. ⁽²⁾

قوس کلان (قلابها) ([]) Brackets

1 - قوس کلان زمانی استعمال میشود، که برخی از مطالب نقل و اقتباس شده، قابل معنی کردن یا شرح و تفسیر یا مقتضای تذکر، افزایش و تکمیل کردن باشد، یعنی نویسنده وقتی به مطالب منقول و برگرفته چیزی از خود

⁽¹⁾ دستور پارسی، تألیف ذوالنور، ص 256

⁽²⁾ روش املا ...، ص 52

میافزاید ، و یا به تکمیل و تصحیح قیاسی متنها میپردازد ، آن را در میان قلابها جای میدهد ؛ مانند : درین یادداشت ، از جراحی که جنرال جیکسن برداشت [در روز اول جنگ درجبههٔ جانسلرس ویل] ذکری به میان نیامد ؛ ولی از جنرال لی به تقریب فتح بزرگ ، ستایش شده است .
(از کتاب « زندگی رابرت لی » اثر جونز)

- 2 - قوس کلان در تحقیق و چاپ متنهای کهن نیز به همان منظوری که در بالا ذکر شد ، استعمال میشود . مثلاً هنگامی که در بین مطالب یک اثر آوردن مطلبی، نکته یی، تذکری و مانند آن ضرورت باشد و از طرف ناشر یا مصحح ، افزوده شده باشد ، این مطلب و تذکر افزوده شده در بین قلابها گرفته میشود .
- 3 - قلابها، در زبانشناسی برای ثبت مورفیمها و اصوات نیز به کار میروند. ⁽¹⁾
- 4 - برای اصلاح خطای نویسندهٔ قبلی [به کار می رود] ؛ مانند :
حافظ از شعرای قرن نهم [هشتم] بود .
یا : رسو [روسو] در کتاب امیل گوید :

⁽¹⁾ روش املا ... ، ص 54

5 - هرگاه جمله معترضه یی احتیاج به جمله معترضه یی دیگر داشته باشد ،
اولی را در قوس کلان و دومی را در هلالین میگذاریم ؛ مانند :
دانشگاه کابل [که متشکل است از دانشکده های زبان و ادبیات (که آن هم
شامل رشته های عربی ، هسپانوی ، انگلیسی ، روسی و ... است) حقوق ،
طب ، فارمسی و...] از جمله [دو] دانشگاه بزرگ افغانستان است .⁽¹⁾

قوس ناخنک (علات نقل قول) (« ») Quotation marks

1 - برای نقل مستقیم قول دیگران به صورت حکایتی - یعنی : از زبان
کسی - یا برای نقل قول مستقیم دیگران از کتابهای مأخذ ، پس از شارحه به
کار میرود ؛ مانند :

او گفت : « مقصودت را فهمیدم . »

یا : در کتاب هفت قلزم امین احمد رازی چنین آمده است : « بهمن فرمود تا
دانشمندان ، زبان فارسی فصیح وضع کردند و آن را دری نام نهادند . »

2 - برای نشان دادن برخی نامهای خاص (اشیا ، اشخاص ، جایها ،
اصطلاحها) نوشته میشود ؛ مانند :

⁽¹⁾ دستورپارسی، تألیف ذوالنور ، صص 256 - 257

« بینوایان » را چندین بار خواندم .

یا : منظورم از تذکر عراق « عراق عجم » بود ، نه عراق کنونی .

3 - برخی واژه ها و عبارتهایی که به مفهوم خاص و برجسته به کار میروند - که در مواردی در زبانهای اروپایی به حرف کلان نوشته میشوند - در زبان دری میان قوس ناخنک گرفته میشوند ؛ مانند :

ما آن را « دریای خاموشی » نامیده بودیم .

4 - هرگاه نویسنده واژه یی را در معنای غیر حقیقی و به معنای مجازی به کار ببرد ، آن را در میان قوس ناخنک جای میدهد ؛ مثلاً اگر واژه « مادر مهربان » را به معنای دانشگاه در مورد محصلان دانشگاه استعمال کنیم :

بیشتر محصلان دانشگاه میپندارند ، که با ایستادگی به عهد و پیمان در برابر قوانین و مقررات دانشکده و ایستادگی به عهد و قول در برابر همدرسان و یا انجام دادن آنچه « مادر مهربان » از آنها متوقع است ، کارپسندیده یی میکنند .

5 - گاهی برخی از واژه های نا آشنای خارجی ، یا واژه های عامیانه و اصطلاحات فنی و تخیلی در بین قوس ناخنک گرفته میشود ؛ مانند :

... بخش مهم‌تر تجدید نظر، کوشش برای ایجاد ساختمان مستحکم و متین، تعبیر کامل و دقیق، بیان مشخص (کانکریت) و « بسته بندی » شده است، که مقاله خوبی را به وجود می‌آورد.

6 - اگر در ضمن سخنانی که در بین قوس ناخنک نوشته شده باشد، واژه‌ها یا سخنانی بیایند که ایجاب کنند در بین قوس ناخنک نوشته شوند، چنین واژه‌ها یا سخن‌ها در بین هلالین بدون نشانه شارحه نوشته میشوند؛ مانند: هوشنگ پرسید: « چه کسی گفته است، زندگی مانند رودخانه است؟ ». یا: او گفت: « منتقدی این کتاب را ضیاع وحشتناک کاغذ خوانده است. »

تذکر

نشانه‌های پایان جمله‌ها و سخن‌های بین قوس ناخنک و هلالین پیش از بسته شدن قوس‌ها نوشته میشوند؛ مانند: خسرو گفت: « من از عهده انجام دادن چنین کاری بر نمی‌آیم. »

کژکها ({ })

کژکها گونه دیگری از نشانه هاست ، که یا به تنهایی و یا همراه با قلابها و قوس ناخنک و هلالین هم در زبانشناسی و هم در ریاضیات به کاربرده میشود ؛ مانند :

هرگاه پیشوند { بی - } با واژه هایی بیاید ، که با حروف نمودار مصوت { آ ، ا } آغاز شوند ، جدا نوشته میشود .

یا : $A = \{ a, b \}$ که درینجا کژکها برای مشخص ومحدود نمودن عناصر یک سیت به کاربرده شده است .

یا : $2 [3 + 4 \{ 6 + 7 (8 - 9) + 2 \} + 3]$

سه نقطه (علامت انصراف) (. . .) Ellipses

این نشانه هنگام حذف یک یاچند واژه یا بخشی از فقره وجمله - خواه از نوشته خود شخص ، خواه از مواد و مطالب اقتباس شده - که برای دیگران آشکار ، ضرورتی به نوشتن آن نباشد و یا آنچه که از رهگذری قابل نوشتن نباشد ، استعمال میشود . باید گفت که در میان جمله سه نقطه و در پایان جمله چهارنقطه گذاشته میشود ؛ زیرا نقطه پایان جمله نیز بران افزوده میگردد . به کاربردن بیشتر از سه نقطه در وسط جمله و چهارنقطه در پایان جمله ، درست نیست .

ستاره (*) Asterisk

این نشانه برای توضیح یک مطلب مربوط به متن درحاشیه - علاوه برشماره و اعدادی که برای این منظور به کارمیروند - گذاشته میشود . گاهی در پاورقی نویسی به جای شماره و عدد ، یک ستاره ، دوستاره و سه ستاره نزدیک به هم به کار برده میشود . هرگاه پاورقی دریک صفحه تمام نشود و به حاشیۀ صفحه دیگر ادامه یابد ، درآخر پاورقی این صفحه و پاورقی صفحه دیگر ، یک ستاره جهت راهنمایی گذاشته میشود . همچنان سه ستاره دور ازهم برای جداکردن بخشها یا قسمتهای داستان یا یک موضوع طولانی به کار میرود ؛ تا فاصلۀ سفید بین دوسطر، بیشترگردانیده شود .

در زبانشناسی پیش از واژه ها یا جمله های نادرست یا بازسازی شده - از نظرتاریخی - یک ستاره میگذارند ؛ مانند :

* من رفتی

← یا : بنده گان بندگان + - ان . (1)

بخش سوم

۲۸ [۲۸] لای

خط و خطا

املا یعنی طریقه درست نویسی و رسم الخط زبان. در زبانهایی که حروف الفبا با مخرجهای صوتی شان مطابقت میکند و مکتوب آنها درست نماینده ملفوظ آنهاست، مسأله املا به طریقی که در زبان ما ایجاد نابسامانیهایی کرده، وجود ندارد.

با جانشین شدن الفبای عرب به جای خط پهلوی و دخول حروفی مثل (ق، ص، ض، ط، ظ، ح) در زبان [دری]، املا صورت پیچیده‌یی به خود گرفت؛ زیرا تلفظ این حروف فقط برای خود عرب که حنجره فراخ، گرمسیری و ناظریف دارد، مناسب است. یک عرب درحالت عادی همان گونه که سخن میگوید، میتواند میان (س) و (ص) یا (ت) و (ط) و امثال آن در تلفظ فرق بگذارد؛ ولی برای ما هرگز مقدور نیست؛ مگر درحالت ارادی و تصنعی، و پیدا است که درتکلم پیرو تصنع و اراده بودن، حلاوت و فصاحت را از میان میبرد. متأسفانه سنت پرستی و دیگرگرایی مستعربان قوم هنوز نگذاشته است درخط [دری] اصلاحی به وجود آید، تا این نزاع هزارساله (س) و (ص) پایان پذیرد.⁽¹⁾

⁽¹⁾ دستور پارسی، تألیف ذوالنور، ص 261

درین مبحث ، قواعد و اصولی را که دراملائی زبان ما مفید تواند بود ، ذیل شماره هایی می آوریم .

1 - هرگاه واژه های مختوم به ... (واو مجهول، واو معروف) مضاف ، موصوف یا منسوب قرار بگیرند، پس از آنها یک { ی } میافزاییم :

واو مجهول

(الف) به حیث موصوف :

سبو	سبوی شکسته
شبو	شجوی سفید
گلو	گلوی خشک
نمو	نموی سریع گلها
آبرو	آبروی برباد رفته
گفتگو	گفتگوی سودمند

(ب) به حیث مضاف :

سبو	سبوی من
شبو	شجوی چمن
گلو	گلوی آوازخوان
نمو	نموی نباتات
ماهرو	ماهروی من

(ج) به حیث منسوب :

سبو	سبوی استالفی
شبو	شجوی کابلی
لیمو	لیموی هندی
ماهرو	ماهروی سمرقندی

واو معروف

(الف) به حیث موصوف :

بازو	بازوی توانا
مو	موی سیاه
رو	روی سپید
خو	خوی بد

(ب) به حیث مضاف :

بازو	بازوی رستم زابلی
مو	موی پیرمرد
رو	روی دیوارهای بلند
خو	خوی کودکان

(ج) به حیث منسوب :

خواجو	خواجوی کرمانی
آهو	آهوی ختنی

(د) هرگاه حرف { و } در پایان واژه ها نمودار کانسونت باشد ، در حالت‌های موصوف ، مضاف و منسوب حرف دیگری درنوشته نمی آید و همین واو با کسره تلفظ میشود ؛ مانند :

دیو	دیو سفید
غریو	غریو جانکاه
جلو	جلو اسپ
گاو	گاو شیری

2- با واژه هایی که مختوم به الف ممدوده باشند ، درحالاتی که موصوف ، مضاف و منسوب قرارگیرند یک { ی } افزوده میشود ؛ مانند :

دانا	دانای راز
صدا	صدای گیرا
قبا	قبای ابریشمین
شبهها	شبههای زمستان
هوا	هوای بهار
ژرفا	ژرفای شب

3- واژه های دخیل ازعربی که دراصل مختوم به { ء } بعد از الف باشند ، همزه نوشته نمیشود . درحالات موصوف ، مضاف و منسوب . . . تنها یک { ی } به آنها علاوه میگردد ؛ مانند :

دستورسخن	- 232 -	بخش سوم
امضا	امضای اسناد	
ابنا	ابنای زمانه	
اشیا	اشیای قیمتی	
ارتقا	ارتقای علمی	
انشا	انشای ساده	
املا	املای دری	
علما	علمای کلام	
اجرا	اجرای وظیفه	
ایفا	ایفای امور	
انقضا	انقضای مدت	
این گونه واژه ها در ترکیبات عربی ، مانند اصل عربی نوشته میشوند ؛		
چون : اسماء الحسنی و ماوراء النهر .		
4 - درواژه های مختوم به های غیرملفوظ ، که درانها حرف { ه } نمودار زبر ...		
است درحالات موصوف ، مضاف و منسوب ، [بر بالای { ه } کسره اضافه]		
نوشته میشود ؛ مانند :		
خانه	خانه علم و فرهنگ	
لانه	لانه زنبور	
اتحادیه	اتحادیه نویسندگان	
دره	دره غوربند	

ستاره	ستارهٔ دنباله دار
قباله	قبالهُ زمین
نامه	نامهٔ بی امضا
بنده	بندهٔ نفس
کارنامه	کارنامهٔ بزرگان

5 - هرگاه واژه های مختوم به « های غیرملفوظ » با { - گان } یا { - ها } جمع شوند ، های غیرملفوظ حذف نمی شود ، مانند :

بنده	بنده گان	بنده ها
رونده	رونده گان	رونده ها
وابسته	وابسته گان	وابسته ها
ستاره	ستاره گان	ستاره ها
نویسنده	نویسنده گان	نویسنده ها
تشنه	تشنه گان	تشنه ها

6 - هرگاه با واژه های مختوم به های غیرملفوظ هرگونه پسوند یا واژه های دیگر بیاید ، های غیر ملفوظ حذف نمی شود ؛ مانند :

تشنه	تشنه گی	تشنه وار
وارسته	وارسته گی	وارسته
همبسته	همبسته گی	

چگونه	چگونه گی	نامۀ ام	نامۀ ات (1)
نامۀ	نامۀ	نامۀ	نامۀ

تذکر

[در مورد این که کلمات مختوم به « های غیرملفوظ » هنگام جمع بستن با (ان) و یا پیوستن یکی دیگر از پسوند ها با آن ، « های غیرملفوظ » آخر کلمه نوشته شود یا نشود ، علمای زبان دارای دو نظر متفاوت اند :

1 - عده یی از علما را عقیده برانست که هنگام جمع بستن کلمات مختوم به « های غیرملفوظ » و یا پیوستن پسوند دیگری با آن ، « های غیرملفوظ » به { گ } تبدیل میشود ؛ مانند :

تشنه - ه + گ + ان (علامت جمع) = تشنگان

تشنه - ه + گ + ی (پسوند اسم معنی) = تشنگی

ولی معلوم نیست که { ه } به اساس کدام قاعده تبدیل به { گ } میشود . در زبان عربی قاعده یی وجود دارد که آن را (قلب) مینامند ، و به اساس آن یک حرف جای حرف دیگر را - طبق قاعده و دستور - گرفته میتواند ؛ مثلاً : کلمه (میزان) در اصل خود (مِوزان) بوده ؛ ولی چون قبل

(1) روش املا ... ، به کوشش پویا فاریابی ، ص ص 13 - 17

از { و } حرف مکسور قرار دارد ، بناءً { و } را به { ی } تبدیل کرده و آن را (میزان) خوانده اند .

دیده میشود که درینجا قاعده یی وجود داشته و آن عبارت است از ین که : هرگاه در یک کلمه { و } پس از حرف مکسور واقع شود ، آن را به { ی } بدل کنند ؛ اما در زبان ما این قاعده وجود ندارد. بالفرض این نکته را به حیث یک قاعده قبول کنیم که : هنگام پیوستن یکی از پسوندها به آخر کلمات مختوم به « های غیرملفوظ » ، حتماً باید { ه } آخر کلمه به { گ } تبدیل شود ، پس در مورد کلمات دیوانه ها ، چشمه سار ، فرشته وار و ... کدام قاعده یی را میتوان تطبیق کرد ؛ زیرا اگر های غیرملفوظ را به { گ } تبدیل کنیم و بگوییم که : دیوانگها ، چشمگسار ، فرشتگوار و ... معانی آنها فرسنگها دور خواهند گریخت .

2 - برخی دیگر از علما عقیده دارند که هنگام جمع بستن کلمات مختوم به « های غیرملفوظ » با (ان) و یا پیوستن یکی از پسوند ها به آخر آن ، { ه } به جای خود باقی مانده و قبل از اتصال پسوند به آن یک { گ } علاوه باید کرد ؛ مانند :

خسته + گ + ان (علامت جمع) = خسته گان

خسته + گ + ی (پسوند اسم معنی) = خسته گی

درینجا نیز معلوم نیست که این { گ } از کجا آمده و به اساس کدام قاعده بعد از « های غیرملفوظ » قرار گرفته است. فرضاً اگر این قاعده را بپذیریم که در کلمات مختوم به های غیرملفوظ، هنگام اتصال یکی از پسوندها به آن، { ه } به جای خود مانده و بعد از آن باید یک { گ } علاوه کرد، پس کلمات سبزه زار، پیله ور، حيله گر، پشه آسا و خنده آور را چه باید کرد؟ زیرا افزودن { گ } بعد از های غیرملفوظ و خواندن سبزه گزار، پیله گور، حيله گگر، پشه گاسا و خنده گاور مفید معنایی نیست و نمی توان از کلمات مذکور چیزی فهمید.

همچنان اگر بگوییم که کلمات مختوم با های غیرملفوظ را با { گان } جمع بسته و با { گی } به اسم معنی تبدیل میکنیم، پیداست که این علامتها از ساخته های خود ما بوده و در زبان ما اصلاً چنین معجونی وجود ندارد.

خلاصه کلام این که هر دو قاعده فوق دارای استثنا آتی اند، که مراعات حتمی یکی ازین دو قاعده فوق، مفید فایده یی نیست و بهتر همان است که هنگام اتصال یکی از پسوندها به آخر کلمات مختوم به « های غیرملفوظ »، دیده شود که حذف { ه } به زیبایی کلمه میافزاید یا موجود

بودن آن . در هر دو صورت هر آنکه به فصاحت نزدیکتر بوده و ذوق سلیم آن را بپذیرد ، همان گونه باید نوشت .

7 - هرگاه واژه های مختوم به یای معروف ... در حالات موصوف ، مضاف و منسوب آیند ، پس از آنها چیزی در نوشته افزوده نمیشود ؛ مانند :

چو کی	چو کی معلم
-------	------------

قیچی	قیچی خیاطی
------	------------

چای	چای سبز
-----	---------

نی	نی شکسته
----	----------

بوی	بوی خوش
-----	---------

خوی	خوی بد
-----	--------

8 - باواژه هایی که مختوم به حروف نمودار صامتها باشند ، در حالات موصوف ، مضاف و منسوب یا هنگام پیوستن پسوند های ضمیری و جمع و پسوندهای نسبتی چیزی در نوشته علاوه نمیشود ؛ مانند :

شعر: شعرنو ، شعرسعدی ، شعرمن ، شعرم ، شعرش ، شعردری ،

جلو: جلو کهنه ، جلو اسپ ، جلو او ، جلوم ، جلوش ، جلوچی ،

گل: گل سرخ ، گل نارنج ، گل تو ، گلم ، گلش ، گل روسی ،

قلم: قلم خودکار ، قلم هوشنگ ، قلم تو ، قلمم ، قلمش و ...

9 - « های ملفوظ » نیز نمودار صامت است . بنابراین با واژه هایی که مختوم به این حرف باشند ، درحالات موصوف ، مضاف و منسوب نیز درحالت پیوستن پسوند جمع یا پسوندهای ضمیری ، نسبتی و تنکیر ، چیزی درنوشته افزوده نمیشود ؛ مانند :

کوه : کوه بلند ، کوهی (نسبتی) ، کوهها ، کوهی (نکره) ،
 کلاه : کلاه سیاه ، کلاه احمد ، کلاه من ، کلاهم ، کلاهدش ، کلاه عسکری ،
 کلاهها ، کلاهی (نکره) ،
 نگاه : نگاه افسونگر ، نگاه دلدار ، نگاه کودک ، نگاهم ، نگاهش ، نگاه عاشقانه ،
 نگاهها ، نگاهی (نکره) ،
 راه : راه دور ، راه پغمان ، راهم ، راهش ، راهها ، راهی (نکره) ،
 ماه : ماه نو ، ماه نخب ، ماه من ، ماهم ، ماهش ، ماه عیسوی ، ماهها ، ماهی
 (نکره) .

10 - واژه هایی که با آنها ضمائر « مان ، تان ، شان » بیایند ، آن واژه ها ازین ضمائر جدا نوشته میشوند ؛ مانند :

قلم مان ، قلم تان ، قلم شان
 راه مان ، راه تان ، راه شان
 زندگی مان ، زندگی تان ، زندگی شان .

11 - پسوند نکره ، پسوند اسم معنی و پسوند صفت نسبتی با واژه های

مختوم به الف ممدوده ، واو معروف و مجهول و های غیرملفوظ به شکل « یی » نوشته میشود ؛ مانند :

(الف) واژه های مختوم به الف ممدوده

دنیا : دنیایی میخواهم پر از صلح و صفا . (پسوند نکره)

دانا : دانایی ، تواناییست . (پسوند اسم معنی)

اعتنا : به من اعتنایی ننمود . (پسوند تنکیر)

آسیا : مسابقات فوتبال آسیایی به زودی آغاز میشود . (پسوند صفت نسبتی)

(ب) واژه های مختوم به واو معروف و مجهول

لیمو : پروین پیراهن لیمویی پوشیده بود . (پسوند صفت نسبتی)

دو : دویی در بین دوستان ناپسندیده است . (پسوند اسم معنی)

مو : او سرمویی هم به برادرش علاقه نداشت . (پسوند وحدت)

(ج) واژه های مختوم به های غیرملفوظ

نامه : نامه یی به برادرم فرستادم . (پسوند نکره)

سرمه : او پیراهن سرمه یی پوشیده بود . (پسوند صفت نسبتی)

بنده : مبارزان زنجیرهای بندگی را گسستند . (پسوند اسم معنی)

(د) پسوند های اسم معنی وتنکیر وضمیری در واژه های مختوم به { ی } چنین نوشته میشوند :

صوفی: صوفیی آنست که هرچه در کف داری بدهی (پسوند اسم معنی)
(خواجه عبدالله انصاری)

یا : صوفیی میگشت در دور افق (پسوند نکره) (مولوی)

کشتی : کشتیی از دریا میگذشت . (پسوند نکره)

یا : کشتیم ، کشتیت ، کشتیش ، کشتی مان (یم ، یت ... نشانه های ضمیری)

زنده گی : زنده گیم ، زنده گیت ، زنده گیش ، زنده گی تان (یم ، یت ... نشانه های ضمیری) ⁽¹⁾

تذکر

1 - کاتبان قدیم « یی » را همه جا به صورت « ئی » نوشته اند . پیداست که این رسم الخط ناشی از بی اطلاعی بوده ؛ زیرا در زبان ما هرگز دانایی و بینایی و توانایی ، دانائی و بینائی و توانائی تلفظ نمیشود .

2 - بیشتر نویسندگان بی اطلاع به جای نامه یی ، جامه یی ، خامه یی ،

⁽¹⁾ مرجع سابق ، صص 18 - 20

لطیفه یی و غیره ، نامۀ ، جامۀ ، خامۀ و لطیفۀ مینویسند ، این گونه رسم الخطهای غلط از بی اطلاعی کاتبان سرچشمه گرفته است.⁽¹⁾

12 - { ای } تنها در یک مورد و در صیغۀ مفرد مخاطب فعل ماضی قریب یا صیغۀ مفرد مخاطب فعل حال اخباری نوشته میشود ؛ مانند :

تو در خانه ای ، تو رفته ای ، گفته ای ، برده ای ، خورده ای .

یا :	در خانه ام	در خانه ایم
	در خانه ای	در خانه اید
	در خانه است	در خانه اند (در خانه استند)
و یا :	رفته ام	رفته ایم
	رفته ای	رفته اید
	رفته است	رفته اند (رفته استند)

تذکر

[هر چند دانشمندان ، نوشتن { ای } را در حالات فوق الذکر جایز دانسته اند ؛ ولی به علت این که هنگام تلفظ « ای » نه ؛ بلکه « یی » تلفظ میشود ، باید همه جا آن را « یی » نوشت ؛ زیرا اصولاً مکتوب ما باید نماینده

⁽¹⁾ دستور پارسی ، تألیف ذوالنور ، ص 263

ملفوظ ما باشد ، نه آن که ملفوظ ما به طرف کعبه روان باشد و مکتوب ما به سوی ترکستان .

اگر در واژه های (خورده ای ، دیده ایم ، شنیده اید) نظراندازی کنیم ، دیده میشود که همزه بعد از « های غیرملفوظ » هنگام تلفظ ، { ی } تلفظ میشود ، یعنی : (خورده یی ، دیده ییم و شنیده یید) . پس بدین ملحوظ هنگام نوشتن این واژه ها باید مطابق تلفظ عمل کرد ، و به جای « ای ، ایم و اید » باید « یی ، ییم و یید » نوشت ؛ مانند :

خریده یی ، خریده ییم ، خریده یید ،

رفته یی ، رفته ییم ، رفته یید ،

گفته یی ، گفته ییم ، گفته یید . [

13 - واژه های مختوم با الف ممدوده و { ی } ، واو معروف و واو مجهول و های غیرملفوظ ، هنگام پیوستن با پسوندهای اضافی به گونه زیر نوشته میشوند :

پا : پایم ، پای مان ، پایت ، پای تان ، پایش ، پای شان ،

جای : جایم ، جای مان ، جایت ، جای تان ، جایش ، جای شان ،

آرزو : آرزویم ، آرزوی مان ، آرزویت ، آرزوی تان ، آرزویش ، آرزوی شان ،

خانه : خانه ام ، خانه مان ، خانه ات ، خانه تان ، خانه اش ، خانه شان ،
 نامه : نامه ام ، نامه مان ، نامه ات ، نامه تان ، نامه اش ، نامه شان ،
 زنده گی : زنده گی ام ، زنده گی مان ، زنده گیت ، زنده گی تان ، زنده گیش ،
 زنده گی شان .

14 - « است » ، « استند » و « اند » چنین نوشته میشوند :

(الف) پس از واژه های مختوم به الف ممدوده ،

دانا : داناست	دانااستند	دانایند
توانا : تواناست	تواناستند	توانایند
کجا : کجاست	کجاستند	کجایند

(ب) پس از واژه های مختوم به واو مجهول ،

نیکو : نیکوست	نیکوستند	نیکویند
بدخو : بدخوست	بدخوستند	بدخویند
روبه رو : روبه روست	روبه روستند	روبه رویند

(ج) پس از واژه های مختوم به واوهای صامت ...

نو : نو است	نواستند (هستند)	نو اند
جلو : جلو است	جلو استند (هستند)	جلو اند
گاو : گاو است		
هزارناو : هزارناو است		

ریو : ریو است

دیو : دیو است (1)

اگرهمزه « است » نوشته شود، باید حرکت آن را به حرف آخرین کلمه پیش از « است » دهند . (2)

(د) پس از واژه های مختوم به یای معروف و برخی از دفتانگهای یایی ،

زنده گست	زنده گی
----------	---------

مبتدیست	مبتدی
---------	-------

علمیست	علمی
--------	------

طبیعیست	طبیعی
---------	-------

شخصیست	شخصی
--------	------

زیباییست	زیبایی
----------	--------

داناییست	دانایی
----------	--------

نوشتن این واژه ها با « الف » به شکل زنده گی است ، طبیعی است و دانایی است نیز جواز دارد . (3)

(1) روش املا ... ، صص 20 - 22

(2) دستور پارسی ، تألیف ذوالنور، ص 265

(3) روش املا ... ، ص 22

به طور کلی نوشتن و ننوشتن همزه در مواردی که هردو وجه جایز است ، آنجا که اشتباهی رخ نمیدهد جایز است . مثلاً در مورد « جانی است » که اگر « جانیست » نوشته شود اشتباه میشود .⁽¹⁾

(ه) پس از واژه های مختوم به های غیرملفوظ و تمام صامتها ،

خانه	خانه است
------	----------

لانه	لانه است
------	----------

گواه	گواه است
------	----------

زنده	زنده است
------	----------

چنین	چنین است
------	----------

دیوار	دیوار است
-------	-----------

نزدیک	نزدیک است
-------	-----------

بهتراست واژه های مختوم به صامتها را به صورت مشکلست ، آسانست ، کمست ، خوبست ، آنست ، همینست ، نزدیکست و مانند اینها ننویسیم و الف فعل « است » پس از واژه های مختوم به های غیرملفوظ و صامتها حذف نشود.⁽²⁾ ؛ ولی هرگاه « که » ، « چه » و « نه » قبل از « است » بیایند ،

⁽¹⁾ دستور پارسی ، تألیف ذو النور ، ص 265

⁽²⁾ روش املا ، صص 22 - 23

های غیر ملفوظ آنها تبدیل به « ی » میشود و همزه « است » هم حذف میشود ؛ مانند :

کیست چیست نیست⁽¹⁾

15 - پیشوندها

پیشوندها در زبان دری به دو بخش عمده جدا میشوند :

پیشوندهای صرفی (تصریفی) و پیشوندهای واژه ساز (اشتقاقی) .

پیشوندهای صرفی بدین گونه مشخص میشوند :

(1) پیشوند { می - } یا { همی - }

هرگاه این پیشوند در جلو فعلهای آغاز شده به صامت قرار گیرد ، با ماده

یا اصل فعل پیوسته نوشته میشود ؛ مانند :

میگفت ، میروم ، میدانستم ، میخواست ، میرفت ، میدید .

همیگفت ، همیروم ، همیدانستم ، همیخواست ، همیرفت ، همیدید .

هرگاه با فعلهای آغاز شده به مصوتهای « الف مفتوح ، مکسور و

مضموم » بیاید ، باز هم با فعل پیوسته نوشته میشود ؛ مانند :

⁽¹⁾ دستور پارسی ، تألیف ذوالنور ، ص 264

دستورسخن	- 247 -	بخش سوم
----------	---------	---------

انداخت میانداخت

افروخت میافروخت

انگیزد میانگیزد

ایستاد میایستاد

افتاد میافتاد

افتد میافتد

هرگاه با واژه هایی که با { و } و { ی } آغاز مییابند بیاید ، بدین گونه نوشته میشود :

میورزد میوزید مییافت مییازید

و اما هرگاه با فعلهای آغاز شده به مصوت { آ } بیاید ، جدا نوشته میشود ؛ مانند :

آراست می آراست

آمد می آمد

آرمید می آرمید

آزمایند می آزمایند

آسایند می آسایند

(2) پیشوند { ب - } که همواره با فعل می آید ، بدین گونه نوشته میشود :

هرگاه با فعلهای آغازشده به حرف نمودارصامت بیاید ، با فعل پیوسته نوشته میشود ؛ مانند :

بگفت ، برفت ، بزد ، ببیند ، ببین ، برو ، بخوان ، بگمار .

هرگاه با فعلهای آغازشده با حروف نمودار مصوت (الف مفتوح یا مضموم) بیاید ، { ا } حذف میگردد و پیش از فعل ، { ی } افزوده میشود ؛ مانند :

افگند بیفگند

افروز بیفروز

افتاد بیفتاد

انداخت بینداخت

هرگاه با فعلهایی که با « الف مکسور » آغاز شده باشند بیاید ، الف آن نوشته میشود ؛ مانند :

ایستاد بایستاد ایستد بایستد

هرگاه با فعلهای آغازشده به حروف نمودار مصوت‌های { ی } و { و } بیاید ، مانند صامت‌ها پیوسته با فعل نوشته میشود ؛ چون :

یافت بیافت

ورزید بورزید

وزید بوزید

واما اگر با فعلهای آغازشده به حروف نمودار { آ } بیاید، میان پیشوند و اصل -

فعل { ی } افزوده میشود و درنگارش علامه « مد » از آغاز فعل حذف میگردد ؛ مانند :

آید	بیاید
آورد	بیاورد
آمد	بیامد
آراست	بیاراست
آشفت	بیاشفت

(3) پیشوند نفی { ن - } بدین گونه نوشته میشود :

هرگاه با فعلهای آغازشده با حروف نمودارصامت بیاید ، پیوسته با فعل نوشته میشود ؛ مانند : نخورد ، نرفت ، نکرد ، نوزید ، نگفت ، نیافت .

هرگاه با فعلهای آغازشده به حروف نمودار مصوت (الف مفتوح یا مضموم) بیاید ، میان این پیشوند و اصل ، { ی } افزوده میشود و الف آغازین فعل حذف میگردد ؛ مانند :

انداخت	نینداخت
افروخت	نیفروخت
افروز	نیفروز

در واژه های « ایستاد » و « ایستد » به این شکل نوشته میشود :

ایستاد	نایستاد	ایستد	نایستد
--------	---------	-------	--------

و اما هرگاه با فعلهای آغازشده باحروف نمودار { آ } بیاید ، میان این پیشوند و اصل فعل ، { ی } افزوده میشود و علامه « مد » حذف میگردد ؛ مانند :

آمد نیامد

آراست نیاراست

آورد نیاورد

(4) پیشوند نهی { م - } نیز خصوصیت پیشوند نفی را دارد و با فعلهای آغازشده با حروف نمودار صامت پیوسته نوشته میشود ؛ مانند :

مکن ، مرو ، مخور ، مزن ، منشین ، مگو ، مخوان .

و اما هرگاه با فعلهای آغازشده با حرف نمودار مصوت بیاید ، مانند پیشوند نفی نوشته میشود ؛ چون :

افروز : نیفروخت میفروز میفروزید

افگن : نیفگند میفگن میفگنید

آمد : نیامد میا میایید

ایست : نایستاد مایست مایستید

(5) پیشوندهای واژه ساز :

پیشوندهای واژه ساز تا حد امکان باید با اصل واژه پیوسته نوشته شوند ؛

مانند :

ام : امروز ، امشب ، امسال ،

بی : بیکار ، بیدل ، بینوا ، بیدرنگ ، بیرنگ .

هرگاه پیشوند { بی - } با واژه هایی بیاید که باحروف نمودار مصوت { آ ، ا } آغاز شوند ، جدا نوشته میشود ؛ مانند :

بی آب ، بی آبرو ، بی آزار ، بی ادب ، بی اراده ، بی انصاف .

پسوند ها نیز مانند پیشوندها تاحد امکان با واژه ها پیوسته نوشته میشوند ؛
مانند :

نیلگون ، نیلفام ، ستمگر ، باغبان ، بیننده ، بهتر ، بهترین ، نالان ،
سحرگاهان ، چوبین ، سیمین ، پریوش ، ماهوش ، مهوش ، دانشمند ،
هدفمند ، گلزار ، نیستان .

16 - { را } [که حرف مفعولی میباشد] ، ازواژه ها جدا نوشته میشود؛ مانند:
کتاب را ، قلم را ، آدم را ، وی را ، این را ، آن را ، فرهنگ را ، دانش را ،
دیوان را ، مشکل را .

17 - پسوند های جمع { - ها } و { - ان } با واژه ها پیوسته نوشته
میشوند ؛ چون :

کتابها ، قلمها ، دستها ، دلها ، باغها ، جنگلها ، کوهها ، چوکیها ، الماریها ،
آدمها ، عربها ، افغانها ، ایرانیها ، هندیها ، آسیاییها ، افریقاییها ، امریکاییها ،
جایها ، پایها ، مویها ، جویها ، رویها .

واژه هایی که با « های غیرملفوظ » پایان یافته باشند ، در صورت جمع بستن با « ها » ... { ه } پایان واژه حذف نمیشود ؛ مانند :

نامه	نامه ها
خانه	خانه ها
جامه	جامه ها
افسانه	افسانه ها
کوه	کوهها

18 - واژه های مرکب تاحد امکان یکجا نوشته میشوند ؛ مانند :

پیشرفت، پیشنهاد، پیشرو، پیشاهنگ، هماهنگ، رویداد ، روانکاو ، روانشناس،
زبانشناس، زبانشناسی، دستیاب ، پایپاک ، صاحبدل ، صاحبنظر ، گلفروش ،
میفروش ، نیکنام ، دلارام ، دلاویز ، نیکبخت ، خوشحال ، جهانبینی ،
جهانشناختی ، دستنویس ، جهانگرد ، آسمانخراش ، آموزشگاه ، پرورشگاه ،
باشگاه ، دانشگاه ، گفتگو ، جستجو ، دوستدار ، هیچکاره و امثال اینها .⁽¹⁾

در کلمه های مرکبی که جزء دوم آنها با مصوت بلند (آ) آغاز میشود، « مد »
از روی الف حذف میشود ؛ مانند : دلارام ، پیشاهنگ .⁽²⁾

⁽¹⁾ روش املا ... ، به کوشش پویا فاریابی، صص 23 - 29

⁽²⁾ دستور پارسی ، تألیف ذوالنور، ص 268

و اما این واژه ها : پیرهن چاک ، افسون کنان ، شست و شو ، شکست ناپذیر ، عدالت شعار ، شماتت ورزی ، که یکجا نوشتن آنها سبب دشواری و ثقل در خواندن میشود ، باید جدا نوشته شوند .

19 - تنوین (دو زبر ، دو زیر ، دو پیش درحرف آخر واژه ها) :

تنوین تنها برواژه های عربی نوشته میشود و در زبان دری تنها تنوین « دوزبر » بر واژه های عربی رایج میباشد ، که قواعد نوشتن آن چنین است : (الف) بنا برقاعده کلی و رایج در پایان واژه مورد نظر « الفی » میافزاییم و بالای آن « دو زبر » مینویسیم ؛ مانند :

اصلاً ، اجمالاً ، احتمالاً ، اساساً ، حتماً ، قسماً ، عیناً ، رأساً ، مثلاً ،
ابداً ، فوراً ، مختصراً ،
حقیقتاً ، نسبتاً ، موقتاً ، ذاتاً ، عجالتاً ، ندرتاً .

(ب) تنوین « دو زبر » در واژه های عربی مختوم به همزه ، برسرهمزه نوشته میشود ؛ مانند :

استثناء استثناء

جزء جزء

20 - هرگاه واژه « ابن » در آغاز وپیش از اسم خاص آید ، چنین نوشته میشود :

ابن سینا ، ابن بطوطه ، ابن رشد ، ابن احمد ، ابن زید .
و اما هرگاه « ابن » در بین دو اسم خاص آید ، { ا } آن در نوشته حذف
میشود ؛ مانند :

محمد بن احمد دقیقی بلخی ، عیسی بن مریم ، یحیی بن خالد
برمکی ، حمزه بن حسن اصفهانی ، حمزه بن علی .
21 - هرگاه واژه های « بعض ، برخ ، بخش » در عبارتهای اضافی ،
توصیفی و نسبتی آیند ، چنین نوشته میشوند :
بعضی مردم ، برخ اول ، بخش دیگر ؛ اما اگر پس از آنها [حرف اضافه] « از »
آید ، چنین نوشته میشوند :

بعضی از مردم ، برخی ازین کتاب ، بخشی از گفته های افلاطون .
واگر نکره واقع شوند (به سان دسته یی ، گروهی ، عده یی) به شکل زیر
نوشته میشوند :

بعضی این طرف رفتند و برخی آن طرف .
برخی به موضوع دلچسپی نشان دادند و برخی بی توجه ماندند .
بعضیها باور دارند و برخیها آن را نمیپذیرند .

22 - واژه های « این » و « آن » جدا نوشته میشوند ؛ مانند :
این مکتب ، این خانه ، این مرد ، آن زن ، آن شخص ، آن دکان ، آن دفتر ،
آن طرف .

این زمان ، آن زمان ، این وقت ، آن وقت ، این چنین ، آن چنان ،
این کس ، آن کس ، این طور ، آن طور ، این گونه ، این سو ، این جا ، آن
جا ، این که ، آن گاه .

همچنان واژه های « همین » و « همان » نیز جدا نوشته میشوند ؛

مانند :

همین که ، همان گونه ، همین طور ، همان طور ، همین سان ، همان سان .
23 - { که } از واژه ها جدا نوشته میشود ؛ مانند :

مردی که آمد ، چنان که گفته آمد ، وقتی که گفتی ، زمانی که مطمئن شدی .
و اما واژه های « چگونه » ، « چرا » ، « چطور » ، « چنانچه » ، « آنچه »
و « آنکه » به همین شکل نوشته میشوند .

24 - واژه « هیچ » جدا نوشته میشود ؛ مانند :

هیچ چیز ، هیچ کس ، هیچ گونه ، هیچ صورت ، هیچ جا ، هیچ وقت ، هیچ
گاه ، هیچ یک ، هیچ کدام .

25 - واژه های عربی به وزن « تفعیل » چنین نوشته میشوند :

تعیین ، تمییز ، تغییر (با دو { ی })

26 - ترکیبات عربی مستعمل در دری جدا نوشته میشوند ؛ مانند :

ان شاء الله ، عن قریب ، مع هذا ، مع ذلك ، من جمله ، علی هذا ، من بعد .

27 - پیشینه ندای { ای } از واژه ها جدا نوشته میشود ؛ مانند :

ای خدا ، ای دوست ، ای مرد ، ای یار ، ای که از راه دور آمده یی .

28 - برخی از نامهای خاص اروپایی ، که نوشتن آنها با { ط } متداول

شده است ، باید به همان گونه نوشته شوند ؛ مانند :

سقراط ، افلاطون ، ارسطو .

و اما برخی از واژه های دیگر دخیل با { ت } نوشته میشوند ؛ مانند :

اتاق ، اتریش ، ایتالیا ، بریتانیا ، امپراتور ، پترول .

29 - واژه ها و ترکیبات زیر بدین شکل نوشته میشوند :

درست نادرست

بالخصوص بالخصوص

بالعموم بالعموم

بالاخص بالاخص

بالکل بالکل

بالعکس بالعکس

بالاخر	بالاخره ، بالاخر
خوشنود	خشنود
خورشید	خرشید
خورسند	خرسند
خورد (کوچک)	خرد
کمک	کهمک ، کومک

و اما واژه های زیر به دو شکل به معنیهای مختلف نوشته میشوند :

<u>اداکنده</u>	<u>ترک کننده</u>
سپاسگزار	سپاسگذار
شکر گزار	شکر گذار
نماز گزار	نماز گذار
خدمتگزار	خدمتگذار

30 - واژه ها و اصطلاحهای دخیل اروپایی بدین شکل نوشته میشوند :

فیودالیزم ، سوسیالیزم ، کمونیزم ، اتترناسیونالیزم ، انارشیزم ، رویونیزم ،
 سکتاریزم ، شووینیزم ، صهیونیزم ، لیننیزم ، مارکسیزم ، میلتاریزم ،
 ناسیونالیزم ، ریالیزم ، کاپیتالیزم ، نازیزم ، لیبرالیزم ، رمانتیسم ، کوبیزم ،

- دگماتیزم ، پراگماتیزم ، اگزستانسیالیزم .
- ایدیولوژی ، بیولوژی ، سوسیولوژی ، سایکالوژی ، پسیکولوژی ، پداگوژی ، دماگوژی ، آرکیولوژی ، زولوژی ، میتودولوژی .
- ایدیال ، ایده ، دموکراتیک ، دموکراسی ، اکادمی ، پاسیف ، اکتیف ، تلفون ، تلگراف ، تلگرام ، تلویزیون ، فلم ، کامره ، کست ، ترانسفارمر ، پاراگراف ، میخانیک ، پروفیسر ، داکتر ، پلیس ، رنسانس ، استتیک ، سیمینار ، جنرال ، برس (برس بوت) ، بورس (بورس تحصیلی) بیوگرافی ، اتوبیوگرافی ، لیسانس ، لیسانسه ، یونیورستی ، میناتور ، میناتوری⁽¹⁾ .
- 31 - اغلب موبد ، آینه ، پاییز ، پایین ، آیین و امثال آن را : مؤبد ، پائیز ، پائین ، آئین مینویسند ، و این غلط محض است .
- 32 - درنوشتن اسمهای عبری مانند میکائیل ، جبرائیل و غیره باید همزه نوشته شود .
- 33 - کلمه هایی که درعربی به این صورت : قراءه ، دناءه ، اساءه و ... نوشته میشوند ، درفارسی باید دارای این رسم الخط باشند :

⁽¹⁾ روش املا ... ، به کوشش پویا فاریابی ، صص 34 - 38

قرائت ، دنائت ، اسائت و . . . نوشته شوند .

34 - کلمه هایی ؛ مثل : داوود ، کاووس ، سیاووش و پیشاوور را باید با دو « واو » نوشت ؛ زیرا درین گونه کلمه ها « واو » دارای صدای ممدود است ، اگر این کلمه ها بایک « واو » نوشته شوند مطلقاً غلط است ، مگر در شعر ، و آن هم بنا بر ضرورت ، درین صورت باید بالای « واو » علامت ضمه گذاشت ؛ مانند : سیاوش .

35 - اسمعیل ، اسحق ، ابرهیم ، رحمن و امثال آن را باید با « الف » ؛ یعنی : اسحاق ، اسماعیل ، ابراهیم و رحمان نوشت .

36 - کلماتی مثل : زکوة ، صلاة (صلوة) ، مشکوة ، توریة و حیوة ، باید به همان گونه که تلفظ میشوند نوشته شوند ؛ مانند : زکات ، صلات ، مشکات ، تورات و حیات .

37 - عدد های « دو » و « سه » را هنگام اتصال به پسوند { م - } باید بدون تشدید نوشت : دوم ، سوم .

38 - درست هفده و هجده است ، از نوشتن هیفده و هیجده - که از غلطهای مشهور است باید خود داری کرد .⁽¹⁾

⁽¹⁾ دستور پارسی ، تألیف ذوالنور ، ص ص 263 ، 267 - 270

39 - [واژه های عربی که مضاف و موصوف واقع شوند ، مضاف الیه و صفت آنها (در صورتی که واژه عربی باشد) در تذکیر و تأنیث باهم مطابقت میکنند ؛ مانند :

اماکن مقدس (مذکر) شعبه اجرائیه (مؤنث)

40 - هرگاه « به » بر سر واژه قرار گیرد ، جدا از واژه نوشته میشود ؛ مانند :

به آنها به جای به هم

نوشتن « به » بر سر واژه هایی که با حروف صامت آغاز یافته باشند، به صورت پیوسته نیز جواز دارد که دران صورت « های غیر ملفوظ » از آخر آن حذف میگردد ؛ مانند :

بقول سعدی براه درست بخانه ما

41 - واژه « این » اگر بعد از « به » قرار گیرد، های غیر ملفوظ از آخر « به » حذف شده و الف « این » به « د » مبدل میشود ، که درین صورت آن را « بدین » نوشته و میخوانند .

42 - واژه « آن » اگر بعد از « به » قرار گیرد ، های غیر ملفوظ از آخر « به » حذف شده و میان « ب » و « آن » یک « د » علاوه مینمایند ، که درین صورت (مد) آن نیز حذف میشود و آن را « بدان » نوشته و تلفظ مینمایند .

43 - بعضی از مردم ضمائر جمع را جمع میبندند، که این شیوه نادرست است ؛ زیرا « ما » در ذات خود جمع است و نمیتوان در آخر آن « یان » افزوده و آن را « مایان » خواند و یا « شما » را « شمایان » نوشت . همچنین است : خودها ، خویشها و خویشتنها .

44 - چنانچه در بعضی از روزنامه ها ، جراید و مجلات دیده میشود ، گاهی عدد را به همان شکل عددی نوشته و پس ازان (مین) را - که پسوند ترتیب است - به دنبال آن مینویسند ؛ مانند :

70 مین سالروز استرداد استقلال افغانستان

40 مین سالگرد بمباردمان اتومی هیروشیما

این شیوه نادرست بوده و قابل رعایت نمیباشد . باید نخست عدد را با حروف الفبا نوشته و بعد ازان پسوند (مین) را به دنبال عدد علاوه کنیم ؛ مانند :

هفتادمین سالروز استرداد استقلال افغانستان

چهلمین سالگرد بمباردمان اتومی هیروشیما

45 - برخی از مردم واژه های جمع را بار دیگر جمع میبندید ؛ مانند :

مواد - موادات مشکلات - مشکلاتها

این شیوه نیز از بی اطلاعی کاتبان سرچشمه گرفته و ذوق سلیم این قاعده را نمیپذیرد؛ زیرا « ماده » را اگر جمع بیندیم « مواد » میشود و « مشکل » هم « مشکلات »، پس درین صورت چه ضرورت است که آن را یک بار دیگر نیز جمع بندیم .

در زبان عربی قاعده یی وجود دارد که آن را (جمع الجمع) گویند ، طبق آن قاعده واژه های جمع عربی را بار دیگر جمع میکنند ؛ مانند :

مفرد	جمع	جمع الجمع
قول	اقوال	اقاویل

ولی رعایت این قاعده در زبان ما تقلیدی است نابجا ، که باید جداً ازان اجتناب ورزید .

فهرست منابع

- 1 - برناک ، علی ، دستور زبان فارسی ، چاپ دوم ، انتشارات کاویان ، تهران ، 1347 .
- 2 - بیتاب ، عبدالحق ، دستور زبان فارسی ، نشرات فاکولتۀ ادبیات ، پوهنتون کابل ، 1333 .
- 3 - تفسیر کابل ، ج 22 و 23 ، مطبعۀ دولتی ، کابل .
- 4 - خانلری ، پرویز ناتل ، دستور زبان فارسی ، چاپ دوم ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران .
- 5 - ذوالنور ، ر . دستور پارسی ، چاپخانۀ درخشان ، تهران ، 1330 .
- 6 - فاریابی ، پویا ، روش املاي زبان دری ، نشرکردۀ اتحادیۀ نویسندۀ گان ، کابل ، 1363 .
- 7 - کوهستانی ، محمد ادریس منصوری ، فنون ادبی ، انتشارات کتابفروشی جاوید ، کابل .
- 8 - مشکور ، دکتر محمد جواد ، دستور نامه ، چاپ پنجم ، مؤسسۀ مطبوعاتی شرق ، تهران .

- 9 - ناظمی ، حسن ، دستور نو ، چاپ سوم ، مؤسسه مطبوعاتی شرق ، تهران .
- 10 - نباتی ، موسی ، فرهنگ علوم ، انتشارات آسیا ، تهران .
- 11 - نصر ، عین الدین ، آوازشناسی ، کتاب درسی دانشکده ادبیات ، دانشگاه کابل ، 1358 .
- 12 - واحدی ، دکتر قدرت الله ، دستور زبان فارسی ، چاپ سوم ، انتشارات آسیا ، تهران ، 1346 .
- 13 - همایونفرخ ، عبدالرحیم ، دستور جامع زبان فارسی ، چاپ دوم ، مؤسسه مطبوعاتی علمی ، تهران ، 1339 .
- 14 - یمین ، حسین ، رهنمای املائی دری و نقطه گذاری ، نشرات پوهنخی زبان و ادبیات ، پوهنتون کابل ، (چاپ گستر)

دواوین شعرا

- 15 - برگزیده اشعار فروغ فرخزاد .
- 16 - تراشه های تبر (مجموعه اشعار سیاوش کسرایی)
- 17 - دیوان انوری .
- 18 - دیوان ایرج میرزا .
- 19 - دیوان جامی .

- 20 - دیوان حافظ شیرازی .
- 21 - دیوان رحمت بدخشی (قلمی)
- 22 - دیوان فرخی .
- 23 - دیوان منوچهری .
- 24 - دیوان ناصر خسرو .
- 25 - دیوان نظامی .
- 26 - رباعیات عمر خیام .
- 27 - رقص آتش (مجموعه اشعار مؤلف)
- 28 - شاهنامه فردوسی .
- 29 - کلیات بیدل (غزلیات)
- 30 - کلیات سعدی .
- 31 - کلیات مولانا عبید زاکانی .
- 32 - مثنوی مولوی جلال الدین بلخی .
- 33 - مجموعه اشعار استاد محمد صابر (یوسفی)

فهرست | موضوع G

فهرست تقاریظ

تقریظ

به قلم استاد مولانا محمد حنیف (حنیف)
صفحه : یک - پنج

تقریظ

به قلم استاد (آیینہ)
صفحه : هفت - سیزده

تقریظ

به قلم استاد محمد صابر (یوسفی)
صفحه : چهارده - هفده

پیشگفتار
صفحه : هژده - بیست و سه

بخش نهم

کستورز «PKY»

قسمت اول

صفحه	موضوع
1	تعریف دستور زبان
1	حروف هجای زبان دری
3	حروف معجمه و مهمله
3	حرکات و علامت
4	تنوین
4	انواع تنوین
5	همزه و الف
5	الف ممدوده و الف مقصوره
8	طرق نوشتن واژه های همزه دار
12	فرق همزه و کسره اضافه
14	واو معروف
15	واو مجهول
15	یای معروف

صفحه	موضوع
15	یای مجهول
16	طرزنو شتن یای معروف ویای مجهول
17	های ملفوظ
17	های غیر ملفوظ
18	تخفیف
19	مترادف ، متضاد ، متشابه
20	کلمه
20	تقسیم بندی کلمه

قسمت دوم (اسم)

23	تعریف اسم
23	انواع اسم
23	اسم عام
24	اسم خاص
24	اسم مفرد
24	اسم جمع
26	قواعدی چند را جمع به جمع اسم
28	جمعهای عربی

صفحه	موضوع
31	اسم بسیط یا ساده
32	فرق میان اسم مفرد و اسم بسیط
33	اسم مرکب
33	انواع کلمات مرکب
37	اسم ذات
38	اسم معنی
38	اسم جامد
39	اسم مشتق
39	اسم نکره
41	اسم معرفه
41	انواع معرفه
45	نکره ساختن معرفه
46	اسم مصغر
48	اسم آلت
48	اسم زمان
49	اسم مکان
49	اسم مفعول
50	فرق اسم مفعول و صفت مفعولی
50	حالات اسم

صفحہ	موضوع
50	فاعلیت
51	مفعولیت
52	ندا
52	اضافہ
53	مسند الیہ

قسمت سوم (صفت)

54	تعریف صفت
55	اقسام صفت
55	صفت مطلق یا سادہ
56	صفت مرکب
56	صفت فاعلی
57	علامات صفت فاعلی
59	صفت مفعولی
59	ترکیبات صفت مفعولی
60	صفت تفضیلی
61	صفت عالی
61	صفت نسبی

صفحه	موضوع
62	علامات صفت نسبی
64	انواع صفت از نظر معنی
64	صفت توصیفی
64	صفت عددی
65	صفت اشاری
65	صفت پرسشی
66	صفت مبهم
66	ترکیب صفت
68	طرز استعمال صفت
68	صفت پیش از موصوف
71	صفت بعد از موصوف
73	پیوستن یای نکره به صفت و موصوف

قسمت چهارم

(فعل)

74	تعریف فعل
74	انواع افعال
74	فعل معلوم
75	فعل مجهول

موضوع	صفحه
فعل لازمی	75
فعل متعدی	75
افعال معین	75
فعل تام	76
فعل ناقص	76
فعل با قاعده	77
فعل بی قاعده	77
فعل امر	78
فعل نہی	79
فعل ماضی	80
انواع فعل ماضی	80
ماضی مطلق	80
ماضی نقلی یا قریب	81
ماضی استمراری	82
ماضی بعید	83
فعل مضارع یا حال	83
انواع مضارع	84
مضارع التزامی	84
مضارع اخباری	84

صفحه	موضوع
85	فعل مستقبل
85	وجه افعال
85	وجه شرطی
86	وجه مصدری
86	وجه وصفی
87	وجه اخباری
87	وجه التزامی
87	وجه امری
88	مطابقت فعل با فاعل

قسمت پنجم (قید)

90	تعریف قید
91	قیود مختص
91	قیود مشترک
92	انواع قیود از نظر معنی
92	قیود زمان
92	قیود مکان
93	قیود مقدار

صفحه	موضوع
93	قيود حالت
93	قيود تاکيد و ايجاب
94	قيود چگونگی يا وصف و کیفیت
95	قيود استثنا
95	قيود نفی
95	قيود ترتيب و عدد
96	قيود شک و تردید
96	قيود پرسش يا استفهام
97	قيود سوگند
98	قيود تکرار
98	قيود تصدیق
99	قيود تمنا
99	قيود مقایسه و تشبيه
100	قيود تدریج
100	قيود شرط
100	اقسام قيد از نظر ترکیب
101	قيود بسیط
101	قيود مرکب

قسمت ششم

(شبه جمله)

صفحه	موضوع
103	تعریف شبه جمله
103	اقسام شبه جمله
103	شبه جمله های خاص زبان دری
104	شبه جمله های دخیل

قسمت هفتم

(حروف)

106	تعریف حروف
106	انواع حروف
106	حروف اضافه
107	حروف ربط
108	انواع حروف ربط
108	حروف ربط بسیط
108	حروف ربط مرکب
109	حروف عطف
110	حروف نشانه

صفحه	موضوع
112	حروف زاید
115	حروف موصولی
115	حروف ندا
116	حروف مفعولی
117	حروف شرط

قسمت هشتم (اصوات وادات)

119	تعریف اصوات
119	نمونه هایی به گونهٔ مثال
123	مقام اصوات در جمله
123	تعریف ادات
123	نمونه هایی به گونهٔ مثال

قسمت نهم (کنایات)

125	تعریف کنایات
125	تعریف ضمیر
126	اقسام ضمیر

صفحه	موضوع
127	ضمير شخصى
127	ضمير متصل يا پيوسته
127	انواع ضمير متصل
127	ضمماير متصل فاعلى
128	ضمماير متصل مفعولى
128	ضمماير متصل اضافى يا نسبى
130	ضمير منفصل يا گسسته
130	انواع ضمير منفصل
130	ضمماير منفصل فاعلى
130	ضمماير منفصل مفعولى
131	ضمماير منفصل اضافى
131	ضمير مشترك
132	ضمير اشاره
133	حالات ضمير
133	تعريف اسم اشاره
134	فرق اسم اشاره و ضمير اشاره
134	تعريف موصول
135	اقسام (كه)
136	تعريف مبهمات

صفحه	موضوع
136	انواع مبهمات
136	مبهمات بسیط یا ساده
137	مبهمات مرکب
138	تعریف ادوات استفهام
138	معروفترین ادوات استفهام

قسمت دهم (مصدر)

141	تعریف مصدر
141	اقسام مصدر
141	مصدر اصلی
142	مصدر جعلی
142	مصدر متصرف
142	مصدر مقتضب
143	مصدر لازمی
143	مصدر متعدی
144	طریق متعدی ساختن لازمی
144	مصدر مشترک
145	مصدر بسیط و مصدر مرکب

صفحه	موضوع
145	مصدر مرخم
146	اسم مصدر
146	علامات اسم مصدر

قسمت یازدهم (اضافه)

148	تعریف اضافه
148	اقسام اضافه
148	اضافه تملیکی
149	اضافه بیانی
149	اضافه تشبیهی
150	اضافه اعتباری
150	اضافه تخصیصی
151	اضافه بنوت
152	فرق صفت با اضافه

قسمت دوازدهم (عدد)

153	تعریف عدد
-----	-----------

صفحه	موضوع
154	انواع عدد
154	اعداد ترتیبی یا وصفی
154	اعداد اصلی
154	اعداد ترکیبی
155	اعداد توزیعی
155	اعداد کسری
156	واحدهای شمارش

قسمت سیزدهم

(پیشوند ها ، میانوند ها و پسوند ها)

160	تعریف پیشوندها
160	پیشوندهای مهم
163	میانوندها
163	میانوند های معروف زبان دری
163	میانوند (آ)
164	میانوند دعا
164	میانوند اشتمال و تمامی
164	میانوند تکرار
164	میانوند حال

صفحه	موضوع
164	میانوند ردیف
164	میانوند تلون
165	میانوند عطف
165	میانوند زاید
165	میانوند (واو)
165	میانوند (ی)
165	میانوند واسطه
166	میانوند جمع
166	تعریف پسوند ها
166	پسوند های مهم زبان دری
173	یای پسوندی
174	پسوند ها از نظر نوعیت

قسمت چهاردهم (نحو یا آیین جمله بندی)

178	تعریف نحو
178	موضوع نحو
178	جمله فعلی
179	جمله اسمی

صفحه	موضوع
179	جمله تام یا کامل
179	جمله ناقص
181	جمله اخباری
181	جمله انشائی
183	اقسام جمله
183	جمله بسیط
183	جمله مطلق یا آزاد
183	جمله مقید
184	جمله کل
184	جمله جز
184	جمله شرطی
185	جمله جوابی
185	جمله تعلیلی
186	جمله بزرگ
186	جمله کوچک
187	جمله معترضه
187	جمله تفسیری
188	جمله مؤول

صفحه	موضوع
188	جمله مؤول به مصدر اصلی
188	جمله مقول قول
188	جمله مؤول به مصدر بدلی
189	جمله مؤول به صفت اصلی
189	جمله مؤول به صفت بدلی
189	جمله مؤول قیدی
190	جمله مؤول بدل از مؤول
190	جمله بدل
191	جمله موصولی
192	جمله زمانی
192	جمله غایی
193	جمله منتج
193	جمله مقایسوی
194	شماره جمله ها

بخش WKK

F اصول نشانه گذاری [PE PK نوشتار P

صفحه	موضوع
198	نشانه گذاری و ضرورت آن
200	موارد استعمال علایم نشانه گذاری
200	پاراگراف
201	فاصله گذاری
202	نقطه
204	علامت پرسش یا استفهام
205	علامت ندا
207	کامه
209	سمیکولن
211	شارحه
212	خط فاصله
214	هایفن
217	هالاين
219	قوس کلان

صفحه	موضوع
221	قوس ناخنک
224	کژکها
224	سه نقطه

بخش سوم

پنج [ن] لایی

228	خط و املا
229	بقیۀ موضوعات
263	فهرست مأخذ
286 - 268	فهرست موضوعات

آرش مولف

- 1- زبان و ادبیات دری در درازنای تاریخ .
- 2- استعمال سگرت و الکول از دیدگاه تاریخ، علم، طب و دین.
- 3- المبتدا و الخبر و ما يتصل بهما (به زبان عربی)
- 4- قاموس الكلمات الاجنبية فى اللغة العربية (به زبان عربی)
- 5- مفتاح الكلام (شامل بیست و پنج هزار واژه دری به عربی)
- 6- شاخ ارغوان (مجموعه یی از سروده های شعرای امروزمین)
- 7- رقص آتش (مجموعه اشعار مؤلف)
- 8- دستور سخن .
- 9- مجموعه مقالات .

این کتاب :

چنانچه هویدا است در عصر حاضر خطاها و استوری ، املائی و انشایی میان شاگردان مکاتب ، ادارات دولتی ، مکاتیب رسمی و شخصی ، سرلوحه ها و حتی جرایده ، روزنامه ها و مجلاتی که به زبان دری در داخل و خارج کشور به نشر میرسد خیلی زیاد به نظر می آید ، که یگانگانه انگیزه آن عدم معرفت آنها با اصول و قواعد این زبان میباشد .

جوانان کشور ما اکثر آزد ستور زبان ، اصول نشانه گذاری و بالاحراز در درست املائی زبان خویش آگاهی ندارند و اگر هم دارند تعداد آنها خیلی اندک است .

گاهی هم جوانان کشور ما میخواهند در این مورد چیزهایی فراگیرند ؛ ولی اتفاقاً کتبی بودستان مباحثه که خیلی مغلق و پیچیده بوده و خواننده ، نو آغاز نمیتواند مفهوم را به صورت درست درک کند ، از همین جاست که علاقه اولی کاهن ریافته و آهسته آهسته به نابودی میگراید و دیگر علاقه ای از خود نشان نمیدهند .

در این کتاب کوشش جدی صورت گرفته است تا به شیوه ، خیلی ساده به رشته تحریر درآید ، تا آنانی که میخواهند بدین دانش را فراگیرند به سهولت درک مطلب نمایند و در گشایی باشد برای پژوهشهای بهتر و بیشتر بعدی شان . بدین ملحوظ میتوان این کتاب را (بهترین رهنما برای نوآغازان) دانست ، که شاهد مدعا خود کتاب خواهد بود .

(از مقدمه کتاب)